به نام خداوند جان و خرد

مانیفست جمهوری‌خواهی (دفتر اول و دوم)

جمهوری‌خواهی در برابر مشروطه‌خواهی

مدلی برای خروج از بن‌بست سیاسی

اکبر گنجی

تاریخ نشر الکترونیکی فایل PDF: 1387/02/16

تنظیم : علی مصطفوی – تهران

Page 360: Http://360.yahoo.com/almoz06

E-mail: almoz06@yahoo.com

کد بازیابی کتاب :871510#

کد انحصاری: 203#

اکبر گنجی

(زندان اوین، فروردین ۱۳۸۱)

دوشنبه ۱۸ شهریور ۱۳۸۱

جمهوری‌خواهی در برابر مشروطه‌خواهی
مدلی برای خروج از بن بست سیاسی

«در حقوق بشر، این است که هر ملتی باید خودش سرنوشت خودش را تعیین کند، یعنی الان خودمان باید سرنوشت خودمان را تعیین کنیم. ما حق نداریم سرنوشت اعقابمان را تعیین کنیم، اعقاب ما بعداً می‌آیند؛ خودشان سرنوشتی دارند، به دست خودشان باید باشد، نه به دست من و شما».
(آیت الله خمینی، صحیفه امام ، جلد ششم، ص سی و دو)

هر قرنی و هر نسلی، در همه حال، باید دارای همان آزادی عمل باشد که قرون و نسلهای قبل از آن داشته‌اند. بی‌اساسی و خودبینی این فکر که کسی بخواهد پس از مرگ نیز حکومت کند، از هر بیدادگری و استبدادی مسخره‌تر و تحمل‌ناپذیر است... من از حقوق زندگان دفاع می‌کنم و می‌کوشم تا از منزوی کردن، خراب کردن، یا تضعیف آنان، از سوی قدرت غاصب مردگان، جلوگیری کنم. اما آقای برک طرفدار قدرت مردگان علیه حقوق و آزادی زندگان است... کسانی که این جهان را بدورد گفته‌اند و آنان که هنوز به وجود نیامده‌اند، نسبت به یکدیگر فاصله‌ای عظیمتر از آن دارند که تصور انسان بتواند آن را دریابد. پس، بین آنان چه امکان تعهدی ممکن است وجود داشته باشد. چه قاعده یا اصلی را می‌توان وضع کرد برای آنکه از میان دو موجود خیالی، که یکی از حیات محروم شده و

دیگری هنوز به گلشن زندگی پای ننهاده است، دو موجودی که هرگز نمی‌توانند در این جهان یکدیگر را ملاقات کنند، یکی مجاز باشد تا پایان جهان بر دیگری حکمفرمایی کند... هر چند قوانین به وسیله یک نسل وضع می‌شود و در دست چندین نسل به قدرت اجرایی خود باقی می‌ماند، اما قوت اجرایی آن قوانین ادامه نمی‌یابد مگر با رضامندی زندگان.

(تامس پین)

اگر هر نسلی حق تصمیم‌گیری در مورد چگونگی حاکمیت بر خود را دارد، آنگاه هیچ نسلی موجه نخواهد بود که این حق را از نسل‌های بعد از خود سلب کند. ممکن است نسلی دموکراسی را طرد نماید، یا به دیکتاتوری رضایت دهد اما نسل بعد، از این حق مطلق برخوردار است که چنین تصمیماتی را فسخ نماید. بنابراین، در عمل، حاکمیت مردمی انتقال‌ناپذیر است.

(آنتونی آربلاستر)

دیکتاتوری‌های بسیار شخص گرایانه در برابر افشاگری‌های علنی از سوی خودی‌های ناراضی آسیب پذیرند. گزارش‌های »افشاگرانه» شرم‌آور دربارهٔ انواع حکومت‌ها، اعم از دموکراتیک و غیردموکراتیک، منتشر شده‌اند، اما این گزارش‌ها، به ویژه برای آن نظام‌هایی که به شیوه‌ای اساساً غیرمشروع حکومت می‌کنند خطرناک هستند. زیرا در این موارد، این تنها نقطه ضعف‌های شخصی یا سوء استفاده رهبر از قدرت نیست که موشکافانه بررسی و افشا می‌شود بلکه فساد شکل خود حکومت نیز بازگو می‌گردد... تلاش برای خوشایندتر ساختن این گونه نظام‌ها از طریق » مشروطه‌گرایی « و « اصلاح‌گرایی اجتماعی « به آسانی می‌تواند توسط خائنی از حلقهٔ درونی که عریان بودن امپراطور را افشا می‌کند نقش بر آب شود.

(مارک تامس)

مقدمـــــــــــــــه

نهضت اصلاح‌طلبی پس از سالها مبارزه هنوز نتوانسته است به مطالبات اساسی و بر حق خود دست یابد. پیروزی در چند انتخابات مهم، در دست گرفتن کنترل قوه مجریه و قوه مقننه، تبدیل حاکمیت به حاکمیت دو گانه؛ در عمل هیچ دستاوردی نداشته و بن بست ناشی از انسداد سیاسی آنچنان بخش اصلاح‌طلب حاکمیت را فلج و ناکارآمد کرده است که دیگر هیچ امیدی به تحقق مطالبات از طریق اصلاح‌طلبان حاکم نمی‌توان داشت و لذا بخش وسیعی از جامعه گرفتار یأس، ناامیدی، سرخوردگی و وادادگی شده است. در این شرایط، آیا راهی برای برون‌رفت قابل تصور است؟ راه برون رفت از بن بست تصلب سیاسی با تداوم حاکمیت دوگانه، و کارآمد و مشروطه کردن آن امکان‌پذیر نیست، چرا که امانت‌داران و حافظان نظام (محافظه‌کاران) خود راه آن را بسته‌اند. اولاً: کارآمد کردن حاکمیت دوگانه، کاری نشدنی است، چرا که نزاع‌های فرسایشی، ناکارآمدی پویا، زوال تدریجی و... از جمله خصوصیات حاکمیت دوگانه‌اند. اگر کارآمد نمودن حاکمیت دو گانه به این معنا باشد که بخش‌های مختلف حاکمیت ملزم به رفتار در چارچوب قانون شوند تا دیگر بخش اقتدارگرا از قدرت مطلقه برخوردار نباشد و لذا نتواند به سرکوب مطالبات مردم بپردازد، در صورت تحقق این امر، دیگر حاکمیت دو گانه‌ای باقی نخواهد ماند. ترجیحات و مطالبات مردم نمی‌تواند مورد پذیرش محافظه‌کاران قرار بگیرد، چرا که ممکن است مردم بگویند ما، شما و قانون اساسی‌تان را نمی‌خواهیم و بنا داریم نظامی کاملاً مردم‌سالار بنا نهیم. ولی باید افزود که در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی، در بهترین شرایط می‌توان به حاکمیت دو گانه ناکارآمد دست یافت و در بدترین شرایط یک نظام تماماً اقتدارگرا نصیب‌مان خواهد شد. ثانیاً بخش اقتدارگرای حاکمیت وقتی ناکارآمد است، بخش اصلاح‌طلب نظام را فلج کرده است، اگر کارآمد شود، کل جنبش اصلاح‌طلبی را نابود خواهد کرد. ثالثاً: هر گونه طرح و استراتژی‌ای برای اصلاحات، اگر بخواهد موفق باشد، نیازمند همراهی نظری و عملی جریان روشنفکری است. استراتژی مشروطه‌خواهی و کارآمد کردن حاکمیت دوگانه، نمی‌تواند جریان روشنفکری را جذب نماید. چرا که مسائل و مشکلات اساسی فرهنگی ـ اجتماعی، اقتصادی را حل نشده باقی می‌گذارد. رابعاً: رویکرد مشروطه‌خواهی به دلیل عدم اجابت مطالبات اکثریت جمعیت کشور (نسل جوان)، حمایت

نسل جوان را به دنبال نخواهد داشت. اگر هم بخواهد به مطالبات نسل جوان پاسخ بگوید، از اسلامیتِ جمهوری اسلامی چیزی باقی نخواهد ماند و بدین ترتیب خود زیر آب خود (نظریه مشروطه‌خواهی) را می‌زند. (توضیح این مدعا در فصل سوم آمده است.) لذا تنها گسست از اقتدارگرایی می‌تواند گذار را ممکن سازد.

هر مدلی برای جایگزینی وضع حاضر، باید دقیق، شفاف و بسط یافته باشد. والا مشکل انقلاب **57** دوباره تکرار خواهد شد. در دوران قبل از انقلاب، تمامی معتقدان به اصلاح ناپذیری نظام، برسر تغییر نظام حاکم وحدت داشتند از این رو کلیه مخالفان رژیم خود کامه شاه، آزادیخواه محسوب می‌شدند. ولی به دلیل اینکه خود دچار استبداد نظری بودند و با سلاح استبداد نظری نمی‌توان به جنگ استبداد سیاسی رفت، پس از پیروزی انقلاب، نظامی دموکراتیک شکل نگرفت. هر کس با رژیمی خودکامه مبارزه کند و یا زندانی شود، آزادیخواه نیست. آزادیخواه می‌بایست دقیقاً در نظام فکری و مبانی نظری خود جایگاه آزادی و دموکراسی و حقوق بشر را روشن نماید. وگرنه می‌توان نظامی اقتدارگرا را کنار گذارد و رژیمی به مراتب خودکامه‌تر را جانشین آن کرد. آزادی و دموکراسی و حقوق بشر نه تنها در گفتمان مسلط بر دهه پنجاه جایگاه روشنی نداشت، بلکه بسیاری از نظریه پردازان به صراحت و از موضعی کاملاً ایدئولوژیک، دموکراسی و آزادی را نفی می‌کردند. دموکراسی به شدت محکوم می‌شد، چون »یک رژیم ضدانقلابی است و با رهبری ایدئولوژیک جامعه مغایر است«. گفته می‌شد «سرنوشت انقلاب را به دموکراسی رأی‌های بی‌ارزش» نباید واگذار کرد. بلکه ایدئولوگ‌ها باید «رهبری جامعه را به شیوۀ اصیل رهبری انقلابی، و نه حکومت دموکراتیک، ادامه دهند». مردم نیازمند «شستشوی فکری»اند. لذا «ساختمان انقلابی جامعه به یک دوران طولانی نیازمند است». شستشوی فکری مردم چقدر زمان لازم دارد؟ «لنین می‌گفت نیم قرن، و انقلاب فرهنگی چین معتقد است که همیشه ». انقلاب در چنین بستر فکری‌ای زاده شد و به طور طبیعی، مادر انقلاب، آبستن دموکراسی نمی‌توانست باشد. ایدئولوگ انقلاب می‌خواست یک جامعه تحت کنترل و هدایت دایمی برپا کند که به »قفس آهنین« وِبر و «نظامِ دیده‌بانی مشرف بر همه جا و همه کس» فوکو، بیشتر شبیه بود تا به آزادسازی جامعه از بند استبداد کهن و رژیم سلطانی. لذا در هر گونه طرحی باید دقیقاً مشخص شود که به دنبال جایگزین کردن چه چیزی هستیم. این امر نباید «دموکراسی درس دادن» تلقی شود، بلکه ارائه دقیق مدل‌های بدیل، امکان نقد و انتخاب و گفت‌وگو را فراهم می‌آورد. اکنون همه اصلاح‌طلبان از مردم‌سالاری دفاع می‌کنند ولی دقیقاً نمی‌گویند مرادشان از مردم‌سالاری چیست؟ شمار زیادی از اصلاح‌طلبان تصریحاً یا تلویحاً

اقتدارگرا هستند و از مردم‌سالاری فقط نام آن را یدک می‌کشند و گمان باطل می‌برند که مسائل و مشکلات کشور به صرف اینکه آنها جایگزین جناح راست شوند، رفع و حل خواهد شد. لذا تحریر محل نزاع، یعنی مفهوم مردم‌سالاری، گام اول حرکت اصلاحی است. به گفته کراسمن: «اگر معنای واژه‌هایی را که به کار می‌بریم به دقت و وضوح ندانیم، نمی‌توانیم درباره هیچ چیز به نحو سودمندی بحث کنیم. بیشتر مباحثات بیهوده‌ای که همه وقتمان را بر سر آن ضایع می‌کنیم، عمدتاً معلول این واقعیت است که هر کداممان نزد خود معانی مبهمی از الفاظی که به کار می‌بریم در نظر داریم و فرض را بر این قرار می‌دهیم که مخالفان ما نیز آن واژه‌ها را به همان معانی به کار می‌برند. اگر از اول الفاظ را تعریف کنیم، بحث‌هایمان به مراتب سودمندتر خواهد بود». نقد این مکتوب از مدل مشروطه‌خواهی، معطوف به مدل ارائه شده از سوی آقای حجاریان است، نه صورتبندیهای عقلاً قابل تصور دیگری که در آنها دقیقاً به مسائل و مشکلات و بحران‌ها پرداخته شده و برای آنها چاره‌جویی شده باشد.

فصـــــــــــــــــــــــل اول

اهداف جنبش

روش بحـث مـا در ایـن بخـش متکـی بـه نظریـه هنجـاری اسـت. نظریـه هنجـاری، از منظـر فلسـفی، بـه دنبـال گـزاره‌هـای اخلاقـی راهنماسـت و در کـاربرد عینـی‌اش، درپـی درک تبعـات و دلالتهـای گـزاره‌هـای اخلاقـی بـرای رفتـار واقعـی سیاسـی اسـت. نظریـه سیاسـی هنجـاری طریقـه‌ای بـرای گفـت و گـو پیرامـون نهادهـا بـویژه آنهـایی کـه مربـوط بـه کـار بـرد قـدرت عمـومی هسـتند، و نیـز رابطـه میـان افـراد و آن نهادهـا، مـی‌باشـد. ایـن نظریـه، توجیهـاتی را کـه بـرای ترتیبـات سیاسـی موجـود ارائـه شـده و همچنـین میـزان توجیـه پـذیری دیگـر ترتیبـات ممکـن را مـورد بررسـی قـرار مـی‌دهـد. بنیانهـای اخلاقـی دولـت مهمتـرین موضـوع مـورد علاقـه ایـن نظریـه مـی‌باشـد. در ایـن چـارچوب، مسـأله اهـدافِ جنـبش اصـلاح‌طلبـی را دنبـال خـواهیم کـرد:

1ـــ جنـبش اصـلاح‌طلبـی معطـوف بـه کـدام اهـداف اسـت؟ اگـر هـدف اصـلی ایـن نهضـت ایجـاد نظـامی مـردم سـالار باشـد، مـردم‌سـالاری همـان دموکراسـی یـا جمهـوری تمـام‌عیـار اسـت. ایـن گـزاره را بـه صـورت شـرطیه بیـان کـردیم، چـرا کـه بـه گمـان برخـی جنـبش اصـلاح‌طلبـی معطـوف بـه کـار آمـد کـردن و تقویـت نظـام جمهـوری اسـلامی بـدون دمـوکراتیزه کـردن دولـت و جامعـه اسـت. برخـی دیگـر بـر ایـن گماننـد کـه اصـلاحات یعنـی حـل مسـأله بیکـاری و مبـارزه بـا فسـاد اقتصـادی. برخـی دیگـر اصـلاحات را بـه ورود چپهـا بـه حکومـت و تقسـیم عادلانـه قـدرت بـین دو جنـاح راسـت و چـپ، تقلیـل مـی‌دهنـد. حـال اگـر فـرد یـا گروهـی بـر ایـن تصـور باشـد کـه جنـبش آزادیخـواهی معطـوف بـه ایجـاد نظـامی مـردم سـالار اسـت، در ایـن صـورت مـا مـدعی هسـتیم کـه مـردم‌سـالاری همـان دموکراسـی اسـت کـه در ایـران در شـکل سـازمانی جمهـوری تمـام عیـار، بهتـر از دیگـر اشـکال، ظـاهر مـی‌شـود.

1ــ**1**ــ بـر مبنـای روح افـزون‌خـواهی قـدرت، قـدرت آنـانی را کـه اعمـال قـدرت مـی‌کننـد وامـی دارد تـا اعمـال آن را بسـط دهنـد. قـدرت فسـادآور اسـت و قـدرت مطلـق فسـاد مطلـق بـه دنبـال مـی‌آورد. لـذا جمـع آمـدن وظـایف سـه گانـه (قـانون‌گـذاری، اجـرا و قضـاوت) در یـد قـدرت یـک تـن، متضـمن خودکـامگی اسـت. توزیـع قـدرت شـرط لازم التیـام جراحـات جباریـت اسـت. تجمـع

همه قدرت‌ها در دست یک تن، امکان دادگری و انصاف را از او می‌ستاند. خودکامگان، حتی اگر بخواهند نمی‌توانند عادل باشند. اجرای عدالت توسط فردی که دارای قدرت مطلقه است، ناشدنی است. قدرت نامحدود با عدالت تعارض دارد. این گمانی باطل است که قدرت نامحدود را به فردی عادل بسپاریم تا حکومت عدل مستقر شود. به محض اینکه فردی قدرت مطلق را در دست گرفت، اولین چیزی را که از دست خواهد داد، عدالت و انصاف است. این مسأله الزاماً ناشی از بدخواهی دارندۀ قدرت مطلق نمی‌باشد. اگر عدل را استیفای حقوق تعریف کنیم، آن کس که قدرت مطلق دارد، قدرت تعریف حقوق را نیز دارد. آنگاه حقوق را آن گونه که خود می‌خواهد یا عادلانه می‌پندارد، تعریف خواهد کرد. بنابراین در قدرت مطلقه، حاکم، معیار بیرونی عدل را از دست می‌دهد و خود معیار عدل می‌شود. در چنین شرایطی، برای قادر مطلق (حاکم)، عدل از منظر دیگران، مفهومی ندارد. این است که گفته می‌شود وقتی همه قدرت‌ها به کسی داده شد، قدرت عدالت ورزی از او گرفته می‌شود. در عین حال، نمی‌توان هیچ انسانی را «آنقدر خوب» به حساب آورد که به هیچ وجه از قدرت مطلقه و فرمانروایی گستردۀ دولت سوء استفاده نکند. یکی از مهمترین ارزشهای اخلاقی، مهار کردن حکومت خودسرانه و محدود ساختن ترسی است که حکومتها می‌توانند در دل شهروندان بیفکنند.

1ـ2ـ اصل تفکیک قوا برای مهار، محدود کردن، متعادل کردن و کارآمد ساختن دولت است. براساس این اصل:

1ـ2ـ1ـ حکومت باید سه شاخه شود و هر یک از شاخه‌ها یکی از وظایف تقنین و اجرا و قضا را به عهده گیرند.

1ـ2ـ2ـ هر شاخه باید محدود و مقید به وظایف خود باشد و مجاز نیست در وظایف آن دو دیگر دخل و تصرف کند، مگر بالعرض، یعنی در بعضی موارد انجام وظایف یک قوه توسط قوه دیگر، کارآمدتر و دقیق‌تر است. مثل تهیه آئین‌نامه‌های اجرایی توسط قوۀ مجریه که در واقع وظیفه قوه مقننه است. یا دیوان اختلافات روابط کار که وظیفه قوه قضاییه است ولی قوه مجریه انجام می‌دهد.

1ـ2ـ3ـ افراد شاغل در هر سه بخش باید جدا باشند، هیچ فردی مجاز نیست در آن واحد در بیش از یک شاخه کار کند.

1ـــ3ــــ وظـایف اجرائیـه و قضـائیه، نسـبت بـه قـوه مقننـه، ضـرورتاً تبعـی‌انـد: قـوه اجرائیـه بـه ایـن سـبب اجرائیـه اسـت کـه بایـد قـوانین مصـوب پارلمـان را اجـرا کنـد و قضـاییه بـه ایـن دلیـل قضـاییه اسـت کـه وظیفـه‌اش داوری و فصـل خصـومت میـان شـهروندان و نیـز میـان شـهروندان و حاکمـان براساس قوانین پارلمان است.

1ـــ4ــــ نظـام نظـارت و کنتـرل (checks and Balance System) : ممکـن اسـت هـر یـک از قـوا از حـدود قـانونی مصـوب قـانون اساسـی تجـاوز نماینـد و راه خودکـامگی در پـیش گیرنـد. چـه کسـی یـا چـه نهـادی بایـد پاسـدار قـانون اساسـی باشـد و مـانع از تجـاوز قـوا گـردد؟ اگـر گفتـه شـود قـانون اساسـی نیازمنـد یـک یـا حتـی چنـد نهـاد نگهبـان قـانون اساسـی اسـت، در آن صـورت ایـن پرسـش مطـرح مـی‌شـود کـه چـه کسـی بایـد مواظـب نگهبـان‌هـا باشـد؟ نمـی‌تـوان نگهبـان یـا نگهبانـان قـانون اساسـی را کـه ضـرورتاً مـاهیتی مـافوق آن دارنـد، توسـط مرجـع قـانونی دیگـری مهـار و در صـورت تخطـی مجـازات کـرد. لـذا هـر یـک از قـوا بایـد وسـایل اعمـال نفـوذ و نظـارت بـر دیگـر قـوا را در اختیـار داشـته باشـد. سـاخت درونـی نظـام جمهـوری چنـان اسـت کـه هـر قـوه توسـط قـوای دیگـر تعـدیل مـی‌شـود، یعنـی بـا نصـب یـک مرجـع قـانونی در همـان سـطح. از ایـن رو بـه هـیچ وجـه بـه عـاملی کـه از بـرون اعمـال نظـارت کنـد، چیـزی مثـل نگهبـان قـانون اساسـی، نیازی نیست.

انسـان‌شناسـی جمهـوری مـدعی اسـت کـه نـه فقـط انسـان کامـل وجـود نـدارد، بلکـه تمـام آدمیـان، کـاملاً انسـان‌انـد و لـذا جایزالخطـا و جـاه‌طلـب. قـانون اساسـی جمهـوری بـرای مهـار خودکـامگیِ آدمیـان جـاه‌طلـب و خطاکـار طراحـی شـده اسـت. یعنـی اصـول آن بایـد آنچنـان دقیـق، صـریح، روشـن و شـفاف باشـد کـه مـانع از آن شـود کـه متخلفـان بـا اسـتفاده از مفـاهیم گنـگ، مـبهم و کش‌دار بتوانند راه خودکامگی و فساد در پیش گیرند.

بـر ایـن اسـاس، نظـام نظـارت و کنتـرل ایـن موضـوع را بـدیهی فـرض مـی‌کنـد کـه کـارگزاران قـوای مختلـف در پـی حفـظ و توسـعه قـدرت خـویش خواهنـد بـود. از آنجـا کـه هـر حـوزه حکـومتی، اختیـار دخالـت در بخشـی از وظـایف اصـالتاً محـول شـده بـه حـوزهٔ دیگـر را در اختیـار خواهـد داشـت، چنانچـه حـوزهٔ اخیـر از حـدود خـود تخطـی نمایـد ضـربه‌ای بـه قـدرت آن حـوزه وارد خواهـد شـد. پـس، بـا ایـن فـرض کـه تمـام شـاخه‌هـا بـه حفـظ و بسـط قـدرت خـود میـل دارنـد، هـر

کدام لاجرم از تجاوز به قلمرو دیگری، به علت ترس از مقابلهٔ به مثل و خسارات احتمالی آن پرهیز می‌کنند. در نظام‌های دموکراتیک، نظارت متقابل قوا منجر به محدودیت متقابل می‌شود. مانند حق وتوی رئیس جمهور یا کنترل قضایی.

1ـــ5ـــ در جمهوری مدرن به عنوان نظامی کاملاً وکالتی، هیچ قدرتی از انتخاب مستثنی نیست. حکومت جمهوری، به موجب تعریف خود، ایجاب می‌کند که تمامی حکومتگران به طور ادواری تابع انتخاب مجدد باشند و در جریان هر انتخابی امکان برکناری آنان، در جریان رقابتی تمام‌عیار، وجود داشته باشد. انتخاب ادواری و بدون استیناف تکلیف زمامداران را روشن می‌کند.

1ـــ5ـــ1ـــ همه شهروندان بالغ حق دارند در انتخابات مشارکت کنند: حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن.

1ـــ5ـــ2ـــ هیچ فردی را نمی‌توان به دلایل اعتقادی ـ سیاسی ـ مذهبی ـ نژادی از امکان شرکت در انتخابات و حق انتخاب شدن برای مناصب حکومتی محروم کرد.

1ـــ5ـــ3ـــ قاعده جمهوری حکم می‌کند که تمامی مناصب در قوای مختلف انتخابی باشد، و انتصابی بودن استثناء باشد.

1ـــ5ـــ4ـــ حاکمان باید از طریق سازوکارهای سیاسی (یعنی رأی مخفی، انتخابات در فواصل منظم، رقابت نامزدان با یکدیگر، و مبارزه میان جناحها) در برابر مردم تحت حکومت، پاسخگو و مسئول باشند. هیچ چیزی جز این سازوکارها، وسیلهٔ رضایت‌بخشی برای گزینش و تفویض اختیار و کنترل تصمیمهای سیاسی در اختیار شهروندان نمی‌گذارد. به یاری این وسایل ایجاد تعادل بین اقتدار و آزادی امکان‌پذیر می‌شود.

1ـــ5ـــ5ـــ افکار عمومی از طریق هیأت منصفه غیرحکومتی (مرکب از شهروندان) درباره مجرم بودن یا نبودن متهمان در کلیه جرائم تصمیم‌گیری می‌کنند. عقل عرفی ملاک قضاوت است.

1ـــ6ـــ جمهوری‌های مدرن متکی به حقوق بشرند. پیوند بسیار مستحکمی بین مفهوم جمهوری و ایدهٔ جهانی حقوق بشر وجود دارد. اساساً جمهوری مدرن یک تنظیم قانونی برای رعایت حقوق بشر و شهروندان است. جمهوری غیرملتزم (التزام نظری و عملی) به حقوق بشر، جمهوری مدرن نیست. نظام جمهوری (دموکراتیک) جامه‌ای است که در حدِ قد و قامتِ «انسان محق» دوخته شده است و دولت مطلقه جامه‌ای است که در اندازهٔ «انسان مکلف» دوخته شده است.

1ـــ7ـــ جمهوری مدرن از نظر ایدئولوژیک بی‌طرف است. در این جمهوری، براساس فرایند تفکیک ساختاری ـ کارکردی، نهاد دولت از نهاد دین متمایز شده است. از منظر نظری نیز استدلال می‌شود که نه دین دولتی، دین است و نه دولت دینی، دولت. مردم‌سالاری دینی (جمهوری دینی) مفهومی پارادوکسیکال است. نکته مهم این است که دولت حق دخالت در دین را ندارد ولی دین مثل هر نهاد دیگر جامعه مدنی می‌تواند در سیاست جاری (یعنی حکومت کردن، نه نظریه‌پردازی سیاسی) دخالت کند و انتقادات خود را علناً بیان کند. یا حتی الهام‌بخش سیاست باشد (در مقام نظر و تئوری) اما اگر نهاد دینی به‌عنوان نیرویی سیاسی وارد مبارزات سیاسی شد (مثل احزاب دموکرات مسیحی) باید از قاعده کلی ناظر بر جمهوری تبعیت کند. دولت، شرط لازم و ضروری تأسیس هر ملت ـ کشوری است. کشور بدون دولت، کشور نیست ولی کشور بدون دولت دینی یا دین رسمی قابل تصور و تصدیق است.

تقریباً همه کشورهای کنونی فاقد دولت دینی و بسیاری فاقد دین رسمی‌اند. در هر کشوری ادیان مختلفی وجود دارد. لذا مقتضای عدالت آن است که دولت نسبت به ادیان مختلف بی‌طرف باشد و جانب یکی را نگیرد. به این معنا که هیچ حق و تکلیف سیاسی را بر مبنای رأی فرقه‌یی از فرقه‌های دینی بنا ننهد. در جمهوری‌های مدرن نه دین مبنای مشروعیت حکومت و فرمانروایی سیاسی است و نه احکام شریعت مبنای قانونگذاری در حوزهٔ عمومی. جمهوری‌های مدرن حقِ ناحق بودن (یعنی حق‌های غیردینی را) را به رسمیت می‌شناسند و به روی کثرت‌گرایی معرفتی و پلورالیسم ارزشی راه می‌گشایند. پلورالیسم آدمیان را به پی‌جویی تنوع وامی‌دارد. جمهوریهای لیبرال – دموکراسی بیش از هر جامعهٔ دیگری تنوع را پاس می‌دارند و در خود جای می‌دهند. خودمختاری انسانی و خودآفرینی افراد برای

جمهوری‌های مدرن بسیار مهم است (آندیویدوالیسم). لازمهٔ خودمختاری این است که حکومتها از تحمیل نوع خاصی از «زندگی خوب و خیر» به شهروندان پرهیز کنند. باید شرایطی فراهم شود که شهروندان امکانهای انتخاب و فرصتهای انتخاب متعددی برای خلق زندگی‌شان داشته باشند. اجازه دادن به هر شهروند که آن زندگی را که فکر می‌کند برایش از همه بهتر است بسازد، راهی است برای آنکه خودمختاری او تأمین شود. پلورالیسم ارزشی متکای این رویکرد است. بر مبنای پلورالیسم ارزشی، پایه‌ای‌ترین خیرهای بشری متکثر و توافق‌ناپذیرند و در نتیجه زمانی که در تضاد قرار می‌گیرند، افراد ناچار از دست زدن به انتخابهای دشوار میان آنها می‌شوند. اگر ارزشها متکثر و توافق‌ناپذیر باشند، دولت حق ندارد ترتیبات سیاسی خاصی را مطلوبتر از دیگر ترتیبات سیاسی قلمداد کند و آن را به‌عنوان بهترین راه برای هدایت زندگی به شهروندان تحمیل کند. مقامات حکومتی عاقلتر و داناتر از هیچ گروه دیگری از انسان‌ها نیستند و بهتر از آنها نمی‌دانند که چه چیزی را بهتر است در زندگی دنبال کنیم و برای همین نباید به آنان اجازه داد که از قدرت دولت برای به کرسی نشاندن این نظر خودشان که خوب و خیر و سعادت و صلاح و مصلحت و حق چیست استفاده کنند. حقیقت همانست که در اثر جستجوی مستمر، و از طریق رایزنی جمعی در شرایط آرمانی گفت‌وگو، رفته رفته نقاب از رُخ بر می‌کشد، نه آنکه به زور از سوی دولت به مردم تحمیل می‌شود.

8-1- جمهوری مدرن، تنها با یک قانون اساسی است که می‌تواند تأسیس گردد، و با تداوم این قانون اساسی مورد رجوع است که می‌تواند حفظ شود. قانون اساسی به‌عنوان نظامی که برای ایجاد محدودیت اعمال قدرت در نظر گرفته شود می‌تواند بهترین حالت برای اطمینان از حکومت قوانین در مقابل خودکامگان باشد. دولت حداقلی یا کمینه (**minimal-state**) و حوزهٔ عمومی گسترده از اصول مهم قانون اساسی جمهوری مدرن است. جدایی دولت از جامعهٔ مدنی، ویژگی محوری زندگی دموکراتیک به شمار می‌آید.

9-1- نافرمانی مدنی: در جمهوری کاملاً مشروع نیز ممکن است برخی از شهروندان برخی از قوانین را بسیار نامشروع تلقی کنند. لذا نافرمانی مدنی یکی از اجزاء ضروری جمهوری‌های مدرن است.

10-1 – عدالت پویا: در جمهوری مدرن شهروندان حق دارند نهادها را به دلیل ناعادلانه بودن طرد کنند. نظم سیاسی موجود را ناعادلانه بخوانند و بدیلی عادلانه‌تر به جایش پیشنهاد

کنند. در جمهوری مدرن عدالت پویا به سه شکل متفاوت تعمیم می‌یابد: نخست، هیچ نهادی تافتهٔ جدا بافته نیست و تک تک نهادها می‌توانند مورد آزمون قرار گرفته و به‌عنوان نهادهای ناعادلانه، ناحق و ناموجه محکوم شوند. دوم، هر کسی می‌تواند مدعی نامشروع بودن این یا آن نهاد گشته، خواستار سلب مشروعیت (حقانیت) از آن گردد. و سوم، تمامی کسانی که در دفاع از راه‌حل‌ها و بدیلهای دیگر استدلال می‌کنند، می‌توانند برهان خویش را برپایهٔ درستی و اعتبار آزادی و حقوق بشر استوار سازند، زیرا این دو مبیّن ارزشهای کلی (جهانشمول و همگانی) هستند.

11-1 - تنها راه جلوگیری از خودکامگی، اعتقاد و التزام به حقوق و آزادیهای فردی انسانها است. اگر آرمان آدمیان صرفاً به حکومت اکثریت تقلیل یابد، ممکن است گرفتار جباریت اکثریت شوند. فراموش نکنیم که هیتلر در **1933** با رأی اکثریت مردم سر کار آمد. فاشیسم می‌تواند حکومت اکثریت باشد. فرق آن با دموکراسی لیبرال این است که آزادی اقلیت را سلب می‌کند. هدف اصلی و نهایی، آزادی است و دموکراسی بهترین نظامی است که ما را به مقصود می‌رساند. دموکراسی وسیلهٔ مناسب و صلح‌آمیزی برای تحقق بخشیدن به هدف متعالی آزادی است. جای هدف و وسیله را نباید اشتباه گرفت. نظام سیاسی مطلوب برای تحقق بخشیدن به حقوق، آزادیها و کرامت فردی انسانها شکل می‌گیرد نه به منظور تحقق بخشیدن به ارادهٔ جمعی آنها (یعنی دموکراسی به معنای حاکمیت اکثریت صرفنظر از اینکه اکثریت به دنبال چه هدفی است، آرمان قابل دفاعی نیست). لذا محور اصلی قانون اساسی مطلوب باید حقوق انسانی باشد. دموکراسی قالب و چارچوبی خنثی یا رقیق از حقوق است که در محدودهٔ آن افراد می‌توانند درکها و مفهومهای متفاوت خود از خیر را دنبال کنند. جمهوری مدرن باید به گونه‌ای تعریف شود که تقویت‌کننده آزادی و برابری مردم باشد، یعنی دولت باید به نحوی دموکراتیک سازمان یافته باشد و سیاستهایی را دنبال کند که متحقق‌کنندهٔ تساهل و تسامح و آزادی وجدان برای همه شهروندان باشد، و بیرون از حوزه‌ای بایستد که افراد در آن برای زندگی خود برنامه می‌ریزند و «برداشتهای‌شان از خیر» را دنبال می‌کنند.

×××

آدمیانِ دنیای جدیدی از نظام جمهوری چنین تصویری (با اوصاف یازده گانهٔ آن) در ذهن دارند. ولی معلوم نیست وقتی آیت‌الله خمینی از «جمهوری» به «همان معنایی که همه جا جمهوری است» دفاع می‌کرد و می‌گفت: «میزان رأی مردم است»، «ما تابع آرای ملت هستیم. ملت هر طوری که رأی داد، ما از آن تبعیت می‌کنیم... اکثریت ملت هر چه گفتند آرایشان معتبر است ولو به خلاف و یا به ضرر خودشان باشد»، «دولت اسلامی، یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است و برای همه اقلیتهای مذهبی آزادی به طور کامل است و هر کس می‌تواند اظهار عقیده خودش را بکند»، «در اسلام دموکراسی مندرج است و مردم آزادند در اسلام، هم در بیان عقاید و هم در اعمال»؛ آیا واقعاً هیچگونه تعارضی بین جمهوری تمام عیار و نظام مبتنی بر ولایت فقیه احساس نمی‌کرد؟ اگر روزی مردم اعلام کردند حکومت دینی را قبول ندارند و می‌خواهند نظام دیگری را جایگزین آن کنند، آیا رأی و خواست آنها «معتبر» است و تغییر نظام، به نحو دموکراتیک مورد پذیرش واقع خواهد شد؟ یا با زور از این تحول ممانعت به عمل خواهد آمد؟ ظاهراً آیت‌الله خمینی تغییر نظام را «حقِ» مردم می‌دانست. لذا می‌گفت: «به چه حقی ملت پنجاه سال پیش از این، سرنوشت ملتِ بعد را معین می‌کند؟ سرنوشت هر ملتی به دست خودش است... چه حقی داشتند ملت در آن زمان سرنوشت ما را در این زمان معین کنند... اگر چنانچه سلطنت رضا شاه فرض بکنیم که قانونی بوده، چه حقی آنها داشتند که برای ما سرنوشت معین کنند؟ هر کسی سرنوشتش با خودش است، مگر پدرهای ما ولی ما هستند؟ مگر آن اشخاص که در صد سال پیش از این، هشتاد سال پیش از این بودند، می‌توانند سرنوشت یک ملتی را که بعدها وجود پیدا می‌کنند، آنها تعیین بکنند؟» بدین ترتیب نسل جدید «حق» دارد سرنوشت خود را از طریق تأسیس نظام سیاسی مطلوب خود (جمهوری تمام عیار) معین کند.

یک تفکیک مهم می‌تواند در زمینه دیدگاه آیت‌الله خمینی راهگشا باشد. نظرات ایشان به دو دوره تعلق دارد: اول. دورهٔ تغییر رژیم پیشین و تأسیس نظام جدید، دوم. دورهٔ استقرار و تثبیت نظام جدید، در تمام سال **1356** و **1357** آیت‌الله خمینی بر مبنای اعلامیه جهانی حقوق بشر، آمریکا و غربیان را محکوم می‌کرد که چرا از رژیم ناقض حقوق بشر شاه دفاع می‌کنند. مگر آمریکا و انگلیس و چین و رژیم پهلوی اعلامیه حقوق بشر را امضا نکرده‌اند؟ پس چرا آن را در عمل نقض می‌کنند؟ اگر انقلاب پیروز شود، بهتر از تمامی رژیمهای موجود حقوق بشر را رعایت خواهد کرد. دوران، دوران تغییر رژیم پیشین و تأسیس رژیم

جدید بود. به‌عنوان نمونه این وعده‌ها متعلق به دوران تأسیس‌اند: «ما می‌خواهیم مطابق اعلامیهٔ حقوق بشر عمل کنیم، ما می‌خواهیم آزاد باشیم» ، «سرلوحهٔ اعلامیه آزادی حقوق بشر - سرلوحه‌اش - آزادی افراد است. هر فردی از افراد بشر آزاد است، باید آزاد باشد. همه باید در مقابل قانون علی‌السواء باشند. همه باید آزاد باشند در محلشان، در سکنی آزاد باشند، در شغلشان آزاد باشند و در مشی‌شان باید آزاد باشند... یک چیز خیلی خوش‌نمای با زرق و برقی را می‌نویسند، سی ماده می‌نویسند که همه‌اش موادی است که خوب به نفع بشر است، و یکی‌اش را عمل نمی‌کنند» ، «آزادی بیان، آزادی انتخابات، آزادی مطبوعات، آزادی رادیو تلویزیون، تبلیغات، این از حقوق بشر و از ابتدایی‌ترین حقوق بشر است» ، «حکومت اسلامی مبنی بر حقوق بشر و ملاحظه آن است. هیچ سازمانی و حکومتی به اندازه اسلام ملاحظه حقوق بشر را نکرده است. آزادی و دموکراسی به تمام معنا در حکومت اسلامی است... اسلام همه حقوق بشر و امور بشر را تضمین کرده است» . «هر فردی از افراد ملت حق دارد که مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و او باید جواب قانع‌کننده دهد و در غیر این صورت اگر برخلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است» ، «ما که می‌گوییم به قانون اساسی عمل کنید ما مرتجعیم؟! یا شمایی که دسته جمعی مردم را حبس می‌کنید، تبعید می‌کنید؟ سلول‌های شما پر از حبسی‌ها، از علما، از اساتید، از محترمین، از متدینین... مطبوعات باید آزاد باشد، هیچکس حق ندارد جلو قلم را بگیرد» . در این دوران نهادهای بین‌المللی نگران رژیم آینده ایران بودند. ملاقات‌کنندگان خارجی از ماهیت »جمهوری»ای که قرار است در ایران تأسیس شود، سؤال می‌کردند. آیت‌الله خمینی به آنها اطمینان می‌داد که حقوق بشر رعایت خواهد شد و این جمهوری مثل دیگر جمهوری‌هاست. به‌عنوان نمونه راسل کر عضو حزب کارگر و نماینده مجلس عوام انگلیس از آیت‌الله خمینی می‌پرسد: «وضع حقوق بشر در آیندهٔ ایران چگونه خواهد بود؟» آیت‌الله خمینی پاسخ می‌دهد: «حکومت اسلامی مبنی بر حقوق بشر و ملاحظه آن است. هیچ سازمانی به اندازه اسلام ملاحظهٔ حقوق بشر را نکرده است. آزادی و دموکراسی به تمام معنا در حکومت اسلامی است... زنها در حکومت اسلامی آزادند... اسلام همه حقوق و امور بشر را تضمین کرده است» . آیت‌الله خمینی خطاب به نماینده مخصوص کاخ الیزه و مدیر کل سیاسی وزارت امور خارجه فرانسه می‌گویند: «اصل جمهوری همین است که در مملکت شما هم هست» ولی پرواضح است که نظامِ مستقرِ تثبیت شده، «جمهوری به همان معنایی که در همه دنیاست» یا «جمهوری فرانسه» نیست و «مطابق اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر عمل» نمی‌کند. مرحوم مطهری، به‌عنوان فردی که تمام

آثارش مورد تأیید آیت‌الله خمینی بود، در دوران تأسیس می‌گفت: «تعلیمات لیبرالیستی در متن تعالیم اسلامی وجود دارد» ، متفکران و نویسندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر: «حق عظیمی بر جامعه بشریت دارند... اصل اساسی مورد توجه این گروه این نکته بود که انسان بالفطره و به فرمان خلقت و طبیعت، واجد یک سلسله حقوق و آزادیهاست. این حقوق و آزادیها را هیچ فرد یا گروه به هیچ عنوان و با هیچ نام نمی‌توانند از فرد سلب کنند» ، « روح و اساس اعلامیه حقوق بشر... مورد تأیید اسلام و فلسفه‌های شرقی است «.

نکته مهم دیگری نیز وجود دارد که تفاوت دوران تأسیس با دوران استقرار را روشن می‌کند. آیت‌الله خمینی در نجف در درسهای فقه حکومتی اسلام موضوع ولایت فقیه را برای طلاب مطرح کرد. ولی در طول دوران انقلاب هیچگاه مسأله ولایت فقیه به‌عنوان نظام حکومتی آینده مطرح نشد. پس از همه‌پرسی جمهوری اسلامی، که قرار بود مثل دیگر جمهوری‌ها باشد، آیت‌الله خمینی برای اولین بار در تاریخ **1358/6/23** ولایت فقیه را عنوان کردند. یعنی در هیچ یک از سخنان ایشان، از ابتدای نهضت تا این تاریخ، حتی یکبار مفهوم ولایت فقیه بکار نرفته است. مفروض تمام جمهوریها این است که هیچ فرد یا صنفی ذاتاً حق حکمرانی ندارد و تنها مردمند که با رأی خود هر کس را خواستند به‌عنوان حکمران برمی گزینند. ولی بر مبنای نظریه ولایت فقیه، نه تنها حکمرانی »حق» فقهاست، بلکه آنها بر کلیه مردم »ولایت» دارند. در جمهوری، حاکمان، وکلای مردم‌اند ولی بر مبنای نظریه ولایت فقیه، حکمران »ولی» مردم است. جالب آن است که حتی یک دلیل عقلی برای اثبات ولایت فقیه وجود ندارد و هیچ دلیلی برای این امر ارائه نشده است چرا که به تعبیر علامه طباطبائی، امور اعتباری را «با برهان نمی‌شود اثبات کرد» ، و به تعبیر دقیق منطقی »ما نمی‌توانیم با دلیلی که اجزاء آن را حقایق تشکیل داده‌اند (برهان) یک مدعای اعتباری را اثبات کنیم» . آیت‌الله خمینی که به برهان‌ناپذیری اعتباریات وقوف کامل داشت، برای حل این معضل، ولایت فقیه را امری بدیهی معرفی کرد و گفت: «ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت» . اما همانگونه که سالها پیش گفته شد: «ولایت فقیه، نه از برهانیات و بدیهیات عقل نظری است و نه از بدیهیات عقل عملی. اگر هم به کفایت و کارآمدی ولایت فقیه در عمل تمسک شود، آن امری است تجربی و پسینی که پیش از تجربه نمی‌توان بدان توسل نمود. به علاوه رقبا و

آلترناتیوهای تجربی و آزمودهٔ بسیار دارد (مثل دموکراسی) که صلابت و کفایت تجربی ولایت فقیه را در بوتهٔ آزمون می‌اندازد».

برخی از اصلاح‌طلبان، مدعی ارائه قرائتی جمهوری‌خواهانه از آراء آیت‌الله خمینی‌اند. گویی در دانش هرمنیوتیک هرج و مرج مطلق حاکم است و لذا هر کس مجاز به هر قرائتی، حتی کاملاً متعارض با متن، است و یا گمان می‌کنند دانش هرمنیوتیک مسیحا نفسی معجزه‌گر است که می‌تواند از ته چاه اقتدارگرایی، دموکراسی و آزادی بیرون کشیده و تشنگان را سیراب کند. از آن جالبتر اینکه به صراحت می‌گویند ما نباید بگذاریم آیت‌الله خمینی در جبهه مقابل قرار بگیرد. مهم نیست که ایشان به دموکراسی و آزادی اعتقاد داشت یا نه، ضرورتهای سیاسی ایجاب می‌کند که او در جبهه دوم خرداد باشد. لذا می‌گوییم او جمهوری‌خواه، دموکرات و آزادیخواه بود. این رویکرد، استفاده ابزاری برای مقاصد سیاسی نام دارد، نه هیچ چیز دیگر.

×××

دو مدل مشروطه‌خواهی و جمهوری‌خواهی، حاصل تجربه تاریخی آدمیان برای تأسیس نظام‌های دموکراتیک در جوامع غربی‌اند. غربیان رفته‌رفته و بطور تدریجی نظام‌های دموکراتیک را از طریق اصلاحات یا انقلابات بنا نهادند. یعنی نظام دموکراتیک در شکل پیشرفته و کنونی آن، به صورت طرحی از قبل آماده وجود نداشت. این نظام به مرور تکامل یافت. مثلاً توکویل در سال **1835** می‌نویسد، ایالات مریلند که توسط مردان عالی مقام بنیان‌گذاری شده بود اولین جایی بود که حق رأی همگانی را اعلام نمود. ولی او هم مثل تقریباً تمام مردان (و زنان) هم عصرش به طور ضمنی فرض می‌کرد که «همگانی» شامل زنان نمی‌شود. در انگلیس در سال **1918** به زنان **30** سال به بالا حق رای داده شد. در امریکا زنان در سال **1920** حق رای به دست آوردند. در فرانسه و بلژیک و سویس زنان پس از جنگ دوم جهانی حق رای به دست آوردند. سیاهان آمریکا در سال **1960** و در آفریقای جنوبی در سال **1990** واجد حق رأی شدند. ولی اکنون مردم هر کشوری که به دنبال نظام دموکراتیک‌اند، اولاً آگاهانه این مسأله را دنبال می‌کنند. ثانیاً مدل پیشرفته آن را طلب می‌کنند.

از سوی دیگر نه مدافع مشروطه‌خواهی و نه مدافع جمهوری‌خواهی، مدعی کشف چیز تازه‌ای نیستند. بلکه صرفاً برای حل و رفع مسائل و مشکلات جاری کشور، این مدل‌ها را پیشنهاد می‌کنند. پیشرفت معرفت، از راه سلسلهٔ بی‌پایانی از حدس‌ها و ابطال‌ها حاصل می‌شود. نقادی مهمترین عنصر این فرآیند است. از این جهت، دو مدل مشروطه‌خواهی و جمهوری‌خواهی، حدس‌هایی هستند که از راه نقادی، تقویت یا ابطال خواهند شد. مشروطه‌خواهی برای خروج از بن‌بست سیاسی؛ جمهوری‌خواهی به‌عنوان راهِ حل و رفع مسائل و مشکلات اقتدارگرایی. و هر دو برای شرایط خاص کنونی ایران.

با توجه به مقدمات یاد شده؛ نیروهای موافق، (اعم از درون حکومت و بیرون حکومت)، به اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران تقسیم می‌شوند و مخالفان به جمهوری‌خواهان، مشروطه‌خواهان و سلطنت‌طلبان تقسیم می‌شوند. دربارهٔ مشروطه‌خواهی، جمهوری‌خواهی و سلطنت‌طلبی به دو شیوه می‌توان گفت‌وگو کرد. اول بحث نظری در این باره در این مدل‌ها حاوی و حامل چه تبعات و مدلولاتی هستند و دلایل ترجیح یکی بر بقیه چیست. دوم بحث استراتژیک و گزینش یکی به عنوان استراتژی، با توجه به توان، امکانات و موازنهٔ قوا. سلطنت‌طلبان بدنبال سلطنت مشروطه‌اند. یعنی اینکه شاه فقط سلطنت نماید نه حکومت. مشروطه‌خواهان بدنبال آنند که ولی‌فقیه (در نهایت) بجای حکومت کردن، فقط بر امور نظارت نماید؛ یکی حکومت مشروطه با شاه را دنبال می‌کند، دیگری حکومت مشروطه با ولی فقیه را. بگمان جمهوری‌خواهان، حکومت یا سلطنت »حق« هیچ فرد، گروه، صنف و یا طبقه‌ای نیست. مبنای حکمرانی رأی و رضایت مردم است. این رأی در رقابت تمام عیاری که همگان حق (فرصت) شرکت در آن را دارند، خود را نمایان خواهد کرد.

فصـــــــــــل دوم

امکان و امتناع اصلاحات (اصلاح‌پذیری نظام؟)

روش بحث ما در این بخش متکی به رهیافت نهادی (instiutional approach) است. مطالعهٔ ساختار سیاسی رسمی ـ قانونی حوزهٔ صلاحیتِ دانشمندان علوم سیاسی است. پژوهش قانونی ـ رسمی داری دو نوع تأکید می‌باشد. یکی تأکید بر مطالعه حقوق عمومی که در نتیجه اصطلاح قانونی برای آن بکار می‌رود و دیگری شامل مطالعه سازمانهای رسمی حکومتی است و در نتیجه اصطلاح رسمی برای آن بکار می‌رود. این دو تأکید در مطالعه حقوق عمومی یعنی »قانون اساسی» که مربوط به سازمان‌های رسمی حکومتی است، ترکیب می‌شوند. این رهیافت بر قواعد، رویه‌ها و سازمانهای رسمی حکومت تمرکز می‌نماید. روشهای آن عبارتند از توصیفی ـ نهادی، قانونی ـ رسمی و مقایسه‌ای ـ تاریخی. این رهیافت از تکنیک‌های تاریخدانها و حقوقدانان استفاده می‌کند و در پی ایضاح رابطه میان ساختار و دموکراسی و راههایی که طی آن قواعد، رویه‌ها و سازمان رسمی در محدود ساختن رفتار سیاسی موفق می‌شوند یا شکست می‌خورند، می‌باشد.

هر نظریه سیاسی دربارهٔ دولت، باید به چهار پرسش پاسخ دهد.

ـ چه کسی حکومت/ سیاست‌گذاری می‌کند؟

ـ چگونه آنها حکومت می‌کنند یا سیاست را شکل می‌دهند؟

ـ چرا برخی بازیگران در یک فرایند سیاست‌گذاری در موقعیتی ممتاز قرار دارند؟

ـ آنها به نفع چه کسانی حکومت می‌کنند و چگونه حکومت آنها منجر به این می‌شود که آن کسان بهره ببرند؟

البته ما در اینجا به طور مستقیم به پاسخ این پرسش‌ها نخواهیم پرداخت. بلکه صرفاً در چارچوب رهیافت نهادی، پرسش و مسأله اصلاح‌پذیری نظام (اصلاحاتِ معطوف به جمهوری تمام عیار) را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

2ـ نظام سلطانی شاه چه جانشینی می‌توانست داشته باشد؟ وقتی عمر نظام سلطانی از طریق

فروپاشی به پایان رسد، نظامی انقلابی و اقتدارگرا جانشین او می‌شود. (مارکس از دیکتاتوری پرولتاریا پس از انقلاب و تا پیش از جامعه آرمانی کمونیستی سخن می‌گوید.) احتمال جانشینی نظام دموکراتیک بسیار ضعیف است چرا که آثار و پیامدهای ماندگار نظام سلطانی براحتی قابل زدودن نیست. (هانا آرنت می‌گوید هر نظامی که با خشونت نظام قبلی را سرنگون کند، تجربه نشان می‌دهد که دارای خصلتهای عمده آن خواهد شد.) کیش شخصیت بزرگترین میراث نظام سلطانی است و در شکل رهبری کاریزماتیک خود را بازتولید خواهد کرد. دست‌پرورده‌گماری، فساد گسترده، عدم مشروعیت افراد و نهادها (دستگاه بوروکراسی، پلیس، ارتش، دستگاه قضایی و...) عادات خشونت، بی‌اعتمادی و فقدان همبستگی اجتماعی؛ یادگارهای نظام سلطانی‌اند. کیش شخصیت سلطان و شخصیت فراقانونی خودکامه‌اش، که همه چیز را متعلق به خود می‌داند، سنت پایداری در زمینه رهبری ایجاد می‌کند که تبدیل آن به رهبری عقلایی ـ قانونی اگر محال نباشد کاری بسیار دشوار است. نظام سلطانی شاه با انقلاب **57** فروپاشید و بجای آن نظام جمهوری اسلامی تأسیس شد. اینک طرفداران مردم‌سالاری با این پرسش کلیدی روبرو هستند: آیا امکان اصلاح ساختاری نظام جمهوری اسلامی ایران و تبدیل آن به جمهوری تمام عیار وجود دارد؟ به این پرسش از دو منظر می‌توان پاسخ گفت:

2ــ1ــ از منظر فلسفی امکان چنان تحولی عقلاً محال نیست و از منظر علمی (تجربی) هم تبدیل نظام جمهوری اسلامی به جمهوری تمام عیار امکان‌پذیر است. تاریخ نظامهای سیاسی نشان می‌دهد که تبدیل رژیمهای خودکامه، توتالیتر، اقتدارگرا و سلطنتی به نظام دموکراتیک امکان‌پذیر است. لذا اصلاح‌پذیری بدین معنا نه عقلاً محال است و نه تجربتاً. پس نظام اصلاح‌پذیر است.

2ــ2ــ از منظر قانون اساسی: آیا در چارچوب قانون اساسی و ساختار نظام جمهوری اسلامی امکان اصلاح نظام و تبدیل آن به جمهوری تمام‌عیار وجود دارد؟ خیر . دلائل این امر به قرار زیر است:

2ــ2ــ1ــ مطابق اصل یکصد و دهم قانون اساسی، رهبرِ مادام‌العمر، فقهای شورای نگهبان را منصوب می‌کند. آنگاه فقهای شورای نگهبان بر اساس اصل نود و نهم قانون اساسی و متکی بر نظارت استصوابی، تعداد محدودی از فقها را برمی‌گزینند، تا پس از تشکیل مجلس

خبرگـــان رهبـــری، آنهـــا رهبـــر را انتخـــاب نماینـــد. در واقـــع آنـــان کـــه بایـــد دربـــاره انتخـــاب یـــا کشـــف رهبـــر (فقهـــای شـــورای نگهبـــان معتقـــد بـــه »کشـــف«انـــد نـــه انتخـــاب) تصـــمیم بگیرنـــد، پیشـــاپیش بایـــد صـــــــلاحیت‌شـــــــان، بـــــــا واســـــــطه، توســـــــط رهبـــــــر تأییـــــــد شـــــــود.
در جمهـــوری‌هـــای ریاســـتی ؛ اولاً: اولـــین مقـــام سیاســـی کشـــور، مـــادم‌العمـــر ایـــن مســـئولیت را برعهـــده نـــدارد، بلکـــه بـــرای مـــدت محـــدود (مـــثلاً چهـــار ســـاله) آنهـــم حـــداکثر بـــرای دو نوبـــت انتخـــاب مـــی‌شـــود. ثانیـــاً از طریـــق انتخـــاب بـــه وســـیله مـــردم بـــه ایـــن ســـمت برگزیـــده مـــی‌شـــود. ثالثـــاً مجبـــور اســـت در یـــک انتخابـــات رقـــابتی بـــا رقبـــا بـــه رقابـــت بپـــردازد. رابعـــاً در دوره انتخابـــات همگـــان آزادانـــه کارنامـــه و عملکـــرد کاندیـــداها را بـــه نقـــد مـــی‌گیرنـــد. خامســـاً بـــه مـــردم و دیگـــر نهادهـــا «پاسخگو» است. قدرت غیرپاسخگو، با دموکراسی و جمهوری منافات دارد.

2ـــ2ـــ2 مطـابق اصـل یـک صـد و هفتـاد و هفـتم قـانون اساسـی »مقـام رهبـری پـس از مشـورت بـا مجمـع تشـخیص مصـلحت نظـام طـی حکمـی خطـاب بـه رئـیس جمهـور مـوارد اصـلاح یـا تتمـیم قـانون اساسـی را بـه شـورای بـازنگری قـانون اساسـی بـا ترکیـب زیـر پیشـنهاد مـی‌نمایـد... مصـوبات شـورا پـس از تأییـد و امضـای مقـام رهبـری بایـد از طریـق مراجعـه بـه آراء عمـومی بـه تصـویب اکثریـت مطلـق شـرکت‌کننـدگان در همـه‌پرسـی برسـد... محتـوای اصـول مربـوط بـه اسـلامی بـودن نظـام و ابتنـای کلیـه قـوانین و مقـررات براسـاس مـوازین اسـلامی و پایـه‌هـای ایمـانی و اهـداف جمهـوری اسـلامی ایـران و جمهـوری بـودن حکومـت و ولایـت امـر و امامـت امـت... تغییرناپـذیر است«.

اولاً اصـــل **177** تبـــدیل جمهـــوری اســـلامی بـــه جمهـــوری تمـــام عیـــار را قانونـــاً نـــاممکن کـــرده اســـت. ثانیـــاً تشـــخیص اصـــلاح قـــانون اساســـی، مـــوارد اصـــلاح یـــا تتمـــیم، و تأییـــد و امضـــای نهـــایی آن بـــا مقـــام رهبـــری اســـت. لـــذا مقـــام رهبـــری هیچگـــاه تبـــدیل نظـــام بـــه جمهـــوری تمـــام عیـــار را بـــه شـــورای بـــازنگری قـــانون اساســـی پیشـــنهاد نخواهـــد کـــرد و در صـــورت تصـــویب شـــورای بـــازنگری، آن را تأیید یا امضا نخواهند کرد.

2ـــ2ـــ3 در جوامـع توسـعه‌یافتـه آدمیـان طـی فرآینـد دموکراتیزاسـیون ابتـدا موفـق شـدند تـا حـق قانونگـــذاری را از حـــاکم بگیرنـــد و بـــا تشـــکیل پارلمـــان، انتخـــاب نماینـــده، تصـــویب کلیـــه قـــوانین منحصـــراً توســـط مجلـــس، فرمـــانروا را بـــه صـــورت مجـــری قـــوانین مصـــوب پارلمـــان و پاســـخگو در برابـــر آن درآورنـــد. اولـــین گـــامِ فراینـــدِ توزیـــعِ قـــدرتِ متمرکـــزِ و متـــراکم، تشـــکیل پارلمـــانی اســـت

کــه بــه طــور انحصــاری بــه نماینــدگی از مــردم قانونگــذاری مــی‌نمایــد و فرمــانروا و کابینــه‌اش صــرفاً مجــری قــوانین مصــوب مجلــس‌انــد. آیــا در چــارچوب قــانون اساســی جمهــوری اســلامی، پارلمــان وجود دارد، یا می‌تواند وجود داشته باشد؟ خیر. چرا؟

2ــــ2ــــ3ــــ1ــــ مطــابق بنــد **1** اصــل یکصــد و دهــم قــانون اساســی تعیــین سیاســتهای کلــی نظــام بــا مقــام رهبــری اســت. در صــورتیکه در جمهــوری‌هــای مــدرن گروههــای ذی‌نفــوذ، احــزاب، رســانه‌هــا، قــوه مجریــه و... در ایــن بــاره اظهــارنظر مــی‌کننــد ولــی در نهایــت تعیــین و تصــویب سیاســت‌هــای کلی نظام با پارلمان است.

2ــــ2ــــ3ــــ2ــــ رهبــر بــه‌عنــوان ولایــت مطلقــه فقیــه مــی‌توانــد در فراینــد قانونگــذاری پارلمــان اعمــال‌نظــر نمایــد. (ماننــد مــورد قــانون مطبوعــات). مجلــس بــدون «اجــازهٔ» مقــام رهبــری حــق تحقیــق و تفحــص از نهادهــای زیــر نظــر رهبــری را نــدارد. در جمهــوری‌هــای مــدرن نماینــدگان پارلمــان، وکــلای مــردم‌انــد و منــافع و مطالبــات آنهــا را دنبــال مــی‌کننــد ولــی در اینجــا کلیــه نماینــدگان بــه طــور مکتــوب تعهــد داده‌انــد کــه بــه ولایــت فقیــه اعتقــاد دارنــد و پیــرو عملــی رهبرنــد. (التــزام نظــری و عملــی بــه ولایــت فقیــه). شــاید گمــان رود کــه تعهــد در اینجــا بــه همــان معنــایی اســت کــه مــاکس وبــر در اوصــاف دیوانســالاری مــدرن بــاز گفتــه اســت، یعنــی التــزام (وفــاداری و تعهــد) مقامــات رســمی بــه معنــای تعهــدی غیرشخصــی اســت نســبت بــه وظــایف غیرشخصــی کــه گســتره و محتــوای مقــام رســمی آنهــا را تعریــف مــی‌کننــد. امــا در اینجــا تعهــد بــه معنــای وفــاداری یــک « عبــد » اســت کــه بــر پایــه رابطــه‌ای دقیقــاً شخصــی نســبت بــه « مــولا » ابــراز مــی‌دارد و اصــولاً ایــن رابطــه هیچگونــه محدودیتی برنمی‌دارد.

2ــــ2ــــ3ــــ3ــــ مطــابق اصــل نــود و یکــم قــانون اساســی، شــورای نگهبــان بایــد قــوانین مخــالف قــانون اساســی و احکــام شــرع را رد نمایــد. شــورای نگهبــان در عمــل کلیــه مطالبــات اصــلاح‌طلبانــه مــردم را، کــه مجلــس آنهــا را بــه صــورت قــانون درآورده اســت، بــه نــام مخــالف شــرع و قــانون اساســی رد مــی‌کنــد. نکتــه مهــم دیگــر آنکــه اخیــراً شــورای نگهبــان نهادهــای مختلفــی را فراتــر از مجلــس نشــانده و در صــورت تعــارض مصــوبات مجلــس بــا مصــوبات نهادهــای ذکــر شــده، مصــوبات مجلــس را رد خواهــد کــرد. شــورای نگهبــان مصــوبه مجلــس دربــارهٔ اســتفاده مــدارس از اینترنــت را بــه دلیــل تعــارض بــا سیاســت‌هــای کلــی مقــام رهبــری و مصــوب شــورای عــالی انقــلاب فرهنگــی رد

نمـود. از اینـرو مصـوبات و آئـین‌نامـه‌هـای کلیـه نهادهـای منصـوب رهبـری، بـر مصـوبات مجلـس اولویت دارد.

2ـــ2ـــ3ـــ4ـــ مجمـع تشـخیص مصـلحت نظـام بـه جـای نماینـدگان مـردم، مصـالح نظـام را تشـخیص و تصـویب مـی‌کنـد. لـذا نماینـدگان مـردم حتـی مجـاز بـه تشـخیص مصـالح نیسـتند. در جمهـوری‌هـای مـدرن تشـخیص مصـالح مـردم و کشـور بـا پارلمـان اسـت، نـه هـیچ‌کـس دیگـر، خصوصـاً یـک نهـاد صددرصـد انتصـابی. نظـام بـرای مـردم بوجـود آمـده نـه بـرعکس. بنـابراین اصـل مصلحت مردم است و نه مصلحت نظام.

وقتـی حـداقل سـه نهـاد صددرصـد انتصـابی (مجمـع تشـخیص مصـلحت نظـام، شـورای نگهبـان، شـورای عـالی انقـلاب فرهنگـی و...) بـر فراینـد قانونگـذاری سـیطره دارنـد و بـه جـای مجلـس یـا قانونگـذاری مـی‌کننـد یـا طـرق قانونگـذاری را بـه مجلـس دیکتـه مـی‌کننـد، پارلمـان بـه معنـای واقعـی و مـدرن آن وجـود نـدارد و در چـارچوب قـانون اساسـی فعلـی، نمـی‌توانـد وجـود داشـته باشد.

2ـــ2ـــ3ـــ5ـــ نماینـدگان مجلـس براسـاس نظـارت استصـوابی، پـس از تأییـد شـورای نگهبـان، انتخـاب مـی‌شـوند. وقتـی بسـیاری از شـهروندان بـه دلائـل عقیـدتی ـ سیاسـی از حـق کاندیـداتوری محـروم مـی‌شـوند، پارلمـان، نماینـدهٔ واقعـی مـردم و مظهـر افکـار عمـومی نیسـت. در شـرایط رقـابتی کامـل معلـوم نیسـت اکثریـتِ جنـاح اصـلاح‌طلـبِ مجلـس بتواننـد آراء مـردم را کسـب نماینـد، چـه رسـد بـه جنـاح محافظـه‌کـار. نماینـدگان مجلـس، بـه هـر حـال از خودیهـا (شـهروندان درجـه یـک) هستند و دگراندیشان به نام شهروندان درجه دو، حذف شده‌اند.

2ـــ3ـــ قـوه قضـاییه صددرصـد انتصـابی اسـت و مـردم در فرآینـد انتخـاب سـران آن قـوه و قضـات هـیچ نقشـی ندارنـد. مـدعی‌العمـوم، نماینـدهٔ عمـوم مـردم نیسـت، بلکـه منصـوبِ سلسـله مراتـبِ تمامـاً انتصـابی اسـت. اصـل اساسـی جمهـوری‌هـا، یعنـی »قضـاوت مبتنـی بـر عقـل متعـارف«، حکـم مـی‌کنـد کـه هیـأت منصـفه در کلیـه محـاکم بـرای تشـخیص بـی‌گنـاهی یـا گناهکـار بـودن متهمـان حضـور داشـته باشـد ولـی در قـانون اساسـی مـا ایـن اصـل نادیـده گرفتـه شـده و قـانون اساسـی آن را فقـط بـرای جـرائم سیاسـی ـ مطبوعـاتی بـه رسـمیت شـناخته کـه در عمـل بـه دلیـل نگـاه شـورای

نگهبان، سالبه به انتفاء موضوع است. یک گروه حکومتیِ انتصابی، به جای مردم، عضو هیأت منصفه مطبوعات شده‌اند.

در نظام جمهوری اسلامی، دادگاه علنی، به معنای واقعی کلمه وجود ندارد. مطابق اصل یکصد و شصت و پنجمِ قانون اساسی: «محاکمات، علنی، انجام می‌شود و حضور افراد بلامانع است مگر آنکه به تشخیص دادگاه، علنی بودن آن منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد». این اصل آنچنان دست قضات را باز گذارده، که عملاً می‌توان به این دو بهانه هر دادگاهی را غیرعلنی برگزار کرد. اما از این مهمتر ماده **188** قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب است که به طور کلی با تعریفی عجیب و غریب، علنی بودن محاکم را منتفی کرده است. مطابق تبصرهٔ **1** این ماده: «منظور از علنی بودن محاکم، عدم ایجاد مانع جهت حضور افراد در دادگاه می‌باشد لکن انتشار آن در رسانه‌های گروهی قبل از قطعی شدن حکم، مجاز نخواهد بود و متخلف از این تبصره به مجازات مفتری محکوم می‌شود». بر این مبنا دادگاه با حضور ده ـ پانزده نفر تشکیل خواهد شد ولی هیچکس مجاز به انتشار مطالب دادگاه نیست تا مردم از مفاد آن مطلع شوند. پس از صدور حکم دادگاه بدوی، ماهها بعد حکم توسط دادگاه تجدیدنظر، قطعی خواهد شد. آنگاه که آب‌ها از آسیاب افتاد، دیگر انتشار دفاعیات متهم چه تأثیری بر افکار عمومی خواهد نهاد؟ و مگر اینبار دستگاه قضایی با توجه به محکومیت متهم نمی‌تواند، انتشار دفاعیات متهم را، دفاع از مجرم بنامد و مطالب آن را از مصادیق نشر اکاذیب قلمداد نماید؟ علنی بودن دادگاه بدین معناست که افکار عمومی امکان یابد تا از طریق رسانه‌ها، در زمان برگزاری محاکمه، از کیفرخواست و دفاعیات مطلع شود.

اصل نود قانون اساسی نحوه نظارت بر دیگر قوا را معین کرده است ولی به دلیل نگاه شورای نگهبان و قوه قضاییه، در عمل نظارت نمایندگان مردم بر قوهٔ قضاییه منتفی شده است. دربارهٔ مراحل دادرسی، به صراحت می‌گویند «در تزاحم اهم و مهم و دوران امر بین افسد و فاسد، ترجیح اهم و دفع افسد به فاسد، حکم عقلی و شرعی است» و از آن نتیجه می‌گیرند که قضات می‌توانند بر این مبنا دستور شکنجه متهمان را صادر نمایند. آنچه گفته شد به شرطی است که دقیقاً به قانون اساسی عمل شود، وگرنه بسیاری از اصول قانون اساسی عملاً نقض می‌شود و مجری قانون اساسی نیز هیچگونه امکان قانونی و عملی برای ممانعت از آن در اختیار ندارد. مجلس کاملاً از حقوق قانونی خود نیز محروم شده

است. مطابق اصل هفتاد و سوم قانون اساسی »شرح و تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است. مفاد این اصل مانع از تفسیری که دادرسان، در مقام تمیز حق، از قوانین می‌کنند نیست». در حالی که قضات که مجری قوانین مجلس‌اند از حق تفسیر قوانین مصوب مجلس برخوردارند، مجلسی که خود این قوانین را به تصویب رسانده از این حق محروم است و شورای نگهبان تفسیر مجلس از قوانین را نیز رد می‌کند.
با اینکه در قانون اساسی به صراحت آمده است که بانکها و بازرگانی خارجی باید دولتی باشند، ولی شورای نگهبان با تأسیس بانک خصوصی موافقت کرد و بازرگانی خارجی در انحصار دولت نیست. ولی شورای نگهبان به شدت با تأسیس و راه‌اندازی رادیو و تلویزیون‌های خصوصی مخالف است. این تفسیرهای متعارض چگونه قابل دفاع است؟ در واقع شورای نگهبان از تمامی ظرفیت‌های قانون اساسی استفاده می‌نماید. قانون اساسی به نحوی طراحی شده است که چنین اقداماتی را امکانپذیر می‌سازد.

2ـ4ـ برابری و نابرابری: دموکراسی مبتنی بر اندیشهٔ برابری است. حکومت کردن دولت دموکراتیک مبتنی بر برابری کلیه شهروندان است. باید جوامع را به گونه‌ای سامان داد که در آنها افراد از قدرت اجبارکنندهٔ دولت در امان باشند و شرایط لازم برای آزادی و برابری افراد در آنها فراهم باشد، به نحوی که هر فرد بتواند ارتباطات اجتماعی‌اش را به هر نحوی که خود مناسب می‌بیند دنبال کند. باید با مردم به‌عنوان افراد «آزاد» و «برابر» رفتار شود. در حکومت دموکراتیک با مردم چنان رفتار می‌شود که گویی همهٔ آنها دارای حقوقی مساوی نسبت به زندگی، آزادی، خوشبختی و سایر مصالح و منافع هستند. حکومت در اتخاذ تصمیمها، در مورد مصالح و منافع هر فردی که وابسته بدان تصمیمها است ملاحظه‌ای یکسان ملحوظ می‌نماید . کلیه شهروندان (زن ـ مرد، مسلمان ـ غیرمسلمان، سفیدپوست ـ سیاه‌پوست و...) از لحاظ حقوق برابرند و از فرصت برابر برای شرکت در فرآیند دموکراتیک ادارهٔ حکومت (انتخاب کردن و انتخاب شدن) برخوردارند. حکومت، حقِ هیچ فرد خاص، گروه خاص یا صنف خاصی نیست. هیچ گروه یا صنفی شایسته‌تر از دیگران برای حکومت کردن نیست تا مدعی اقتدار کامل و نهایی ادارهٔ دولت باشد. کلیه شهروندان حق دارند برای کلیه مناصب رقابت نمایند. قانون اساسی جمهوری اسلامی حداقل پنج نوع نابرابری را به رسمیت شناخته که از تحقق مردم‌سالاری ممانعت به عمل می‌آورد.
یک ـ نابرابری زنان و مردان: مطابق اصل چهارم قانون اساسی »کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها» بر اساس موازین

فقهی تعیین می‌گردد. این اصل بر همه اصول قانون اساسی حاکم است و تشخیص آن بر عهده فقهای شورای نگهبان است. نابرابری زن و مرد، یکی از اصول اساسی و انکار ناکردنی فقه است . نابرابری حقوقی نه تنها در قانون مدنی مشهود است، بلکه در حقوق سیاسی نیز به گونه‌ای بارز خود را عیان نموده است. مطابق اصل یکصد و پانزدهم قانون اساسی رئیس جمهور از میان رجال (مردان) انتخاب می‌شود. بالطبع وقتی زنان نتوانند رئیس جمهور شوند، تکلیف رهبری، عضویت در شورای نگهبان، قوه قضاییه، مجلس خبرگان رهبری و... مشخص است. نیمی از جمعیت کشور از نظر قانونی در وضعیتی کاملاً نابرابر قرار دارد. یک سر طیف نیمی از جمعیتِ کشور (زنان) صرفاً خواهان برابری حقوقی‌اند ولی سر دیگر طیفِ آنان از اندیشه‌های فمینیستی دفاع می‌کنند. به گمان مانوئل کاستلز: «مبارزات زنان، خواه آشکارا فمینیستی یا غیر آن، در سراسر جهان در حال گسترش است که در نتیجه پدرسالاری را در خانواده، اقتصاد و در نهادهای جامعه از بنیان سست می‌کند. من بسیار محتمل می‌دانم که با گسترش مبارزات زنان، و با آگاهی فزاینده آنان از ستمی که بر ایشان می‌رود، چالش جمعی آنان علیه نظم پدرسالاری خصلتی عمومی خواهد یافت، که فرآیندهای بحران ساختاری خانوادهٔ سنتی را دامن خواهد زد ». به علت آنکه زنان به‌عنوان حوزه »خصوصی» و داخلی محسوب می‌شوند، این امر محدویت‌های زیادی برای زندگی آنان به وجود می‌آورد. لذا نمی‌توان زنان را «شهروند» محسوب کرد. نابرابری ساختارمند مبتنی بر جنسیت؛ به نابرابری سیاسی می‌انجامد. تقسیم نابرابری جنسیتی کارها و وظایف در درون خانواده، مشارکت سیاسی زنان را بسیار محدود می‌نماید. لذا به گمان فمینیست‌ها «هر چیز شخصی، سیاسی نیز هست». آنان از «سرپرستی مشترک» دفاع می‌کنند تا فرصت برابر برای حضور در عرصهٔ عمومی فراهم آید.

فمینیست‌ها با تفکیک حوزه خصوصی از حوزه عمومی مخالف‌اند چون در عمل این تفکیک منجر به این می‌شود که شوهر مدعی شود، زندگی خانوادگی امری خصوصی است و حکومت باید خود را از امور خصوصی مردم بر کنار نگه دارد، بنابراین من در مقام شوهر می‌توانم هر چه خواستم با زنم بکنم، چون او مال من است. کتک زدن زن توسط شوهر در همین چارچوب توجیه می‌شود. می‌گویند زنان پس از ازدواج هویت جداگانه و مستقل خود را از دست می‌دهند و شوهران مسئول رفتار آنان می‌شوند (درست به همان نحو که پدر پاسخگوی اعمال فرزندان است)، و بنابراین شوهر برای جلوگیری از رفتار ناپذیرفتنی می‌تواند از «تنبیه جسمانی» استفاده کند. البته دادگاه‌های دولت‌های لیبرال در قرن گذشته

این نوع رفتارها را صرفاً با مقوله تفکیک حوزه خصوصی از حوزه عمومی توجیه می‌کردند. مثلاً در یک دعوای حقوقی در قرن نوزدهم دادگاهی در ایالات متحده آمریکا از پذیرش شکایت زن علیه شوهرش، که او را کتک زده بود، امتناع ورزید، چرا که پذیرش شکایت را متضمن مداخلهٔ دولت در امور خصوصی شهروندان می‌دانست. در حکم دادگاه آمده است:

«نتیجه‌گیری ما این است که حکومت خانوادگی به رسمیت شناخته شده در قانون به همان تمام و کمالی است که حکومت خود دولت، و در عین حال تابع آن حکومت دولتی است؛ و ما به این نتیجه رسیده‌ایم که نباید در حکومت خانوادگی دخالت کنیم یا تلاش کنیم آن را به نفع زن یا شوهر کنترل کنیم، مگر در مواردی که صدمه و لطمه‌های دائمی و حاد۷ به یکی از طرفین وارد شود یا تهدید آن وجود داشته باشد، یا شرایط یکی از طرفین غیرقابل تحمل باشد. چون هر قدر هم که شرور و مضار۷ بدخلقی، مشاجره، و حتی کشمکشهای شخصی منجر به وارد آوردن درد و رنج موقت بزرگ و زیاد باشد، قابل قیاس با شرور و مضار۷ بالا زدن پرده‌ها و در ملاعام قرار دادن اتاق خواب و محل‌های خصوصی زن و شوهر نیست. هر خانواده‌ای حکومتی از خود دارد و باید داشته باشد که چنان ترتیب و تنظیم یافته باشد که مناسب خلق و خو، اخلاق، تمایلات، و شرایط اعضای خانواده باشد... حتماً توجه خواهد شد که مبنای این حکم ما این نیست که شوهر حق شلاق زدن زنش را، کم یا زیاد، دارد؛ بلکه این است که ما در موارد جزئی و پیش‌پا افتاده در حکومت خانوادگی مداخله نخواهیم کرد. ما همانطور که وقتی شوهری زنش را شلاق می‌زند در این امر مداخله نمی‌کنیم بر همان وجه نیز اگر زنی شوهرش را شلاق بزند مداخله نخواهیم کرد، اما این بدان معنی نیست و نباید فرض شود که معتقدیم زنی حق شلاق زدن شوهرش را دارد».

مبارزات جنبش‌های حقوق زنان نه تنها بدینجا منتهی شده که زنان و مردان در حکومت‌های دموکراتیک »برابر« در نظر گرفته می‌شوند، بلکه شوهران نمی‌توانند به بهانه تفکیک قلمرو عمومی از قلمرو خصوصی، همسران خود را در منزل کتک بزنند. ولی در اسلام وضع چگونه است؟ در قرآن کریم آمده است:

الرجال قوامون علی‌النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ‌الله و اللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن و اهجروهن فی المضاجع و اضربوهن فان اطعنکم فلاتبغو علیهن سبیلا (نساء، 34) مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است به واسطه آن برتری که خدا بعضی را بر بعضی مقرر داشته و هم به واسطه آنکه مردان از مال خود باید به زنان نفقه دهند پس زنان شایسته و مطیع در غیبت

مردان حافظ حقوق شوهران باشند و آنچه را که خدا به حفظ آن امر فرموده نگهدارند، و زنانی که از مخالفت و نافرمانی آنان بیمناکید باید نخست آنها را موعظه کنید اگر مطیع نشدند از خوابگاه آنها دوری گزینید باز مطیع نشدند آنها را به زدن تنبیه کنید چنانچه اطاعت کردند دیگر بر آنها حق هیچگونه ستم ندارید.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌گوید: «مراد از «ما فضل‌الله» آن فزونی و امتیازی است که بالطبع مردان بر زنان دارند، یعنی زیادتی قوه تعقل و فروع آن مانند هماوردی و تحمل شدائد و کارهای سخت و سنگین و... زیرا زندگانی زنان زندگانی احساسی و عاطفی است و بر نازکدلی و ظرافت مبتنی می‌باشد. مراد از انفاق، نفقه و مهریه‌ای است که مردان به زنان می‌پردازند. از عموم و توسعه علت قیمومت مردان، معلوم می‌شود که قیمومت منحصر و مخصوص به مورد زن و شوهر نیست بلکه دامنهٔ آن تمام نوع مرد و زن را می‌گیرد؛ در تمامی جهاتی که زندگی، آن دو را به هم پیوند داده یعنی جهات اجتماعی همگانی مانند حکومت ، قضاوت و دفاع ، زیرا این جهات با مسأله تعقل که در مردان بالنسبه بیش از زنان است ارتباط و نسبت مستقیم دارد ». «چون مرد در مقابل تمتع خود از زن مالی می‌پردازد، زن نیز باید در آنچه که مربوط به تمتع مرد و لذت وی از زن است (در مباشرت) مطیع و در پشت‌سر، حافظ ناموس وی باشد و دیگری را بخود راه ندهد و از تمتعی که کسی جز شوهر حق ندارد، به بیگانه نرساند و در مالی که در محیط خانوادگی و زندگی مشترک در اختیار وی گذاشته است خیانت ننماید ». «مهار همه کارهای همگانی اجتماعی را ـ که باید عقل قوی تدبر آن کند و در آن از فرمانروایی عواطف جلوگیری گردد، چون حکومت و قضاوت و جنگ ـ لازم است به دست کسانی داد که عقل آنان ممتاز و عواطفشان ضعیف باشد و آنها مردان هستند نه زنان «. « مرد قیم زن است و اطاعتش در حضور و حفظ ناموس و مالش در غیاب، واجب است و روا نیست که به وی در اموری که مزاحم حق مرد است، آزادی داده شود مگر در واجبات که شوهر حق مزاحمت ندارد».

یکی از مطالبات اساسی جنبش‌های برابری‌طلب زنان این بود که آمیزش جنسی اجباری شوهر با همسر، در صورت عدم رضایت زن به همبستری، تجاوز به عنف محسوب شود. دیوانعالی ایالت جورجیای آمریکا در یک دعوای حقوقی، با طرح سه دیدگاه توجیه‌کننده فرودستی زنان، از پذیرش همبستری اجباری شوهر با همسر به عنوان تجاوز به عنف خودداری ورزید: نخست این دیدگاه که وقتی زن ازدواج می‌کند تلویحاً رضایت می‌دهد که تحت هر شرایطی با شوهرش همبستر شود؛ دوم، این دیدگاه که زن جزو ملک و مایملک شوهرش است؛ و سوم، این دیدگاه که در ازدواج شخصیت زن تحت‌الشعاع شخصیت مرد

قرار می‌گیرد و بنابراین پس از ازدواج فقط یک شخص حقوقی وجود دارد و آن شوهر است، و معنای این حرف آن است که زن شخصیتی حقوقی ندارد که بتواند با استناد به آن علیه سوءاستفاده از خود شکایت کند. این هر سه دیدگاه بیانگر این اندیشه هستند که زنان در بستر ازدواج فرودست و تابعند.

مبارزات برابری‌طلبانه زنان منجر به طرد این دیدگاه‌ها شد و اینک در بسیاری از جوامع دموکراتیک روابط جنسی اجباری شوهر با همسر، تجاوز به عنف محسوب می‌شود. براساس نظام حقوقی جوامع دموکراتیک و از جمله انگلستان، روابط جنسی زن و شوهر باید با رضایت طرفین توأم باشد. عدم رضایت، گوهر اصلی جرم تجاوز به عنف است. براساس اصل برابری، یک زن متأهل نیز از خودمختاری و حق کنترل کامل از جسمش برخوردار است. زن، ملعبه‌ی جنسی شوهر نیست و شوهری که در محیط خانواده و با اجبار و از روی اکراه با همسرش همبستر می‌شود، با بیگانه‌ای که در محیط خارج از خانه این عمل را انجام می‌دهد، فرق چندانی ندارد. «در روز **14** مارس **1991** دادگاه استیناف مبنای این قاعده را که زن به وسیله ازدواج، رضایت خود را برای برقراری نزدیکی جنسی در طول مدت ازدواج اعلام کرده است، غیرواقع‌بینانه اعلام و مقرر نمود که هیچ قاعده‌ای وجود ندارد که یک مرد نتواند مرتکب تجاوز به عنف نسبت به همسر خود گردد و مفهوم وصف «غیرقانونی» در قانون **1976** امری زاید بوده است و بنابراین در مواردی که فرد با تهدید یا تظاهر کذب نسبت به زن خود مرتکب عمل جنسی شود می‌تواند تجاوز به عنف محسوب شود که این رأی در مجلس اعیان نیز ابرام گردید» . بنابر قوانین انگلستان رابطه جنسی مرد با زنش، در مورد وطی از دُبُر حتی در صورت رضایت زن، ممنوع و مرد مجرم است. کام‌جویی جنسی مرد از همسرش، بدون رضایت زن، جرم است و تجاوز به عنف محسوب می‌شود و می‌تواند تا مجازات حبس ابد را به دنبال داشته باشد.
حال پرسش این است که اسلام در این زمینه چه حکمی دارد. در قرآن کریم آمده است:
نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم و قدموا لانفسکم (بقره، **223**). زنان شما [درحکم] کشتزار شما هستند، پس هرگونه که خواستید به کشتزار خویش در آیید و برای خودتان پیش‌اندیشی کنید.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه می‌فرمایند: «موقعیت زنان در جامعه انسانی همانند زراعتی است که آدمی برای تحصیل غذایی که مایه حفظ زندگانی و بقاء آن است ونیز برای ابقاء

تخم بدان احتیاج دارد، همچنین جامعه انسانی برای دوام نوع و بقاء نسل محتاج به زنان است زیرا خداوند متعال تکون انسان و مصور شدن او را به این صورت در طبیعت رحم قرار داده، و طبیعت مردان را که جزیی از آن ماده اصلی در ایشان است مائل به زنان فرموده» «انی... اگر به معنای زمان باشد معنایش این است: هر وقت خواستید و اگر به معنای مکان باشد معنایش این است: هر جا خواستید و در هر صورت نتیجه‌اش اطلاق حکم و مقید نبودن آن است».

بر این مبنا فقها حکم کرده‌اند که: «زنی که عقد دائمی شده نباید بدون شوهر از خانه بیرون رود، و باید خود را برای هر لذتی که او می‌خواهد تسلیم نماید» «اگر زن در کارهایی که در مسئله پیش گفته شد اطاعت شوهر را نکند گناهکار است و حق غذا و لباس و منزل و همخوابی ندارد» «مخارج سفر زن اگر بیشتر از مخارج وطن باشد با شوهر نیست» «در دبر زن حائض وطی کردن کراهت شدیده دارد» . «وطی در دبرزن حائض کفاره ندارد» . «اگر زن یا شوهر - یکی از آنها - بچه بخواهد و دیگری نخواهد، در صورتی که هیچ کدام عذرموجه و شرعی نداشته باشند حق شوهر مقدم است».
نکته مهم پیش فرضی است که در پس این احکام وجود دارد. فرض بر این است که زن و مرد از نظر حقوقی نابرابرند. مرد فرادست و زن زیردست است. هیچ کس منکر تفاوت‌های وجودی (زیستی) زنان و مردان نیست. ولی مسأله این است که آیا می‌توان از تفاوت زیستی، تفاوت حقوقی را استنتاج کرد؟ (استنتاج »باید» از «است»). در هر صورت اندیشه دموکراسی مبتنی بر برابری حقوقی زن و مرد است و هر مکتبی که مبتنی بر نابرابری زن و مرد باشد، با دموکراسی تعارض دارد. هیچ فرد، گروه یا ایدئولوژی‌ای مجبور به پذیرش دموکراسی نیست. ولی نمی‌توان به طور همزمان از دموکراسی و نابرابری حقوقی زنان و مردان دفاع کرد.

دو – نابرابری مسلمان و غیرمسلمان (تساوی همکیش و ناهمکیش): نابرابری مسلمان و غیرمسلمان یکی از اصول مسلم فقه است. در نظام سیاسی جمهوری اسلامی نیز، رهبری، سران سه قوه، اعضای شورای نگهبان، اعضای خبرگان رهبری، مجمع تشخیص مصلحت نظام، اعضای شورای بازنگری قانون اساسی، وزراء، قضات و... از میان مسلمانان انتخاب می‌شوند و غیرمسلمانها، براساس قانون اساسی، هیچگاه نمی‌توانند به این مناصب دست

یابند. شایان ذکر است حتی مسلمانان اهل تسنن نیز نمی‌توانند به بسیاری از مناصب دست یابند.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌گوید: «سلب الحقوق العام٧ۀ عن بعض الافراد والجوامع مم١٧ لا مناص عنه فی الجامعۀ الاءنسانیۀ لکن الذی یعتبره المجتمع الانسانی الصالح هو سلب الحقوق عمن یرید ابطال الحقوق و هدم المجتمع، والذی یعتبره الاسلام فی ثبوت الحق هو دین التوحید من الاسلام او الذمۀ فمن لا اسلام له و لا ذمۀ، فلا حق له من الحیاۀ و هو الذی ینطبق علی الناموس الفطری الذی سمعت انه المعتبر اجمالاً عند المجتمع الانسانی» (سلب حقوق عمومی از بعضی از افراد و گروهها در جامعۀ انسانی امری گریزناپذیر است ام١٧ جامعۀ انسانی شایسته فقط سلب حقوق کسی را قبول دارد که می‌خواهد حقوق دیگران را زیر پا بگذارد و جامعه را به نابودی بکشاند؛ ام١٧ آنچه اسلام در باب ثبوت حق٧ قبول دارد دین توحید است، که همان اسلام است، یا پذیرش ذم٧ه. در نتیجه، کسی که نه اسلام را بپذیرد و نه ذم٧ه را حق٧ حیات ندارد؛ و این امری است که با قانون فطری که اجمالاً مورد قبول جامعۀ انسانی است انطباق دارد).
در همین‌جا باید گفت که: او٧لاً: چگونه اسلامی که، به عقیدۀ خود شما، حت٧ی برای حیوانات حقوقی قائل شده است (در رسالۀ الحقوق منسوب به امام زین‌العابدین در احصاء حقوق سعی بلیغ کرده است) برای انسانها فقط به شرطی حق٧ قائل است که یا مسلمان باشند یا از اهل ذم٧ه؟ و ثانیاً: با چه جرأتی می‌توان اد٧عا کرد که قانون فطرت اقتضاء دارد که حق٧ فقط برای مسلمانان و اهل ذم٧ه وجود داشته باشد و کدام تجربۀ تاریخی گواهی می‌کند که جوامع انسانی، هم همین نکته را تصدیق و اعتبار می‌کنند.

سه - نابرابری ارباب و بنده: از سوی دیگر مسأله برده‌داری و نابرابری حقوق ارباب و برده هم توسط اسلام نفی نشده است. بلکه اسلام آن را تعدیل کرده است. (سوره محمد، آیه **4**). مثلاً در آیۀ **177** سوره بقره بخشش مال به بردگان به عنوان یکی از مصادیق نیکی مؤمنان ذکر شده است. در آیه **12** و **13** سوره بلد آزاد کردن بردگان تشویق شده است. در نظام برده‌داری، برده جزو اموال مالکِ خود بود و مالک حق داشت بچه‌های بردۀ خود را نیز تصرف کند و به هر کس خواست بفروشد. مطابق احکام فقهی مقاربت با کنیز به صرف تملک جایز است و عقد و ملک با هم جمع نمی‌شوند. صاحب کنیز می‌تواند او را برای همبستر شدن در اختیار غیر نیز قرار دهد (اباحه و تحلیل) و فرزندی که از آن کنیز به هم

رسد مطابق نظر فقهای اهل سنت ملحق به مادر است یعنی در تملک صاحب کنیز در می‌آید مگر آن که شوهر آزاد باشد و آزادی طفل را هم شرط کرده باشد. ولی فقهای شیعه گفته‌اند فرزندی که از عقد یا تحلیل کنیز با مردی آزاد به دنیا می‌آید آزاد است مگر آن که صاحب کنیز شرط کرده باشد که فرزند او بنده خواهد بود. برخی از فقها چنین شرطی را باطل دانسته و گفته‌اند فرزندی که از پدر آزاد باشد در هر حال آزاد است.
آیت‌الله مصباح یزدی درباره این موضوع می‌گوید: «در اسلام چاره‌ها اندیشیده شده تا نظام بردگی بر چیده شود ولی این به آن معنا نیست که بردگی مطلقاً در اسلام محکوم است. اگر در جنگ مشروع مسلمانها بر کفار مسلط بشوند و آنها را اسیر بگیرند، اسیر کافر در دست مسلمانان پیروز، حکم برده را دارد و احکام بردگی بر او ثابت است امروز هم اگر جنگی اتفاق بیفتد، حکم همین است. این گونه نیست که بردگی به طور کلی برچیده شده باشد و لازم باشد که کتاب عِتق شسته شود... به هر حال مسأله بردگی فی‌الجمله در اسلام پذیرفته شده است و ما از آن دفاع می‌کنیم ».

چهار ـ نابرابری میان مسلمان و نامسلمان‌شده. دموکراسی مبتنی بر برابری تمامی آدمیان، مستقل۷ از اندیشه و عقاید آنهاست. عقیده ملاک انسانیت آدمیان و تمایز حقوقی آنان نیست. و آدمیان به صرف عقایدشان مستحق حیات و ممات نمی‌شوند و با تغییر عقیده یا دین از حق۷ حیات محروم نمی‌شوند، چرا که برمبنای دموکراسی هیچ اندیشه‌ای برتر از آدمی نیست و هیچ اندیشه‌ای آدمی را مستحق مرگ نمی‌کند، و حال آنکه در اسلام صِرف تغییر عقیده و دین، تحت عنوان ارتداد، جرم تلق۷ی شده و استحقاق مرگ می‌یابد. در اینجاست که می‌توان پرسید که: او۷لاً: به چه دلیل تغییر عقیده و دین جرم، آن هم جرمی که به حد۷ی عظیم است که جریمه‌اش مرگ است، تلق۷ی می‌شود، و ثانیاً: اصلاً چه دلیلی اقامه شده است بر اینکه اعتقاد و زوال اعتقاد اموری اختیاری‌اند تا بر آنها حُسن و قبح و صواب و خطا مترت۷ب شود. به استثنای معدودی از متفکران مثل کلیفورد (**Clifford**) و ویلیام جیمز (**William James**)، که عقیده یافتن به یک گزاره و از دست دادن عقیده به یک گزاره را امری اختیاری می‌دانستند، امروزه عموم فیلسوفان ذهن (مانند گیلبرت رایل و گلدمن) و روانشناسان این امر را از امور غیراختیاری می‌دانند و به‌همین جهت معرفتشان ازتوجیه معرفتی (**Justification Rpistemic**) روایتی غیروظیفه‌گروانه (**non-deontelogical**) به دست می‌دهند.

پنج – نابرابری صنفی (قیمومت سیاسی): بر مبنای نظریه قیمومت، حکومت حق کسانی است که معرفت‌شان در زمینه سعادت دنیا و عقبا، بیش از دیگران است. مردم عادی صلاحیت حکومت ندارند. همانگونه که برای ساختن ساختمان به مهندس و برای درمان بیماری به پزشک مراجعه می‌شود، برای امر حکومت هم باید به متخصص آن (فقها) مراجعه کرد. آیت‌الله خمینی در کتاب ولایت فقیه می‌گوید: «مردم ناقص اند و نیازمند کمال‌اند و ناکامل‌اند» پس مردم به »حاکمی که قیم امین صالح باشد » محتاجند. «ولی۷ امر یعنی حاکمی که قیم و به پا نگهدارندۀ نظم و قانون اسلام باشد ». «ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد، مانند جعل (قرار دادن و تعیین) قیم برای صغار، قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد ». آیت‌الله آذری قمی برای اثبات ولایت فقیه می‌گوید: «حتماً برای اجتماع باید یک قیمی وجود داشته باشد. در اصل این مطلب که قیمی لازم است، همۀ شیعه و سنی اتفاق‌نظر دارند ». آیت‌الله جنتی عضو فقهای شورای نگهبان می‌گوید: «بعد از آنها [آل محمد(ص)] ، امت، حالت یتیمی را دارند که سایۀ پدر از سرش کوتاه شده و سفارش کرده‌اند که علما به جای امامان از آنها کفالت کنند و هدایت امت را به عهده گیرند، مانند قیمی که بعد از پدر متکفل اداره امور ایتام است».

مردم، یتیم، صغیر و مهجورند و توان تشخیص مصالح خود را ندارند. لذا به »قیم» نیاز دارند. قیمی (ولی فقیه) که راه را از چاه نشان دهد. رأی تمام مردم، در مقابل یک رأی ولی فقیه هیچ ارزشی ندارد. آیت الله خزعلی به درستی به یکی از پیامدهای نظریۀ قیمومت اشاره دارند: «قانون اساسی می‌گوید قوای ثلاثه زیر نظر ولایت فقیه است. شما وقتی ولایت را قبول نداشته باشید **20** میلیون که هیچ، **30** میلیون هم رأی بیاورید تا این رأی به تأیید مقام ولایت نرسد، معتبر نیست». ممکن است اصلاح‌طلبان بگویند ما «ولی فقیه» را، برخلاف نظر آیت‌الله خمینی، قیم مردم نمی‌دانیم، بلکه وکیل مردم می‌دانیم. این رویکرد دو اشکال دارد. اولاً تنها راه اثبات ولایت فقیه آن است که او را قیم و ولیِ صغیران (یعنی مردم) بدانیم. اگر مردم صغیر و مهجور و یتیم نباشند، دیگر چه نیازی به »ولی» یا«قیم» دارند. ثانیاً حتی اگر ولی فقیه قیم مردم نباشد هم مشکل نابرابری حل نخواهد شد. اینکه زمامداری فقط حق فقها باشد، بزرگترین نابرابری است. این نوع نابرابری قطعاً با مردم سالاری تعارض دارد. ولی بگمان نظریه‌پرداز مشروطه‌خواهی: «اگر ما این ایده را بپذیریم که مشروعیت دو رکن دارد و جمهوری اسلامی ماهیتی قراردادی و عقدی دارد، می‌شود بین نظریه ولایت فقیه

و جمهوریت قائل به جمع شد... ما باید وجوه شرعی و رکن مشروعیت الهی »ولی« را مشخص کنیم و بگوییم از این روایات استنباط می‌شود که خداوند متعال فرموده است که مردم برای تأسیس حکومت باید به چنین فردی رجوع کنند، اما از نظر «مشروعیت مردمی‌اش» هم باید رضایت مردم وجود داشته باشد، یعنی بدون رضایت مردم این عقد مشروعیت ندارد». این رویکرد دو اشکال عمده دارد: اولاً مشکل نابرابری را حل نمی‌کند و لذا جمع ولایت فقیه با جمهوریت (دموکراسی) ناممکن است. ثانیاً بنیانگذار جمهوری اسلامی چنان تصوری از عقد نداشت و نمی‌گفت »جمهوری اسلامی عقدی است بین حکومت شوندگان و حکومت کنندگان. شرط ضمن العقد هم دارد که اگر کسی عدول کند قابل فسخ می‌باشد» بلکه به صراحت می‌گفت: «حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو کنند» لذا بگمان بنیانگذار جمهوری اسلامی حکومت می‌تواند به طور یکجانبه از شرط ضمن العقد خود عدول کند. به این نکته هم باید توجه کرد که مصلحت، در اندیشه آیت‌الله خمینی، هیچگاه به معنای مصلحت عمومی یا مصلحت مردم نیست، بلکه همه جا سخن از «مصلحت نظام» است.

نظام دموکراتیک به دنبال کاستن از درد و رنج آدمیان است. مقتضای منطقی این رویکرد، نگاه به تمام ابناء بشر به یک چشم (برابر) است. از اینرو حذف و کاهش نابرابریهای مختلف، شرط لازم اندیشه دموکراتیک است. کارل پوپر در این زمینه می‌گوید: «سالها پیش، من پیشنهاد کردم که برنامهٔ مربوط به سیاست عمومی اولاً می‌باید متکی باشد به یافتن راهها و وسایل اجتناب از رنجها و آلام، تا جایی که امکان‌پذیر است. با قرار دادن این پیشنهاد، در برابر اصل حداکثر ساختن سعادت، که در فلسفهٔ سودانگاری مطرح می‌شود، خاطر نشان ساختم که سعادت، در حالت کلی، می‌باید و تنها می‌تواند به ابتکار عمل شخصی واگذار شود، در حالی که کاستن از آلام قابل اجتناب مسأله‌ای است مربوط به سیاست عمومی. همچنین اشاره کردم که برخی سودانگاران، زمانی که از به حداکثر رساندن سعادت سخن می‌گویند، ممکن است به حداقل رساندن بدبختی و تیره روزی را در نظر داشته باشند» .

کاستن از نابرابریها، متضمن برابری در مقابل قانون، برابری حقوقی و برابری فرصتها است. بر مبنای برابری حقوقی، همه آدمیان مستقل از جنس (زن یا مرد)، دین (مسلمان، مسیحی،

یهودی، بودایی و...)، طبقه و صنف، نژاد و غیره در حقوق اساسی و نقض ناشدنی بشر با یکدیگر برابرند.

رویکرد مشروطه‌خواهی در مقابل معضل نابرابری ساکت است. رویکرد مشروطه‌خواهی به دلیل عدم توجه به مشکل نابرابری ناشی از سیطرهٔ فقه، نمی‌تواند راهگشای مردم سالاری باشد. باید توجه داشت که آیت‌الله خمینی به صراحت بر این نکته تأکید می‌نهاد که ولایت فقیه حکومت استبدادی یا مطلقه‌ای نیست که فردی خودکامه بر آن سیطره یابد و هر گونه تمایل داشت، عمل نماید. بلکه حکومت مشروطه است. قلمرو اختیارات ولی فقیه مشروط به احکام فقهی است. می‌گویند: «حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه؛ بلکه «مشروطه» است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. «مجموعهٔ شرط» همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی »حکومت قانون الهی بر مردم« است».
رویکرد مشروطه‌خواهی اگر متعهد به فقه باشد، نمی‌تواند معطوف به دموکراسی باشد. از این جهت حق با آیت‌الله مصباح یزدی است که به درستی می‌گوید دموکراسی، پلورالیسم، تساهل و مدارا، اعلامیه حقوق بشر و جامعه مدنی با فقه تعارض بنیادین دارد و بر مبنای علم فقه، بشر (یا نمایندگانش) حق قانونگذاری ندارد. دموکراسی حکومت عقل عرفی است. عقل عرفی مبنای داوری و حل نزاع (حضور هیأت منصفه در محاکم) است. عقل عرفی مبنای قانونگذاری است. عقل عرفی حکام را بر صدر می‌نشاند یا به زیر می‌کشد. فقه چنین عقلی را نمی‌پذیرد. احکام فقهی متضمن مصالح خفیه‌ای هستند که به چنگ عقل عرفی نمی‌افتند.
اما اگر رویکرد مشروطه‌خواهی با تبعیت از نواندیشان دینی، راه حلی برای این مسائل بیابد (بالعرض دانستن کل فقه نزد دکتر سروش، دولت را مجری احکام فقهی ندانستن نزد استاد مجتهد شبستری و پروژه مهم، جدی و راهگشای عقلانیت و معنویت استاد مصطفی ملکیان)، لازمه آن وداع با حکومت فقهی، ولایت فقیه و ارکان قانون اساسی است.

2ـــ5ـــ به گمان برخی، با نظریه »مرگ مؤلف« دیگر جایی برای »غرض شارع« باقی نمی‌ماند و از طرف دیگر، رویکرد هرمنوتیکی، هر فهم و روایت و قرائت و برداشتی از «متون مقدس» را «ممکن» و «مجاز» می‌نماید. بر این مبنا برخی از نواندیشان دینی، با توسل به

هرمنوتیک، از دل دین؛ دموکراسی و پلورالیسم و جامعه مدنی و تساهل و تسامح و رواداری و حقوق بشر... را بیرون می‌آورند. به گمان ما این رویکرد نادرست است. نه بر دانش هرمنوتیک هرج و مرج مطلق حاکم است و نه »ساختار متن» هر تفسیر و قرائتی را ممکن می‌سازد. کتاب و سنت قطعی، با «لیبرال دموکراسی» و «سوسیال دموکراسی» تعارض دارد و چنان تفاسیری را برنمی‌تابد.

همین نکات را در دهه گذشته ضمن دو نقد بر نظریه حکومت دموکراتیک دینی دکتر سروش مطرح نمودم. دکتر سروش طی مقاله‌ای بلند به مسائل طرح شده پاسخ گفت و با تأکید بر «حریت ذاتی ایمان و کثرت نازدودنی آن»، مدعی شد که نه تنها جمع حکومت دینی (جامعه ایمانی) و دموکراسی ممکن است، بلکه حکومت دینی (ایمانی) نمی‌تواند دموکراتیک نباشد. و بدین ترتیب صورت مسأله را به طور بنیادین پاک کرد. هیچ کس مدعی نبود و نیست که ایمان آزادانه، و متکثر با دموکراسی تعارض دارد. بلکه پرسش این بود و هست که آیا جمع دموکراسی با دینی که دارای فقهی است که مدعی تأمین سعادت دنیا و آخرت، از طریق دولت دینی می‌باشد، و مصالح دنیوی و اخروی آن در عرض یکدیگرند، ممکن است یا نه؟ ما با ذکر دلیل به این پرسش پاسخ منفی دادیم. تحویل دین به ایمان و تجربه دینی یا عقب‌نشینی دین از قلمرو دولت به حوزه خصوصی، البته مسأله را حل خواهد کرد. لذا گفته بودیم »امکان جمع اسلام و دموکراسی وجود ندارد مگر اینکه اسلام کاملاً سکولار شود» و دکتر سروش در نقد آن نوشت: «دست کشیدن مؤمنان از ایمان خود و یا دنیاوی کردن تام دین و ستاندن پشتوانه الهی آن، به هیچ روبرخاسته از دموکراسی و همبسته با آن نیست». چه کسی گفته است سکولاریسم یعنی دست کشیدن مؤمنان از ایمان خود و یا دنیاوی کردن تام دین و ستاندن پشتوانه الهی آن؟ سکولاریسم به معنای جدایی نهادهای عقل بنیاد (مثل دولت) از نهادهای دین بنیاد است. برمبنای نظریه سکولاریسم، دین نه مبنای قانونگذاری در عرصه عمومی توسط دولت است و نه مبنای مشروعیت نظام سیاسی و کارگزارانش.

اما فرو کاستن مسأله امکان و امتناع جمع دین و دموکراسی به مسأله جمع ایمان و دموکراسی، کمکی به حل مسأله اصلی نمی‌کند. چرا که دین دارای سه بخش اعتقادات، اخلاق و حقوق (فقه) است. به طور طبیعی وقتی دولت دینی تشکیل شود، فقه مبنای قانونگذاری قرار خواهد گرفت و تخلف از احکام فقهی مجازات به دنبال خواهد داشت.

اولـــین تعـــارض بـــا دموکراســـی در مســـأله نابرابریهـــا خـــود را بـــه نمـــایش خواهـــد گـــذارد. دکتـــر ســـروش هـــم وجـــود نابرابریهـــا را تأییـــد مـــی‌نمایـــد: «در اســـلام نابرابریهـــای حقـــوقی فـــراوان وجـــود دارد، از جملـــه نـــابرابری میـــان حقـــوق عبـــد و مـــولا، نـــابرابری حقـــوقی زن و مـــرد و نـــابرابری حقـــوقی مســـلمان و غیرمســـلمان در جامعـــهٔ اســـلامی. ایـــن نـــابرابری‌هـــا از مســـلمات فقـــه اســـلامی اســـت و فقهای فریقین بر آنها اجماع دارند.»

حکـــم نجاســـت کفـــار، حکـــم جـــواز غیبـــت کفـــار و مخالفـــان (اهـــل ســـنت)، حکـــم بـــرده‌گیـــری و بـــرده فروشـــی یعنـــی خریـــد و فـــروش انســـان، حکـــم قتـــل مرتـــد، تفـــاوت حقـــوق بـــرده و آزادی و کـــل الگـــوی روابـــط عبـــد و مـــولا، نشـــان از نـــابرابری مـــی‌کنـــد کـــه ســـد راه دموکراســـی اســـت. قطعـــاً ایـــن نابرابریهـــا بـــا دموکراســـی تعـــارض دارد و لـــذا دکتـــر ســـروش در همـــان مقالـــه مـــی‌نویســـد: «بلـــی، حکومـــت فقهـــی بـــر جامعـــه‌ای مقلـــد چنـــدان از روح دموکراســـی دور اســـت کـــه عشـــق از صـــبوری و دیـــو از قـــرآن. آنکـــه ناقـــدان را مـــی‌فشـــرد تـــا در امتنـــاع اجمـــاع فقـــه و دموکراســـی ســـخنان تفتیـــده و تلـــخ بگوینـــد همین نکتهٔ آشکار و انکار نکردنی بود» .

ولـــی مســـأله ایـــن اســـت کـــه دیـــن، جامعـــه دینـــی و حکومـــت دینـــی بـــدون فقـــه نـــاممکن اســـت و اگـــر چنـــین باشـــد، مســـأله جمـــع دیـــن و دموکراســـی همچنـــان پابرجاســـت لـــذا دکتـــر ســـروش در همـــان مقالـــه مـــدعی مـــی‌شـــود کـــه فقـــه از ســـه راه بـــه تحکـــیم دموکراســـی دینـــی کمـــک خواهـــد رســـاند. دکتـــر ســـروش بعـــدها بـــرای حـــل ایـــن نـــوع مســـائل، آنچـــه در دیـــن آمـــده (نـــه معرفـــت دینـــی) را بـــه ذاتـــی و عرضـــی تقســـیم کـــرد.   آنچـــه کـــه »دیـــن بـــدون آن دیـــن نیســـت و تغییـــرش بـــه نفـــی دیـــن خواهـــد انجامیـــد»، ذاتـــی دیـــن اســـت امـــا آنچـــه کـــه »مـــی‌توانســـت بـــه گونـــهٔ دیگـــری باشـــد»، عرضـــی دیـــن اســـت. عرضـــی‌هـــا، عرضـــی‌انـــد چـــون اولاً از دل ذات برنمـــی‌آینـــد بلکـــه بـــر آن تحمیـــل مـــی‌شـــوند و ثانیـــاً تغییرپـــذیر و جانشـــین پذیرنـــد. یـــک عرضـــی مـــی‌توانـــد جـــای خـــود را بـــه عرضـــی دیگـــر بدهـــد بـــدون آن کـــه ذات دســـتخوش دگرگـــونی شـــود. نبایـــد فرامـــوش کـــرد کـــه هـــیچ گـــاه ذات از عرضـــی‌هـــا مســـتغنی نمـــی‌شـــود. ذات همـــواره خـــود را در جامـــه‌ای از جامـــه‌هـــا و چهـــره‌ای از چهـــره‌هـــا عرضـــه مـــی‌کنـــد. ســـروش مســـأله نابرابریهـــا را در چـــارچوب ایـــن تفکیـــک حـــل مـــی‌نمایـــد: «حـــال سـؤال ایـــن اســـت کـــه ایـــن نابرابریهـــای حقـــوقی جـــز ذاتیـــات اســـلامند یـــا جـــزء عرضـــیاتند و لـــذا بنـــا بـــه تعریـــف مـــی‌توانســـتند غیـــر از ایـــن باشـــند. بـــه طـــور کلـــی تمـــام نظـــام حقـــوقی اســـلام جـــزء عرضـــیات اسلام است» .

«بنا به تعریف می‌توانستند غیر از این باشند»، ولی در تحققِ ۷ تاریخی غیر از این نبودند و نیستند و لذا جمع آنچه وجود دارد با دموکراسی ممتنع است. درباره آنچه نیست و بعداً باید تأسیس شود، از قبل نمی‌توان داوری کرد. کما اینکه مسأله نابرابری زن و مرد، نزد دکتر سروش راه حلی ندارد. وی می‌گوید: «نباید مقرراتی وضع شود که زن را از مدارِ زنانگی و مرد را از مدارِ مردانگی بیرون ببرد» . مدار زنانگی همان است که در طول تاریخ در شکل کاملاً نابرابر با مدار مردانگی خود را نشان داده است: «برای ارائه تعریفی اجمالی و استعجالی از مدار زنانگی، باید علاوه بر رجوع به علوم تجربی، به تاریخ نیز مراجعه کنیم. بالاخره زنان در طول تاریخ خودشان را نشان داده‌اند. ما نمی‌توانیم از این منصهٔ ظهور چشم بپوشیم، یعنی نمی‌توانیم کل تاریخ زن را داخل پرانتز بگذاریم و کل حیات بلند تاریخ زنان را مورد اغماض یا انکار قرار دهیم... ما نمی‌توانیم به سادگی بگوییم زنان در کل تاریخ تحت ستم بوده‌اند و چون تحت ستم بوده‌اند، نتوانسته‌اند گوهر خودشان را آن چنان که باید نشان بدهند... اگر تاکنون چنین بوده‌اند، لابد در آینده هم چنین خواهند بود، مگر این که زنان از زن بودن دست بشویند». به گمان نگارنده این یکی از مصادیق بارز استنتاج »باید» از «هست» است. زنان چنین بوده‌اند پس چنین باید باشند. دکتر سروش قائل است که این مصداقی از استنتاج باید از هست نمی‌باشد. بلکه موردی است از اینکه برای آنکه یک باید لغو نباشد چاره‌ای نیست جز اینکه هست‌ها را در نظر بگیرد. این سخن نیز درست نیست. چون اگر می‌خواهیم یک باید در زمان **t 1** لغو نباشد باید هستهای زمان **t 1** در مد نظر باشد، نه هستهای زمانهای متقدم بر **t 1** یا مؤخر از **t 1**. در این مورد بایدهای زمان حال و آینده بر هستهای زمان گذشته توقف یافته‌اند.

در نقد خود بر عنصر انتخابگری انسان تأکید نهاده و نوشتم: «مهمترین محل انتخابگری انسان دنیای فکر، اندیشه و عقاید است. برای انسان باید این امکان وجود داشته باشد که آزادانه با آراء، افکار و اندیشه‌های متعارض روبرو شود و آزادانه دست به انتخاب بزند. او در «انتخاب» دینی از ادیان و یا «بی‌دینی» آزاد است. آنچه در این فرایند مهم و با ارزش است اصل انتخابگری آزادانه است نه تعلق خاطر داشتن به عقیده یا دینی خاص... حکومت، حقِ تحمیل هیچ دینی از ادیان را به دیگران ندارد... یکی از ویژگی‌های دموکراسی قبول حق انتخاب و تغییر عقیده و دین توسط انسانها است. حقی که از نظر اسلام مردود است و اگر مسلمانی غیرمسلمان (کافر) شود مرتد خوانده می‌شود و احکام مرتد بر وی جاری می‌گردد».

دکتر سروش با انفکاک منطقی دموکراسی و لیبرالیسم و جدایی افکندن میان آن دو، راهی تازه برای نفی عنصر انتخابگری گشود: «بلی، جامعهٔ لیبرال، جامعه‌ای است همواره درحال انتخاب و امتحان که هیچ‌گاه دورهٔ امتحان را به سر آمده یا به سرآمدنی نمی‌داند. اما جامعهٔ دینی، جامعه‌ای است از انتخاب گذشته و به جواب امتحان رسیده. او دین را برگزیده است و بر آن است که از آن پس در ظل۷ آن زیست کند» «آدمیان مؤمن حق خود در قانونگذاری را به خدا وانهاده‌اند و این عین دینداری و حق دینداران است و از این روست که قانون جامعهٔ دینی از آسمان می‌رسد» .

ولی پنج سال بعد، دکتر سروش ضمن نقد آراء آیت‌الله منتظری نوشت: «در سراسر آن مقاله [مقاله آیت‌الله منتظری] حق انسانها در انتخاب عقیده و قدرت عقلی انسانها در تشخیص حقیقت نادیده گرفته شده است و این بی‌التفاتی نسبت به حقوق بشر و عقل بشر است که کار را به آسیب‌شناسی پدیده ارتداد کشانده است. سؤال این است: کسی که حق دارد دینی را اختیار کند چرا حق ندارد دینی را وانهد؟ آیا پس از انتخاب دین، آن حق از او سلب می‌شود؟ مگر مسلمانان از غیرمسلمانان نمی‌خواهند دینشان را وانهند و اسلام را بپذیرند، پس چرا این امر را در جامعه مسلمین روا نمی‌شمارند؟ آیا کافری که مسلمان می‌شود غده سرطانی است یا فائز به سعادت ابدی؟ به علاوه محققی که دین‌پژوهی می‌کند و به نتیجه‌ای متفاوت می‌رسد و عقیده‌اش با جمهور دینداران فرق می‌کند، و عقلش او را به مسیری دیگر هدایت می‌کند و او هم به حکم خرد خویش عمل می‌کند، آیا او غده‌ای سرطانی و پدیده‌ای مرضی است یا در باغستان اجتماع درختی است متفاوت با دیگر درختها؟ و روییدن درختها و بوته‌های مختلف، طبیعی آب و خاک است. اگر از دیدگاه حقوق انسان نظر کنیم کمابیش به همین جاها می‌رسیم. ولی اگر از دیدگاه فقه مسلمانان نظر کنیم، به همان‌جا می‌رسیم که فقیهان گفته‌اند و می‌گویند» . دربارهٔ تفکیک منطقی دموکراسی از لیبرالیسم نیز باید سه نکته را گوشزد نماییم:

اولاً: لیبرالیسم، بر دموکراسی‌های مدرن، تقدم تاریخی دارد. به گفته مکفرسون: «تمام حکومتهای لیبرال دموکراتیکی که ما امروز می‌شناسیم، ابتدا لیبرال و در مرحله بعد دموکراتیک شدند. به بیان دیگر، قبل از آن که دموکراسی به دنیای غرب قدم بگذارد، جامعه و حق انتخاب (سیاسی)، جامعه و روش‌های رقابت، جامعه و خط‌مشی‌های بازار، تکوین یافته بودند. و این جامعه و حکومت، لیبرال محسوب می‌شد. روشن است که منظور من از واژه‌ی لیبرال در اینجا، مفهومی کلی و بسیار عام از این واژه است. آنچه من از صفت

لیبـرال مـدنظر دارم، معنـای اصـلی آن اسـت؛ یعنـی ایـن کـه هـم جامعـه بـه عنـوان یـک کـل و هـم نظـام حکـومتی، هـر دو، بـه قاعـدهٔ آزادی انتخـاب اسـتوار گشـته و سـامان یافتـه باشـند» . بـه تعبیـر دیگـر لیبرالیسـم علـت بیرونـی و پـیش شـرط وجـودی دموکراسـی بـود و دموکراسـی جامـه‌ای در حد قامت لیبرالیسم بود.

ثانیـاً: تمـامی نحلـه‌هـای لیبرالـی در چنـد اعتقـاد اساسـی مشـترکند: آزادی، برابـری سیاسـی، دموکراسـی، تسـاهل و تسـامح و رواداری، بـی طرفـی ایـدئولوژیک دولـت، عقلانیـت انتقـادی بـه تعبیـر پـوپر و یـا خردگرایـی تحـولی بـه تعبیـر هایـک، پلورالیسـم، حقـوق بشـر و انسـان محـق. دکتـر سـروش تمـامی ایـن مقـولات را قبـول دارد و طـی دو دهـه گذشـته کوشـش نمـوده قرائـت و روایتـی از دیـن ارائـه نمایـد کـه بـا ایـن مقـولات سـازگار باشـد. (و از ایـن رو بـه دلیـل طـرح مسـائل، حـل آنهـا و راهگشـایی‌هـای فکـری نقـش برجسـته‌ای داشـته و بسـیاری از مقـولاتی کـه بعـدها در عرصـه عمـومی بـه بـار نشسـت، ابتـدا توسـط وی مطـرح شـد. لـذا کـار عظـیم ایشـان غیرقابـل انکـار اسـت و بسـیاری از نظریـه‌پـردازان جنـبش اصـلاح‌طلبـی از آبشـخور فکـری وی تغذیـه مـی‌کننـد) پـر واضـح اسـت کـه آنچـه سـروش از آن دفـاع مـی‌کنـد، دموکراسـی بـه معنـای صـرف حکومـت اکثریـت نیسـت، چـون چنـان حکـومتی بـه قـول متفـک۷رانـی نظیـر جفرسـن، توکویـل، میـل، هایـک و... ممکـن اسـت بـه (اسـتبداد اکثریـت) تبـدیل شـود.حکومـت اکثریـت ممکـن اسـت بـا آزادی تعـارض بیابـد، لـذا بایـد شـیوه‌هـایی تعبیـه شـود کـه بـه هـیچ‌وجـه آزادی و حقـوق اقلیـت توسـط اکثریـت پایمـال نشـود. لیبرالیسـم حـاوی معتقـداتی اسـت کـه آزادی را بـا دموکراسـی سـازگار مـی‌کنـد. بـه گفتـهٔ آلـن رایـان »دموکراسـی لیبـرال یگانـه دموکراسـی مشـروع اسـت» «و دموکراسـی‌هـای غیرلیبرالـی اصلاً دموکراسی نیستند».

در اینجـا عنـوان مقالـهٔ دکتـر سـروش در پاسـخ بـه نگارنـده، قابـل تأمـل اسـت: «مـدارا و مـدیریت مؤمنـان» بـه گفتـه آلـن رایـان: «پـذیرش یـا رد و انکـار تسـامح و تسـاهل و رواداری در مقـام یـک حـق اسـت کـه بـیش از هـر چیـز دیگـر لیبـرال‌هـا را از غیـر لیبـرال‌هـا جـدا مـی‌کنـد».

ثالثـاً: دکتـر سـروش یـک نکتـه مهـم دیگـر را نیـز از دموکراسـی جـدا کـرده و مبنـای لیبرالیسـم مـی‌دانـد و بـدین ترتیـب نشـان مـی‌دهـد کـه دموکراسـی بـا دیـن (ایمـان) تعـارض نـدارد، بـه شـرط اینکـه مبنـای معرفـت‌شـناختی لیبرالیسـم را کنـار بگـذاریم . مـی‌نویسـد: «در جامعـهٔ لیبـرال کـه دیـن هـیچ گـاه بـر مسـند قبـول نهـایی و حاکمیـت تـام نمـی‌نشـیند و حکومـت نسـبت بـدان بـی طـرف مـی‌ایسـتد و رد و قبـول علمـی و عملـی دیـن، سـکه رایـج اسـت، دلـیلش نـه مختـار بـودن آدمیـان

است و نه جایزالخطا بودن ایشان، بلکه دلیل معرفت‌شناسانه دیگری دارد و آن این است که فیلسوفان لیبرال مسائل متافیزیک را قابل نقض و ابرام نمی‌دانند و نزاع بر سر حقانیت و بطلان معتقدات و اخلاقیات دینی را بی‌نتیجه و به نتیجه نارسیدنی می‌شمارند و دوام و کثرت فرقه‌های مذهبی و تجز۷م هر یک بر رأی خود و عقب ننشستن از مواضع صلب خویش را گواه تاریخی صحت این تشخیص می‌دانند و به همین سبب فتوا به رواج عقاید مختلف و همنشینی آنها می‌دهند و با نگاه از بیرون و از بالا، جنگ هفتاد و دو ملت را عذر می‌نهند و آنها را در طلب حقیقت گرفتار افسانه‌ها می‌بینند». ولی چند سال بعد با پذیرش همین مبنای لیبرالیستی، آن را پایهٔ پلورالیسم معرفت شناختی قرار داده و با قرائتی تازه از دین، قبض و بسط شگرفی در دین ایجاد می‌کند. به گمان سروش سه نوع کثرت، در پلورالیسم معرفت شناسانه مندرج است: کثرت مدل۷ل، کثرت معل۷ل، کثرت مؤو َ۷ل (هرمنوتیکی) . پلورالیسم معرفتی یعنی درکهای متفاوت و تحویل‌ناپذیر به یکدیگر و ادلهٔ به بن‌بست رسیده . «عرصه دین عرصه‌ای است که اگر پای عقل به آنجا رسید به تکافؤ ادل۷ه می‌رسد، یعنی به بن بست برخورد می‌کند. مثل عرصهٔ متافیزیک» . «ما سه نحوه تفکر داریم. نحوهٔ تفکر دلیل یاب، نحوهٔ تفکر علت‌یاب و نحوهٔ تفکر معنایاب. در «معنی» شما نه دنبال علتید، نه دنبال دلیل. اصلاً مدعایی نیست که شما دلیلش را بخواهید، پدیده‌ای نیست که شما علتش را بجویید بلکه متنی است که می‌خواهید معنیش را بفهمید... در عرصه دین وقتی پای دلیل به میان می‌آید عقل پنچر می‌شود و تکافؤ ادله حاصل می‌شود. اگر با علت جلو برویم به مشکل برمی‌خوریم و دینداری به پدیده‌ای غیرعقلانی چون رنگ و نژاد تبدیل می‌شود. اگر با دلیل جلو برویم به مشکل برمی‌خوریم و دچار بن‌بست عقلانی می‌شویم. راه حل رجوع به معنا است. عرصه دین عرصه معنایابی است... وقتی هم عرصهٔ معنایابی شد، عرصه کثرت است و این کثرت لازمه و مقتضای معنایابی است و این کثرتی است که هم در فهم تجربه دینی و هم در فهم متون دینی پیش می‌آید و هیچ چاره ندارد و ما باید آن را بپذیریم. و حالا اگر تئوری‌ای در باب حقانیت داریم، باید در این جغرافیا مطرح کنیم. حقانیت را نه به ادله راجع کنیم و نه به علل، بلکه باید به معانی و به تفسیر نسبت دهیم» . سروش در نهایت حقانیت ادیان را مشابه حقانیت گزاره‌های اشاری (**Indexical**) می‌داند. اسلام برای مسلمانان حق است. مسیحیت برای مسیحیان حق است. یهودیت برای یهودیان حق است. بودیسم برای بودائیان حق است. هیچ راهی برای برتر شمردن یک دین نسبت به دین دیگر وجود ندارد. لذا «بر دینی این چنین] اسلام [نه بار بسیار می‌توان نهاد و نه از سوی آن وعدهٔ بسیار می‌توان داد، و نه به نام آن کارهای بسیار می‌توان کرد». «باید

قبـول کـرد کـه تشـیع و تسـنن دو پاسـخ بـوده‌انـد بـه دعـوت پیـامبر اسـلام و لازمـۀ بسـط تـاریخی اسـلامند، نـه محصـول توطئـه ایـن و آن. آنهـا دو مکتـب کلامـی‌انـد کـه اینـک بـه تمامیـت رسـیده‌انـد و در قالبهـای تـاریخی و ایدئولوژیکشـان منجمـد شـده‌انـد و بـیش از ایـن بـر سـر آنهـا نـزاع کـردن نارواسـت. آنهـا روزی لازمـه و نتیجـه هویـت سـیال مسـلمانان بودنـد و اینـک علامـت هویـت رکودیافتـۀ آنـان» . بـا طـرح نظریـه ذاتـی و عرضـی در دیـن و متعلـق بـه صـدر اسلام دانسـتنِ کـل احکـام فقهـی مگـر آنکـه عکـس‌اش ثابـت شـود و همچنـین پلورالیسـم معرفتـی و ارزشـی چیـز چنـدانی بـاقی نمـی‌مانـد تـا دربـارۀ تعـارض آن بـا دموکراسـی پرسـش شـود. سـروش حتـی بـه صـراحت مـی‌گویـد «شخصـیت‌هـا در ادیـان بالعرضـند» و فقـط مـردم عـامی محتـاج نبـی‌انـد. اگـر از دیـن چیـزی جـز ایمـان و تجربـه دینـی بـاقی نمانـد، مسـأله تعـارض بـا دموکراسـی منتفـی خواهـد شـد. لـذا درنهایـت بـه گمـان سـروش بـه دو معنـا «مـی‌تـوانیم قرائتـی لیبـرال از دیـن داشـته باشـیم» . دکتـر سـروش یـک مـؤمنِ لیبـرال دمـوکرات اسـت. لیبـرال دموکراسـی بـا ایمـان و تجربـه دینـی تعارضـی نـدارد و در یـک جامعـه لیبـرال دمـوکرات، امکـان زنـدگی عالمانـه (محققانـه) دینـی، بسـیار بیشـتر از جوامـع اقتـدارگرا و توتـالیتر فـراهم اسـت کـه در آنهـا بـه رعایـت اجبـاری قشـر و ظـواهر اکتفـا مـی‌شـود و اصـلاً مهـم نیسـت کـه در بـاطن، همـه از دیـن گریـزان باشـند. بنیادگرایـان، جامعـه‌ای، قلبـاً کـافرکیش و صـورتاً شـریعت پیشـه مـی‌سـازند. کفـر بـاطنی مهـم نیسـت، دینـداری ظـاهری مهـم اسـت. بنیادگرایـان بـا تمـام کوششـی کـه مـی‌کننـد، نمـی‌تواننـد کفـر نهـان را در زیـر خرقـه ظاهرپرسـتان پنهـان نماینـد. همیشـه کـودک **8** سـاله‌ای پیـدا خواهـد شـد، تـا کفـر عریـان را با افشای آن، متلاشی کند:

بیـــار بـــادۀ پنهـــان کـــه یـــک حکایـــت فـــاش بگـــویم و بکـــنم رخنـــه در مســـلمانی
بـــه خـــاک پـــای صـــبوحی کشـــان کـــه تـــا مـــن مســـت ســـتاده بـــر در میخانـــه‌ام بـــه دربـــانی
بـــه هـــیچ زاهـــد ظاهرپرســـت نگذشـــتم کـــه زیـــر خرقـــه نـــه زنـــار داشـــت پنهـــانی

آری:

در خـــرمن صـــد زاهـــد عاقـــل زنـــد آتـــش ایـــن داغ کـــه مـــا بـــر دل دیوانـــه نهـــادیم
در خرقـــه از ایـــن بـــیش منـــافق نتـــوان بـــود بنیـــاد از ایـــن شـــیوه رندانـــه نهـــادیم

امـا پرسـش همچنـان بـاقی اسـت آیـا عقلانیـتِ لیبرالـی یـا لیبـرال دموکراسـی، کـه مقبـول دکترسـروش اسـت، بـا متـون مقـدس (قـرآن) سـازگار اسـت؟ دکتـر سـروش ایـن نکتـه را قبـول دارد کـه »محـدودیتهای سـاختاری در مـتن هسـت کـه هـر معنـایی را برنمـی‌تابـد». اگـر کـل مـتن

را درنظـــر بگیـــریم، نـــه اینکـــه بخـــش مهمـــی از آن را ابتـــدا حـــذف نمـــاییم، ســـاختار مـــتن بـــا معرفت‌شناسی لیبرالیستی تعارض دارد.

مـــدعای مـــا ایـــن اســـت: دانـــهٔ دموکراســـی (یـــا لیبـــرال دموکراســـی) را بـــه دســـت هرمنوتیـــک در مزرعـــهٔ دیـــن نمـــی‌تـــوان نشـــاند. و ترکیـــب »سوسیالیســـم رقیـــق و دموکراســـی و اگزیستانسیالیســـم« نیـــز قرائتـــی ســـازگار بـــا کتـــاب و ســـنت نیســـت. دلیـــل ایـــن مـــدعا بـــه قـــرار زیـــر اســـت: یـــک – شـــناخت عـــالم واقـــع بـــا شـــناخت مـــتن متفـــاوت اســـت. عـــالم واقـــع، بـــه معنـــای دقیـــق کلمـــه، ســـاکت اســـت ولـــی مـــتن، بـــه هـــیچ وجـــه، ســـاکت نیســـت، بلکـــه خـــود پیـــامی و ســـخنی دارد و خواننـــده بایـــد آن پیـــام و ســـخن را در یابـــد. اگـــر چنـــین نبـــود شـــناخت و تفکـــر معـــل۷ل (نـــاظر بـــه عـــالم واقـــع) بـــا شـــناخت و تفکـــر تفســـیری (نـــاظر بـــه مـــتن)، ســـاختار، روش، کـــارکرد، و هـــدف واحـــدی مـــی‌داشـــت. مفهـــوم امتـــزاج افقهـــا در فلســـفه هـــر منـــوتیکی گـــادامر نیـــز نـــاظر بـــه همـــین معناســـت، یعنـــی امتـــزاج افـــق مـــتن بـــا افـــق خواننـــده و مفســـر و گفتگـــوی میـــان مـــتن و مفســـر در راســـتای نـــوعی انتظـــار متعـــالی بـــرای معنـــا. (ر.ک بـــه حلقـــه انتقـــادی ، دیویـــد کـــوزنز هـــوی ترجمـــه م. فرهـــادپور، انتشـــارات روشـــنگران). نتیجـــه اینکـــه نمـــی‌تـــوانیم هـــر چـــه مـــی‌خـــواهیم از مـــتن در آوریـــم، بلکـــه بایـــد هـــر چـــه را مـــتن مـــی‌خواهـــد بگوید کشف کنیم.

دو ـ در فهـــم مـــتن شـــرط صـــحت کـــار لااقـــل توجـــه بـــه معناشناســـی (=معنـــای الفـــاظ در زبـــان و زمـــان بـــه کـــاربرده شـــدن الفـــاظ) و نحوشناســـی اســـت. بـــا توجـــه بـــه معناشناســـی و نحوشناســـی متـــون کتـــاب و سنت می‌توان دید که:

الـــف ـ ایـــن متـــون حاکمیـــت را فقـــط از آن خـــدا مـــی‌داننـــد و بشـــر را، لااقـــل در هـــر جـــا کـــه خـــدا حکمـــی کـــرده اســـت (چـــه در ناحیـــهٔ امـــور واقـــع، چـــه در ناحیـــهٔ ارزشـــها، چـــه در ناحیـــه تکـــالیف) مسلوب الاختیار می‌داند.

ب – ایـــن متـــون احکـــامی صـــادر کـــرده‌انـــد کـــه شـــمول زمـــانی، مکـــانی، و اوضـــاع و احـــوالی بینهایـــت دارند.

ج – نتیجـــه دو بنـــد گذشـــته ایـــن اســـت کـــه تـــا بشـــری وجـــود دارد بایـــد احکـــام الهـــی در هـــر زمـــان، مکـــان، و اوضـــاع و احـــوالی بـــلا منـــازع باشـــند و دقیقـــاً و بـــر طبـــق آنهـــا اندیشـــه و رفتـــار شـــود.

د ـ تفسیرگر این متون نیز اشخاص خاصی معرفی شده‌اند (**14** معصوم بنا به قول شیعه و (پیامبر گرامی اسلام بنا به قول اهل سنت) و هیچ تفسیری در مقابل تفسیر اینان اعتبار ندارد. نتیجه اینکه علاوه بر احکام الهی که ثابت است تفاسیر فراوانی نیز که ناظر به آن احکام‌اند ثابت‌اند.

هـ ـ از سوی دیگر، هیچ فعلی نیست مگر اینکه کتاب و سنت آن را مشمول احکام الهی (یکی از احکام خمسه) می‌دانند در این صورت، برای یک نظام مردم سالار که باید همهٔ تصمیم‌گیریها در آن بر اساس رأی مردم باشد چگونه امکانپذیر است که دینی باشد؟ مفاهیم و آرایی نظیر مردم سالاری، پلورالیزم، جامعه مدنی، تساهل و تسامح و رواداری و حقوق بشر حاصل اِعمالِ عقلانیت در حوزهٔ امور انسانی است. این عقلانیت نشان داده است که؛ اولاً؛ هر انسانی در معرض خطاست. و ثانیاً؛ هیچ انسان مزیتی بر انسان دیگر ندارد. بنابراین، باید به همهٔ آن مفاهیم و آراء ملتزم شد. چگونه از دینی که معتقد است که او۷لاً؛ انسانها، نه به‌صورت فردی و نه به‌صورت جمعی، قدرت تشخیص مصالح و مفاسد ماد۷ی و معنوی و دنیوی و اخروی خود را ندارند و نهایتاً نمی‌توانند دریابند که چه چیزی به‌خیر و صلاح نهایی آنها هست و چه چیزی نیست، ثانیاً؛ به‌همین دلیلی که قدرت تشخیص مصالح و مفاسد در وسع قوای ادراکهٔ آدمیان نیست آدمیان با یکدیگر برابر نیستند، زیرا گروهی از آنان که به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم از علم لدنی و الهی برخوردارند و گروه پرشمارتری از آنان که شارحان و مفس۷ران اقوال گروه او۷لند (=روحانیان و عالمان دینی) این قدرت تشخیص را دارند و، بنابراین، از موضع معرفتی والاتری برخوردارند؛ و ثالثاً؛ هیچ انسانی آزاد نیست که به‌روند فکری خود تسلیم شود، زیرا ممکن است این فرایند فکری به‌فرآورده‌ای منجر شود که با اقوال کسانی که خود را شارحان و مفس۷ران قول خدا می‌دانند تعارض داشته باشد. می‌توان آن مفاهیم و آراء را استخراج کرد؟

2-6- نکات یاد شده نشان می‌دهد که در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی و نظام مبتنی بر آن، امکان تأسیس نظامی دموکراتیک وجود ندارد. دموکراسی یا جمهوری به همان معنایی که در همه دنیاست، با قانون اساسی ما تعارض بنیادین دارد. لذا اگر کسی صادقانه به قانون اساسی اعتقاد داشته باشد، نمی‌تواند مردم‌سالاری را طلب نماید. دموکراسی‌خواهی در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ناممکن است، و تأسیس نظام دموکراتیک منوط به تغییر قانون اساسی است. از این رو آیت‌الله جوادی آملی »نظام دموکراسی« را

«مشرکانه» می‌خواند و لذا ولایت فقیه نمی‌تواند دموکراتیک (یعنی مشرکانه) باشد. وقتی در سال 1302 رضاخانِ سردار سپه، برای از میان برداشتن سلسلهٔ پادشاهی قاجار، مسئلهٔ تأسیس جمهوریت را مطرح کرد، علمای بزرگ در مقابل وی ایستادند. مدرس رهبری جناح مخالفان جمهوریت را در مجلس به دست گرفت و اعلام داشت: «این مجلس مشروطه است هر کس عقیده‌اش مخالف قانون اساسی و طرفدار جمهوری است باید چشمش کور از در برود بیرون» . مدرس برای به شکست کشاندن طرح رضاخان، رحیم‌زاده صفوی را به اروپا فرستاد تا احمدشاه را ترغیب نماید به ایران بازگردد. وقتی احساسات مذهبی ضدجمهوری‌خواهی بالا گرفت، سردار سپه ناچار به قم نزد مراجع تقلید رفت و براساس رهنمود آنها از جمهوریت دست برداشت و بیانیه زیر را منتشر کرد: «هموطنان... چون من و کلیه آحاد و افراد قشون از روز نخستین، محافظت و صیانت ابهت اسلام را یکی از بزرگترین وظایف و نصب‌العین خود قرار داده... لهذا در موقعی که برای تودیع آقایان حجج اسلام و علماء اعلام به حضرت معصومه(ع) مشرف شده بودم، با معظم‌لهم در باب پیش آمد کنونی تبادل افکار نموده و بالاخره چنین مقتضی دانستیم که به عموم ناس توصیه نمایم عنوان جمهوری را موقوف و در عوض تمام سعی و هم خود را مصروف سازند که موانع اصلاحات و ترقیات مملکت را از پیش برداشته... این است که به تمام وطن‌خواهان و عاشقان این منظور مقدس نصیحت می‌کنم که از تقاضای جمهوریت صرف‌نظر کرده و برای نیل به مقصد عالی که در آن متفق هستیم، با من توحید مساعی نمایند. رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا (رضا).

سه مرجع تقلید (آیات عظام: سید ابوالحسن اصفهانی، محمدحسین نائینی، عبدالکریم حایری یزدی) هم تلگراف کردند که: «چون در تشکیل جمهوریت بعضی اظهاراتی شده بود که مرضی عموم نبود و با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت لهذا در موقع تشرف حضرتِ اشرف، آقای رئیس‌الوزراء دامت شوکته که برای موادعه به دارالایمان قم نقض این عنوان و الغای اظهارات مذکوره و اعلان آن به تمام بلاد را خواستار شدیم و اجابت فرمودند انشاءالله تعالی عموماً قدر این نعمت را بدانند و از این عنایت کاملاً تشکر نمایند» .

گویی جمهوری تمام عیار هیچ تعارضی با دین نداشت و تنها دو مشکل پیش روی بود: یکی عدم رضایت عمومی و دیگری عدم سازگاری با سطح توسعه ایران. پرسش این است که اگر این دو مشکل و مسأله، رفع و حل شوند، یعنی اکثریت مردم‌خواهان جمهوری تمام عیار باشند و پیش شرطهای اجتماعی آن آماده و حاضر باشد، آیا فقها نظراً حاضر به تأیید یک نظام جمهوری تمام عیار خواهند بود؟

مگـر جمهـوری مبتنـی بـر برابـری (مسـاوات) نیسـت و مگـر شـیخ فضـل‌الله نـوری در انتقـاد از اصـل هشـتم مـتمم قـانون اساسـی مشـروطه کـه مـی‌گفـت »افـراد مملکـت متسـاوی‌الحقـوق‌انـد» نمـی‌گفـت: «محـال اسـت بـا اسـلام مسـاوات. حـالا ای بـرادر دینـی تأمـل کـن در احکـام اسـلامی کـه چـه مقـدار تفـاوت گذاشـت بـین موضـوعات مکلفـین در عبـادات و معـاملات و تجـارت و سیاسـات از بـالغ و غیربـالغ و عاقـل و مجنـون... ای بـرادر دینـی، اسـلامی کـه ایـن قـدر تفـاوت گـذارد بـین موضـوعات مختلفـه در احکـام، چگونـه مـی‌شـود گفـت کـه معتقـد بـه مسـاوات اسـت... ای ملحـد اگـر ایـن قـانون دولتـی مطـابق اسـلام اسـت کـه ممکـن نیسـت در آن مسـاوات ».

اگـر نظـام جمهـوری بـا دیـن اسـلام تعـارض نداشـت و اگـر مراجـع تقلیـد بـه جـای تشـویق رضـاخان بـه حکومـت کـردن در قالـب نظـام پادشـاهی، از طـرح وی بـرای تأسـیس نظـام جمهـوری حمایـت مـی‌کردنـد، حتـی اگـر رضـاخان خـود را رئـیس جمهـوری مـادام‌العمـر اعـلام مـی‌کـرد، احتمـالاً وضـع دموکراسـی در ایـران بهتـر بـود و مـا مراحلـی از فراینـد را طـی کـرده بـودیم و شـاید نیـازی بـه انقلاب نمی‌افتاد.

فصل سوم

مسائل، مشکلات و بحران‌ها

از طریق »تحلیل رفتاری»، می‌توان به مشکلات وبحران‌های کشور پی برد. رفتارهای فردی و جمعی مشاهده‌پذیر، مسائل اساسی‌ای چون مشارکت سیاسی و ظرفیت بالای خشونت در جامعه را برجسته خواهد کرد. چرا کنشگران اینگونه رفتار می‌کنند؟ علل و دلائل رفتارفردی و جمعی ما کدام است؟ نارضایتی و بی‌ثباتی محصول چه شرایطی است؟

3- بذل توجه به برخی از دستاوردهای علوم اجتماعی در تحلیل وضعیتی که در آن به سر می‌بریم، می‌تواند در فهم بحران و راههای خروج از آن، ما را یاری نماید.هر گونه مدلی برای خروج از «بن بست» بدون آنکه راه حلی برای مسائل زیر نشان دهد، راه به جایی نمی‌برد:

3-1- فساد سیاسی زمانی روی می‌دهد که یک کارگزار قانون را به نفع خودش با قربانی کردن منافع اجتماعی حاصله از یک اصل حقوقی نقض می‌کند. به تعبیر دیگر، سوء استفاده از قدرت عمومی به نفع منافع خصوصی، فساد سیاسی نام دارد. ارتشاء، حامی‌پروری و رانت‌جویی سه مصداق مهم فساد سیاسی‌اند. حامی پروری نوعی از فساد است که به نصب غیر قابل توجیه دوستان یا خویشاوندان به مناصب دولتی یا نشان دادن رفتار تبعیض‌آمیز نسبت به آنها اشاره دارد. مریدپروری (**clientelism**) نوعی نظم اجتماعی مبتنی بر روابط میان یک حامی (**patron**) و افرادمرتبط با وی که تأکید آن بخصوص در حوزۀ سیاسی بر بهره‌مندی آزمندانه اعضا از این روابط و امکانات و نزد جمعی است که با یکدیگر ارتباط برقرار کرده‌اند. وقتی حامی یک پست دولتی دارد و یا از کسانی که دارای مشاغل دولتی هستند منافعی دریافت می‌کند، حمایت و فساد بر هم منطبق می‌شوند. رانت وقتی پدید می‌آید که در قانون‌گذاری، سیاست‌گذاری، اتخاذ تصمیمات اجرایی یا اجرای قوانین و سیاست‌های موجود امتیاز ویژه‌ای برای گروهی خاص در نظر گرفته شود. وقتی این گونه امتیازها از طریق فشار و چانه‌زنی گروه‌های ذی‌نفع با قانون گذاران و حاکمان بدست آید، رانت‌جویی محقق می‌شود. بنابراین، سهمیه‌بندی‌ها، نرخ گذاری‌های ترجیحی، معافیت‌ها، مجوزها و حتی بسیاری از ممنوعیت‌ها می‌تواند معطوف به منافع گروه‌های ذی‌نفع باشد. وقتی

فرایند چانه‌زنی برای کسب سهم بیشتر از کیک اجتماع، فراگیر می‌شود، اقتصاد و جامعهٔ رانتی پدید می‌آید. اقدامات رانت جویانه معمولاً رقابت آزاد واحدهای اقتصادی و سازوکار بازار را مختل می‌کند و منفعت عمومی را کاهش می‌دهد. سیاست‌های رانت‌طلبی نه تنها کارایی اقتصادی ندارند و زیان مصرف‌کنندگان را در پی می‌آورند، بلکه به بدبینی عمومی، صدمه زدن به مشروعیت دولت، عدم پذیرش نابرابری‌های درآمدی و سرانجام رفتار ضد اجتماعی منجر می‌شوند.

وقتی ارتشاء، حامی‌پروری، رانت‌جویی و سوءمدیریت در بافت رژیمی تنیده شد، حمایت مردم از رژیم زوال می‌یابد. رشد مستمر فساد، حامی‌پروری و ناکارآمدی، پایه‌های مشروعیت سیاسی را اندک اندک تضعیف می‌کنند.

در دههٔ **1960** برخی تحلیل‌گران، چون هانتینگتون، در چارچوب نظریه نوسازی، فساد را دارای کار ویژهٔ مثبت در کشورهای در حال توسعه تلقی می‌کردند. آنها مدعی بودند که فساد در کشورهای در حال توسعه می‌تواند انگیزه سرمایه گذاری بوجود آورده، کارآمدی را تشویق کرده و به دور زدن تأخیرها و تشریفات اداری در دیوانسالاری یاری برساند. فساد مانند روغنی دانسته می‌شد که با ایجاد «انگیزه پنهانی» که جایگزین بی‌کفایتی رویه‌های رسمی اداری می‌شود به تقویت همگرایی اجتماعی و نیز توسعه اقتصادی یاری می‌رساند. در پایان قرن بیستم هم مانوئل کاستلز بر این نکته تأکید می‌نهد که فساد یکی از اجزای چهار ببر شرق آسیا (کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و هنگ کنگ) بوده است. ولی آن دولتها بسیار کارآمد و توسعه گرا بودند. به نظر کاستلز «از نظر کارکردی، فساد تنها وقتی مانعی بر سر راه کارایی است که دستگاه اداری را از اجرای وظایفی که بر عهده دارد باز بدارد. و تنها در صورتی مانعی در برابر مشروعیت به شمار می‌آید که دولتی دموکراتیک بر مسند امور باشد و در برابر جامعه‌ای مدنی که انتظار دارد منافع عمومی بر منافع خصوصی مقدم شمرده شود، پاسخگو [باشد]». با این همه فساد از چندین مسیر، رشد اقتصادی را کند می‌سازد:

الف) چون به صورت نوعی مالیات یا هزینهٔ سربار عمل می‌کند و موجب افزایش هزینهٔ مبادله (**transaction cost**) یا همان هزینه‌های غیرقابل پیش‌بینی می‌شود، سطح سرمایه‌گذاری را کاهش می‌دهد.

ب) به تخصیص ناکارآمد منابع و استعدادها می‌انجامد. چرا که پرداختها به افراد نه بر اساس کارآیی و ارزش افزودهٔ آنها که براساس قدرت چانه‌زنی آنها خواهد بود.

ج) منابع مالی بین المللی را از پروژه‌های کمک رسانی در کشورهای جهان سوم دور می‌سازد.

د) درآمدهای مالیاتی حکومت را کاهش می‌دهد که عواقب وخیمی برای بودجه به همراه دارد.

هـ) کیفیت خدمات زیربنایی و عمومی را تضعیف می‌کند.

و) ترکیب هزینه‌های دولتی را برهم می‌زند.

گزارش سازمان ملل از نقش دولت‌ها در توسعه اقتصادی در قرن بیستم نشان می‌دهد که حضور و مداخله گسترده دولت‌ها در اقتصادهای قرن بیستم الزاماً به نتایج مطلوبتری، در مقایسه با عدم مداخله، نینجامیده است. رویکرد عمومی اقتصاددانان – به ویژه اقتصاددانان نهادگرا، طرفداران راست جدید و اقتصاددانان کلاسیک جدید – در دو دهه اخیر این است که قلمرو دولت باید تا حداقل ممکن کوچک شود و تا آنجا که ممکن است مکانیسم‌های بازار باید جایگزین نظارت اداری شوند تا فساد تا حد ممکن کاهش یابد . دولت حداکثری به فساد حداکثری منتهی می‌شود و دولت حداقلی، فساد دولتی را به حداقل می‌رساند.
فساد سیاسی گسترده امری است که نه تنها مخالفان، بلکه مسئولان بلند پایه نظام نیز وجود آن را تأیید می‌کنند. هر از گاهی برخی از موارد کوچک فساد، بر اثر نزاع‌های جناحی به عرصه عمومی می‌کشد . اما مسأله فساد، ریشه‌ای و عمیق‌تر از آن است که در مطبوعات مطرح می‌شود . ایران در میان **67** کشور جهان از نظر میزان انواع فساد و کارایی در جایگاه شصت و پنجم قرار دارد. مطابق جدول زیر، عدد **10** نمایشگر حداقل فساد و حداکثر کارایی و عدد صفر نمایانگر حداکثر فساد و حداقل کارآیی است.

ادامه از صفحه بعد ...

ردیف	کشور	شاخص‌فساد	شاخص‌کارآیی	شاخص‌کارایی	شاخص‌کارایی
		(1) مقررات اداری دستگاه قضایی ساختارحکومتی			
		(1)	(2)	(3)	(میانگین 2،1و3)
1	سوئیس	10	10	10	10
2	هلند	10	10	10	10
3	سنگاپور	10	10	10	10
4	زلاندنو	10	10	10	10
...	...	...	...	...	...
...	...	...	...	...	...
...	...	...	...	...	...
64	اندونزی	1/5	2/75	2/5	2/25
65	ایران	3/25	1/25	2	2/17
66	هائیتی	2	2	2	2
67	زئیر	1	2/66	2	1/89

مأخذ:

PP 681-712.``The Effects of corruption On .1995 Mauro,Paolo.``Corruption and Growth'' Quart J.Econ , Aug
Kimberly,A, ،Government Expenditure'' in Corruption in in the World Economy . ed Growth, Investment, and
.Forthcoming Elliott. Washington Dc: Institute for International Economics

هر رویکردی برای خروج از بن‌بست، باید تکلیف خود را با فساد سیاسی روشن کند و نشان دهد که چگونه وبا چه روشهایی می‌خواهد این مرض سرطانی را درمان نماید. اقتصاد دولتی مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی و دولت حداکثری، حل این مشکل را امکان‌ناپذیر می‌سازد. رویکرد مشروطه‌خواهی چه راه حلی برای این مسئله دارد؟
در عین حال به گمان برخی، خودکامگی، ام‌الفساد است و مرداب استبداد، جز فساد و دیگر رذایل چیزی در انبان ندارد. لذا باید ریشه فساد، یعنی خودکامگی را زد تا علفهای هرزش نیز به همراهش نابود شوند.

3-2- شکاف نسلی :به مجموعه‌ای از انسانها که در اُبژه‌ها یا نمادهای نسلی با یکدیگر سهیم شده‌اند، نسل گفته می‌شود. اُبژه‌های نسلی، پدیده‌هایی هستند که برای ایجاد حس ۷ هویتِ نسلی به کار گرفته می‌شوند و حکم چارچوب شکل‌دهندهٔ نسل خاصی را دارند. تقریباً هر بیست تا بیست و پنج سال نسلی جدید ظهور می‌کند که از فرهنگ، ارزشها، پسندها، علائق هنری، دیدگاه‌های سیاسی و قهرمان‌های اجتماعی، تعریفی جدید ارائه می‌کند. اُبژه‌های نسلی عبارت است از شخص، مکان، شیء یا رویدادی که از نظر فرد، نشانگر نسل اوست و به یاد آوردنش احساسی از نسلِ خودِ او را در ذهنش زنده می‌کند. هر نسلی آن اُبژه‌های نسلی، اشخاص، رویدادها و چیزهایی را بر می‌گزیند که برای هویت آن نسل دارای معنایی خاص است: مد لباس، نحوهٔ تزئین اتاقها، نوع موسیقی، کلمات و تعابیر زبانی، قهرمانان، سبک زندگی.

نسل جدید با نسخ پاره‌ای و با تجدیدنظر و تفسیر مجدد پاره‌ای از اُبژه‌های نسل قبل ظهور می‌کند. به تعبیر دیگر، دگرگونی صریح در سلیقه‌های نسل قبلی، علامت ظهور نسل جدید است. این رفتار، نسل‌های قبلی را بهت‌زده می‌کند. چرا که انقراض، زوال و پیوستن خود و اُبژه‌هایش به تاریخ را برنمی‌تابد. از این رو برخی از نسلها، جایگزینی نسل جدید را نوعی «غصب جایگاه» تلقی می‌کنند و باخصومت و توسل به آمیزه‌ای از ترغیب و خشونت با نسل جدید روبه‌رو می‌شوند.

تفاوت نسلها که امری کاملاً طبیعی است و نماد تفاوت برداشتی است که آحاد هر نسل از دوره و زمانه خود دارند، در ایران به شکلی بارز در تفاوت نسل دهه **50** و نسل دهه **80** خود را نمایان کرده است. بیش از نیمی از جمعیت کشور پس از انقلاب **57** به دنیا آمده‌اند. گفتمان وسبک زندگی نسل جدید بسیار متفاوت از نسل انقلاب است. آرمانها، علائق و مطالبات این دو نسل به طرز عجیبی متفاوت از یکدیگرند. دربارهٔ شکاف نسلی و بیگانگی نسل جوان بسیار بحث می‌شود. نسل پیشین نگران نسل جدید است واز «بحران هویت» سخن می‌گوید. ولی سخن دقیق آن است که هویت نسل جدید با نسل دهه پنجاه متفاوت است وسخن دقیق‌تر آن است که نسل جدید دارای هویت واحدی نیست. این نسل به سبک‌های مختلف زندگی خوشامد می‌گوید. نه تنها قهرمانانش جلال آل‌احمد و شریعتی نیستند، بلکه اساساً چهره‌های سیاسی و ایدئولوگ‌ها، قهرمانان او نیستند. گروه مرجع این نسل بسیار متنوع ومتکثر است. معیارهای اخلاقی گذشتگان فروریخته است و اخلاق جدیدی

جایگزین آن نشده است. عصر نسل دهه **50** سپری شده است و تداوم گفتمان آن نسل امکان‌پذیر نیست. نسل جدید، هنرپیشه‌ها، خواننده‌ها، ورزشکاران و متفکران غربی را به مراتب بیشتر از میراث فرهنگی و دینی خود می‌شناسد و گروه‌های مرجع خود را در میان آنان جستجو می‌کند.

در حالیکه اصلی‌ترین شکاف عرصه سیاست، شکاف خودکامگی - خفقان ودموکراسی - آزادی است ،مطالبات اصلی نسل جدید، آزادی‌های اجتماعی است. موسیقی، کنسرت، فیلم‌هاو... غربی برای این نسل از کلیه نزاع‌های سیاسی بیشتر جاذبه دارد. خواستهٔ اصلی اینان تغییر زندگی است، نه تسخیر قدرت. با قدرت خودکامه مخالفند، چون در جستجوی تجربه‌های شخصی اند و قدرت خودکامه راه‌های خودآفرینی را مسدود کرده است. اما بهر حال وقتی نوبت به انتخاب در عرصه سیاست فرا می‌رسد و عرصه اجتماعی می‌خواهد با عرصه سیاسی چفت شود، نسل جدید از بین محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان حاکم، به اصلاح‌طلبان رأی می‌دهد. چراکه احساس می‌کند اینان محدودیت‌های اجتماعی - فرهنگی کمتری بر آنان تحمیل خواهند کرد. (البته این حکم درباره آنها که در انتخابات شرکت می‌کنند صادق است. و گرنه میلیون‌ها تن از این نسل در انتخابات شرکت نمی‌کنند، چون آن را نمایش بیهوده‌ای می‌یابند که هیچ تأثیر مثبتی در زندگی آنها ندارد. فقط از آراء آنها برای سرکوب مطالباتشان استفاده می‌شود.) از اینرو مسأله »شکاف نسلی» با هر مدلی برای خروج از بن‌بست، ارتباط وثیقی دارد. رویکرد مشروطه‌خواهی نمی‌تواند به مطالبات این نسل پاسخ بگوید. مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی، دولت در بسیاری از عرصه‌های اجتماعی - فرهنگی به طور گسترده دخالت کرده و اشکال خاصی را به همگان تحمیل می‌کند. رویکرد مشروطه‌خواهی فقط به دنبال محدود کردن قدرت خودکامهٔ سیاسی است ولی دربارهٔ عرصه‌های اجتماعی - فرهنگی نظریه مشخصی ارائه نمی‌کند. آیا مدل مشروطه‌خواهی، «دولت حداقلی» در عرصه‌های فرهنگی - اجتماعی را می‌پذیرد؟ آیا اجرای احکام (مثلاً حجاب اجباری) را وظیفه دولت نمی‌داند؟ اگر نظریهٔ مشروطه‌خواهی، اجرای احکام را وظیفه دولت نداند، در آن صورت ابعاد شرعی (فقهی) جمهوری اسلامی حذف می‌شود و از آنجا که دیگر دولت وظیفه اجرای شریعت را به عهده ندارد، نیازی به فقها و ولایت فقیه هم ندارد. از اینرو اگر نظریه مشروطه‌خواهی تا این حد پیش رود، با جمهوری اسلامی وداع کرده و لذا دیگر نظریه مشروطه‌خواهی نیست و اگر تا این حد پیش نرود، نمی‌تواند به مشکل شکاف نسلی پاسخ بگوید.

3-3- انقلاب انتظارات فزاینده: تقاضاهای عمومی فزاینده و غیرقابل ارضا، یکی از مشخصات وضعیت کنونی کشور ما است. افزایش آموزش و سواد، اعلام برنامه‌های اصلاحی، طرح اندیشه‌های مدرن عدالت‌طلبانه و مشارکت‌جویانه، مشاهده تحولات کشورهای مشابه و کشورهای توسعه یافته و مقایسه آنها با عقب‌ماندگی ما، منجر به مطالبات گسترده‌ای شده است که نظام، مطلقاً امکان پاسخگویی بدانها را ندارد. همه می‌خواهند به دانشگاه بروند، همگان طالب اشتغال به شغلی آبرومند هستند، همه جوانها می‌خواهند ازدواج کنند، می‌خواهند مسکن داشته باشند، خواهان تفریح و شادی‌اند، خواهان کاهش کنترل حکومت در روابط دو جنس هستند، خواهان عدم دخالت در حوزه خصوصی هستند، کارمندان و کارگران خواستار افزایش حقوق و امنیت شغلی‌اند، و بالاخره خواستار کاهش نرخ تورم‌اند. آزادی ماهواره، اینترنت، ارتباط با شهروندان دیگر کشورها و... برخی از دیگر مطالبات مردم است.

ولی دولت قادر به حل مسائل اجتماعی (بیکاری، فقر، فحشا، تورم، اعتیاد و...) و پاسخ به مطالبات شهروندان نیست. وقتی دولتی به طور گسترده در زندگی مردم دخالت کند، نظام سیاسی نهایتاً به عنوان مسئول مشکلات اجتماعی شناخته می‌شود و باید هم شناخته شود. دولت حداکثری در مقابل انتظارات فزاینده و حداکثری فلج خواهد شد. تلاش برای انجام اصلاحات ناقص، انتظارات گسترده‌ای برای حل همه مشکلات اجتماعی پدید می‌آورد. تنها راه ممکن اقدام به اصلاح ساختاری و بنیادین است. ولی ساخت سیاسی اقتدارگرا به دلیل سرشت غیردموکراتیک خود فاقد ظرفیتهای لازم برای جذب این انتظارات و پاسخ بدانها می‌باشد و پیدا است که این وضع بالقوه بحران‌زا نیز می‌باشد. «ناکارآمدی فزاینده» یکی از اوصاف نظام‌های اقتدارگراست.

4-3- محرومیت نسبی: اختلاف میان انتظارات ارزشی و تواناییهای ارزشی، محرومیت نسبی نامیده می‌شود. انتظارات ارزشی، کالاها و شرایط زندگی‌ای هستند که مردم خود را مستحق آنها می‌دانند. تواناییهای ارزشی، کالاها و شرایطی هستند که عملاً در اختیار مردم است. اگر توانایی‌ها نسبتاً ثابت باقی بمانند ولی انتظارات افزایش یابند و تشدید شوند، با محرومیت ناشی از بلندپروازی یا محرومیت آرزویی روبه‌رو هستیم. اگر همراه با افزایش شدید انتظارات، توانایی‌ها به طور همزمان شدیداً کاهش یابد، با محرومیت پیش رونده مواجه هستیم. اگر انسانهایی که به طور مداوم از کالاهای ارزشمند و شرایط مناسب زندگی محروم

شده‌اند، بر این باور باشند که حکومت در صدد رفع محرومیت آنها است ولی در عمل هیچ اتفاقی نیفتد، بر مبنای نظریهٔ محرومیت نسبی، به طرف خشونت سیاسی متمایل خواهند شد. تمرکز قدرت و منابع در دست دولت و تأثیر چشمگیر رژیم بر زندگی اکثریت یا تمامی مردم، نارضایتی‌ها را سیاسی خواهد کرد. اگر مردمِ شدیداً ناراضی گمان برند که نظام سیاسی ظرفیت و منابع حل محرومیت آنها را دارد ولی در عمل، مقامات هیچ اقدام مؤثری انجام نمی‌دهند، احتمال توسل به روش‌های غیرمسالمت‌آمیز به منظور کنترل نظام سیاسی و قرار دادن آن در خدمت منافع و مطالبات افزایش خواهد یافت. مسدود کردن راههای مسالمت‌آمیزِ طرح نارضایتی و بیان مطالبات از سوی دولت و گروههای قدرتمند اجتماعی، اعتراض‌کنندگان را بدان سو می‌راند که توسل به خشونت برای دستیابی به اهداف و منافع ملموس شیوه‌ای مفید و مؤثر است. در حالی که خط گسل ناشی از فعالیت نسل جدید تنها لرزه‌های خفیفی را در زیردستان آهنین اقتدار محافظه‌کاران ایجاد می‌کند، به محض این که شتاب سیاسی فرآیند تجدید ساختار این فشار را کاهش دهد، امواج لرزه‌های آن بنیانهای اقتدارگرایی را در هم خواهد کوبید.

3ـــ5ـــ بحران مشارکت (Political Participation) : نکات پیشین، نمایانگر ساخت سیاسی به شدت متصلبی است که تمامی راههای مشارکت عادلانه را مسدود کرده است. این امر پیامدهای زیادی به دنبال دارد. یکی از پیامدهای انسداد سیاسی، بحران مشارکت است. هر نوع اقدام داوطلبانه شهروندان، موفق یا ناموفق، سازمان یافته یا بی‌سازمان، مقطعی یا مستمر برای تأثیرگذاری بر انتخاب سیاست‌های کلی نظام و عمومی کشور، ادارهٔ امور عمومی یا گزینش رهبران سیاسی در سطوح مختلف حکومتی اعم از محلی و یا ملی، از طریق به‌کارگیری روش‌های قانونی یا غیرقانونی، «مشارکت سیاسی» نام دارد. مشارکت به معنی تلاشهای مردم عادی در هر نوع نظام سیاسی جهت نفوذ بر کارهای حاکمان خود و گاهی تغییر دادن آنان است. این امر ممکن است بر دستور کار و خط‌مشی‌ها، یا در سطوح پایین‌تر، بر روی اجرای آنها متمرکز باشد. اینک، انواع اعتراض و خشونت سیاسی، نوعی مشارکت به شمار می‌آید. وقتی فرمانروایان سیاسی، تقاضاها و رفتار افراد و گروههایی را که خواستار مشارکت در نظام سیاسی‌اند نامشروع و غیرقانونی تلقی کنند، یا اگر شهروندان قدرتِ حکام را نامشروع بدانند، تعارضی بروز خواهد کرد که بحران مشارکت نام دارد. اقتدارگرایان حکومت را حق ویژه خود می‌دانند و تقاضای مشارکت سیاسی دیگر گروهها را نامشروع و اجابت آن را مترادف با از دست دادن قدرتِ غیرانتخابی خود می‌دانند.

اقتدارگرایان مطالبات و ترجیحات مشارکت‌کنندگان سیاسی را نامشروع قلمداد می‌کنند و مانع تحقق آنها می‌شوند. اقتدارگرایان تمامی روش‌های مسالمت‌آمیزِ بیان مطالبات را براندازی خاموش می‌نامند. «حق تعیین سرنوشت» مورد تأیید آیت‌الله خمینی و قانون اساسی (اصل 56) مورد پذیرش نیست و اگر فردی خواهان رفراندوم برای تعیین نوع حکومت شود، متهم به براندازی می‌شود. هیچکس با حرف زدن یا نوشتن مقاله برانداز نمی‌شود. براندازی مطابق قانون، قیام مسلحانه‌ای است که از سوی گروه یا یک سازمان متشکل صورت می‌گیرد و نیازمند اسلحه و مواد منفجره است (مواد 183 تا 188 قانون مجازات اسلامی). ولی فردی که خواهان رفراندوم دربارهٔ نظام می‌شود، عملی مسالمت‌آمیز برای تعیین سرنوشت را خواستار شده است. این یک »تقاضا» است؛ تقاضایی که اگر امکان آن فراهم شود، به اقدامی مسالمت‌آمیز بدل خواهد شد.
اگر بین اقتدارگرایانِ حاکم و مخالفانخواهان مشارکت بر روی مشروعیت تقاضاها و اعتبار رویه‌های نهادی (برای تامین تقاضاها) توافق حاصل شود، به احتمال زیاد بحران مشارکت حل خواهد شد. به تعبیر دیگر یک نظام سیاسی وقتی می‌تواند بحران مشارکت را حل نماید که بین قدرتمندان و فاقدانِ قدرتِ طالبِ آن، اجماع یا توافق گسترده‌ای حاصل شود و امکان گردن نهادن به رأی و خواست مردم فراهم گردد. ولی اقتدارگرایان روش‌های محدودکننده و سرکوب را انتخاب کرده‌اند و بحران مشارکت را تشدید می‌کنند. پروژه قتل‌عام درمانی (قتل‌های زنجیره‌ای)، بستن فله‌ای مطبوعات، زندانی کردن فعالان سیاسی – مطبوعاتی، حبس آیت‌الله منتظری در بیت خود ، ناممکن شدن امکان تدریس اساتیدی چون دکتر سروش، دکتر سی۷دجواد طباطبایی، دکتر محسن کدیور و مهاجرت آنها و صدها متفکر و اندیشمند دیگر به مغرب زمین، حمله به کوی دانشگاه تهران، حمله اوباش به تجمعات قانونی و بسیاری از دیگر موارد، نمونه‌هایی از سرکوب به منظور ممانعت از مشارکت است.

بحران مشروعیت نتیجه منطقی بحران مشارکت است. عدم مشروعیت، عبارت از میزانِ ناشایستگیِ یک حکومت و به معنایِ فراروی از آستانه تحم۷لِ شهروندانِ آن است؛ به‌طوری که دولت، مستحق۷ اعتراض و مخالفت مردم می‌شود. اختلاف میان انتظارات مردم درخصوص انواع ارزشهای مشارکتی و امنیتی‌ای که رژیمهایشان باید فراهم کنند و آنچه واقعاً فراهم می‌کنند، به عدم مشروعیت منتهی می‌شود. تصلب سیاسی موجود دامنهٔ بحران مشارکت و بحران مشروعیت را گسترش می‌دهد. اگر این بحران‌ها واقعی است و تنها

دورنمای پیشِرو، بناپارتیسم یا انقلاب است، روشنفکرِ عرصه عمومی چه دارویی برای درمان این امراض تجویز می‌کند؟

3ـ6ـ فروپاشی اخلاقی: جامعه ما قرن‌ها بر مبنای اخلاقی می‌زیست که با دیگر شئون معیشتی و معرفتی مان تناسب داشت. ورود تکنولوژی و اندیشه‌های مدرن، و ضرورتهای ناگزیر زندگی در جهان جدید و انطباق با آن، به فرسایش باورهای گذشته منتهی شد. پس از انقلاب، از طریق اجبارهای دولتی، اعتقادات و اخلاق و فقه به همگان تحمیل گردید. مجازات‌های قانونی و غیرقانونی، تنها پشتوانه دینداری قرار گرفت. پیامد ناخواسته ولی طبیعی این فرآیند، بیگانگی نسبت به فرهنگ دینی و مهمتر از آن فروپاشی اخلاقی است. قصهٔ ما، قصهٔ آن پیرمرد مقدسی است که همچنان در دنیای خود می‌زیست و از رویداد هولناکی که در جهان رخ داده، بی‌خبر بود. ما نیز همچون او به زرتشتی نیاز داریم تا ما را از عمق فاجعه آگاه سازد. وقتی مرد مقدس با زرتشت رویا روی شد:
زرتشت پرسید: «قدیس در جنگل چه می‌کند؟»
قدیس پاسخ داد: «سرود می‌سرایم و می‌خوانم با سرودن می‌خندم و می‌گریم و زمزمه می‌کنم: این‌گونه خدای را نیایش می‌کنم. با سرود و گریه و خنده و زمزمه خدایی را نیایش می‌کنم که خدای من است. اما تو ما را چه هدیه آورده‌ای؟»
زرتشت با شنیدنِ این سخنان در برابرِ قدیس سری فرود آورد و گفت: «مرا چه چیز است که شمایان را دهم! باری بگذار زودتر بروم تا چیزی از شمایان نستانم!» و این‌گونه پیرمرد و مرد، خنده زنان چون دو پِسرک، از یکدیگر جدا شدند.
اما زرتشت چون تنها شد با دلِ خود چنین گفت: «چه بسا این قدیس پیر در جنگل‌اش هنوز چیزی از آن نشنیده باشد که خدا مرده است!»
شاید ما آن نسلی باشیم که با «فراموش کردن» تاریخ، پیام نیچه دربارهٔ «مرگ خدا» را درک خواهیم کرد.

گویی دیوانه در میان ما ظاهر شده است:

«دیوانه ، آیا نشنیده‌اید حکایت آن دیوانه‌ای را که بامداد روز روشن فانوسی برافروخت و به بازار دوید و پیاپی فریاد کشید:

«من خدا را می‌جویم! من خدا را می‌جویم!» در آن هنگام بسیاری از کسانی که به خدا ایمان نداشتند در آن پیرامون ایستاده بودند و، بنابراین، دیوانه خنده‌های فراوان برانگیخت. یکی پرسید: مگر گم شده است؟ دیگری پرسید: مگر همچون کودکی راه خود را گم کرده است؟ یا پنهان شده است؟ مگر از ما می‌ترسد؟ مگر به سفر رفته؟ یا مهاجرت کرده است؟ و همین طور نعره می‌زدند و می‌خندیدند. دیوانه به میانشان پرید و با نگاه میخکوبشان کرد. فریاد زد: «خدا کجا رفته؟ به شما خواهم گفت. ما ـ من و شما ـ او را کشتیم . ما همه قاتلان اوییم. ولی چگونه چنین کاری کردیم؟ چگونه توانستیم دریا را بنوشیم؟ که به ما ابری داد که سراسر افق را با آن بزداییم؟ چه می‌کردیم هنگامی که این سرزمین را از خورشید گسلاندیم؟ اکنون زمین به کجا می‌رود؟ ما به کجا می‌رویم؟ به دور از همه خورشیدها؟ پیوسته سرازیر در سراشیبی سقوط؟ به پس، به پهلو، به پیش، به هر سو؟ مگر هنوز زیر و زبری هست؟ مگر در هیچی بیکران سرگردان نشده‌ایم؟ مگر دَم سرد تهیگی را احساس نمی‌کنیم؟ مگر این دَم سرد، سردتر نشده است؟ مگر شب دم به دم بیشتر ما را در تاریکی فرو نمی‌پیچید؟ مگر نیاز نداریم بامداد تابناک فانوس‌ها را روشن کنیم؟ مگر هنوز هیچ چیز از هیاهوی گورکنانی که خدا را به خاک می‌سپارند به گوشمان نرسیده؟ مگر هنوز هیچ چیز از وا پاشیدگی الوهی به مشاممان نخورده؟ خدایان نیز متلاشی می‌شوند. خدا مرده است. خدا مرده می‌ماند. ما او را کشته‌ایم.

«ما قاتلانِ سرآمد همهٔ قاتلان چگونه خویشتن را تسلی دهیم؟ آنکه جهان تاکنون مقدس‌تر و نیرومندتر از او به خود ندیده است زیر خنجرهای ما آنقدر خون از دست داد تا مُرد: کیست که این خون را از ما پاک کند؟ به چه آبی خویشتن را بشوییم؟ چه آیینهای توبه و چه بازیهای آسمانیی ناگزیر خواهیم بود اختراع کنیم؟ آیا عظمت این واقعه از حد ما در نمی‌گذرد؟ آیا نباید به صرف اینکه شایستهٔ آن بنماییم خود، خدا شویم؟ هرگز واقعه‌ای به این عظمت نبوده است، و هر که پس از ما زاییده شود، به جهت این واقعه به تاریخی بالاتر از هر تاریخی تا امروز تعلق خواهد داشت.»

اینجا دیوانه خاموش شد و بار دیگر به شنوندگانش نگریست؛ آنان نیز دم درکشیدند و شگفت زده به او نگریستند. سرانجام دیوانه فانوس برزمین کوبید؛ فانوس تکه تکه شد و فرو

مـرد. دیوانـه گفـت: «مـن زود آمـده‌ام. وقـت [آمـدن] مـن هنـوز نرسـیده اسـت. ایـن رویـداد عظـیم و دهشـتناک هنـوز در راه اسـت، هنـوز سـرگردان اسـت، هنـوز بـه گـوش آدمیـان نرسـیده اسـت، رعـد و بـرق نیازمنـد زمـان اسـت، نـور سـتارگان نیازمنـد زمـان اسـت؛ رویـدادها گرچـه روی داده باشـند، بـاز بـرای اینکـه دیـده و شـنیده شـوند، نیازمنـد زماننـد. ایـن واقعـه هنـوز از ایشـان دورتـر از دورتـرین سـتارگان اسـت - و، بـا اینهمـه خودشـان ایـن کـار را کـرده‌انـد .»
و بـاز حکایـت کـرده‌انـد کـه دیوانـه همـان روز بـه زور وارد چنـد کلیسـا شـد و مرثیـه خوانـد. مـی‌گوینـد هنگـامی کـه بـه زور بیـرونش بردنـد و بازخواسـتش کردنـد، جـز ایـن پاسـخی نـداد کـه «اگـر امـروز همـهٔ کلیسـاها، مقبـره‌هـا و تـابوت‌هـای خـدا نیسـتند، پـس چیسـتند؟ ». مـراد نیچـه از مـرگ خـدا، البتـه، ایـن نبـود کـه خـدا، بـه عقیـدهٔ دیروزیـان، وجـود داشـته اسـت و مـا امـروز فهمیـده‌ایـم کـه آن عقیـده خطـا و کـاذب بـوده اسـت و خـدایی وجـود نـدارد. سـخن نیچـه صـبغه‌ای وجودشـناختی (**ontological**) وعینـی (**objective**) نداشـت، یعنـی نـاظر بـه وجـود خـدا در عـالم واقـع نبـود، بلکـه نـاظر بـه وجـود خـدا در اذهـان و نفـوس مـا بـود. منظـور وی ایـن بـود کـه خـدا در ذهـن و ضـمیر گذشـتگان وجـود و حضـور داشـت، ولـی امـروزه ایـن حضـور را در ذهـن و ضـمیر مـا از دسـت داده اسـت و نتیجتـاً سـخنی روانشـناختی (**psychdogical**) و ذهنـی (**subjective**) می‌گفت.

آری، مـا خـدا را کشـتیم و همـراه بـا آن چسـب حیـات مشـترک (اخـلاق) را نـابود کـردیم. «اعتمـاد» و «اطمینـان» بـه یکـدیگر در همـه عرصـه‌هـای حیـات جمعـی زوال یافتـه و بـه جـای «وفـاداری»، «عـدم تعهـد» و «پـیش‌بینـی ناپـذیری» سـیطره یافتـه اسـت. همگـان بـه‌دنبـال آننـد تـا در کوتـاهترین زمـان از فرصـت‌هـای موجـود اسـتفاده کـرده و بـار خـود را ببندنـد. پدیـده‌هـای زیـر نشـانگر آن اسـت کـه سـنت‌هـا و قواعـد رفتـار جمعـی، کـاملاً فرسـوده و منهـدم شـده‌انـد:
افـزایش خودکشـی، افـزایش طـلاق، افـزایش فسـاد و فحشـا، افـزایش فـرار دختـران نوجـوان از خانـه، افـزایش قتـل و جنایـت، افـزایش مـرگ و میرناشـی از تصـادفات و وضـعیت کـاملاً نابهنجـار راننـدگی، افـزایش بیمـاری‌هـای روحـی - روانـی، افـزایش مهـاجرت بـه خـارج (فـرار مغزهـا)، افـزایش بـاور نکردنـی اعتیـاد، افـزایش چـک‌هـای برگشـتی ناشـی از اخـتلاف، افـزایش جـرایم اجتمـاعی (خصوصـاً پدیـده زورگیـری)، افـزایش سـکته‌هـای ناگهـانی، افـزایش پرخاشـگری و خشـونت، افـزایش ورشکسـتگی‌هـا، افـزایش قـانون شـکنی و...
در جامعـه‌ای بـا حکومـت دینـی و در شـرایط نابهنجـاری کـه ذکـر آن رفـت، نگـاه مجـدد بـه دیـن و سـنجش عقلانـی آن ضـرورت تـام یافـت. ولـی نگـاه عقلانـی بـه دیـن، چیـز زیـادی از دیـن بـاقی

نمی‌گذارد. پروژه عقلانیت، پروژه همه یا هیچ است. عقل فقط در خدمت دفاع و تأیید نیست، بلکه بیش از آن به نقد و تحلیل می‌پردازد. میهمان تازه وارد «عقل خود بنیاد نقدی» آن چنان فربه است که جز خود همنشینی باقی نمی‌گذارد. همچون اسید عمل می‌کند. اعلام «تکافؤ ادله» در متافیزیک توسط کانت، آغاز کار بود. بعد نوبت به »تکافؤ ادله» در حوزه ادیان فرا رسید و اعلام شد که هر دینی فقط برای پیروان همان دین حق است و پیروان هیچ‌یک از ادیان نمی‌توانند با دلیل، حقانیت دین خود را اثبات نمایند. و اساساً «اثبات عقلانی» امکان‌پذیر نیست. آنگاه پلورالیسم ارزشی از راه رسید و اعلام شد هیچ برهانی دال بر قابل جمع بودن کلیه فضایل اخلاقی وجود ندارد.

آری قرنها «تعطیلات در تاریخ» پایان یافت و ما وقتی چشم گشودیم و از خواب چند قرنه، همچون اصحاب کهف، بیدار شدیم، با جهان و دوران کاملاً جدیدی (مدرنیته) روبرو شدیم. گسست با دوران کهن در شکل »بنیاد ستیزی» نمایان شد ولی تنها چیزی که نصیب مان شد، رذایل و آفات و نابهنجاریهای جوامع جدید بود. در این فرآیند تمامی بنیادهای گذشته بی‌بنیاد شدند. ویران‌سازی کلیه بنیادهای گذشته، پیامد ناخواسته پروژۀ عقلانیت انتقادی بود. عقلانیت به معنای تبعیت محض از استدلال است. وقتی مدعایی با ادله‌ای تأیید شد، یا روشن شد قوت مدعیات آن از قوت مدعیات رقبا بیشتر است، اگر فرد در مقام نظر بدان دلبستگی بیابد و در مقام عمل به پیامدهای آن پایبند باشد، وارد حوزه عقلانیت شده است. پروژه عقلانیت وقتی وارد عرصه دین شد، تمام جنبه‌های لوکال آن را حذف نمود تا به جنبه‌های گلوبال و یونیورسال دین دست یابد. ولی در پایان این پروژه چه چیز باقی ماند؟ برای دکتر سروش فقط اینکه آدمی خدا نیست، سعادت اخروی مهم‌ترین هدف اخلاق دینی است و حفظ عقل و نسل و مال و جان مهم‌ترین اهداف دنیوی دین است. اما آیا همین مدعیات را می‌توان با برهان اثبات کرد؟ نباید این تاکید کانت را فراموش کرد که می‌گفت: «هنوز هم این بی‌آبرویی برای فلسفه مانده است... که وجود چیزهای خارج از خود ما... باید به صرف ایمان پذیرفته شود و اگر کسی در وجود آن چیزها شک کند، ما نمی‌توانیم با هیچ برهان قانع‌کننده‌ایی با شک او مقابله کنیم» .

به گفتۀ نیچه نیهیلیسم بدین معناست که »بالاترین ارزشها خود را بی‌ارزش می‌کنند». انسان مسیحی که به ضرورت کشف و بیان حقیقت ایمان داشت، ناچار گشت حقیقت تاریخی همۀ باورها، مناسک، و حتی متون مقدس خویش را مورد سؤال قرار دهد و بسیاری از آنها را به منزلۀ افسانه یا اسطوره طرد کند. تمامی حقایق و ارزشهای مشترک متلاشی شد، زیرا فاقد هرگونه بنیان متافیزیکی، عینی یا فرا تاریخی دانسته شدند. به گمان نیچه راه غلبه

برنیهیلیسم، پذیرش فعالانه این امر است که همهٔ حقایق، دانسته‌ها و ارزشهای ما اموری سراپا تاریخی و فاقد هرگونه بنیان مطلقِ طبیعی یا ماوراء طبیعی‌اند.

در جوامع سنتی معنابخشی به هستی و ارزش آفرینی برعهده مذهب است. وقتی در جامعه‌ای چون جامعه ما، به علل و دلایل مختلف، تفسیر مذهبی از جهان و ایمان و اعتقادات مذهبی سست می‌شود، پیامد منطقی و عملی آن برای افراد به ناگزیر، تهی شدن زندگی از معنا، بی‌هدف نمودن هستی، توجیه‌ناپذیری ارزش‌ها و در نتیجه پیروزی نیهیلیسم است. گسست با خدا و ایمان، پیامدهای خطیری به‌دنبال دارد:

«بزرگ‌ترین رخداد روزگاران نزدیک ـ [یعنی] این که »خدا مرده است«، و این که دیگر ایمان به خدای مسیحی هم ارزشی ندارد ـ تازه نخستین سایهٔ خود را بر اروپا افکنده است... سرانجام افق در پیش روی ما گشوده شده است، اگر چه افقی روشن نباشد؛ سرانجام دریا، دریای ما، فرا روی ما گشاده گشته است. چه بسا هرگز دریایی به این گشادگی در کار نبوده است ».

باید به این نکتهٔ اساسی توجه داشت که در جوامع دینی که دین پایه و مبنای اخلاق است، وقتی اعتقادات دینی فرسایش یابد، به ناگزیر اخلاق مبنا و متکای خود را از دست خواهد داد. لذا در چنین جوامعی، وقتی خدا از دل بندگان رخت بربندد و بمیرد، آن گزارهٔ شرطیِ مشهور داستایوفسکی در رمان برادران کارامازوف مبنای عمل قرار می‌گیرد که: «اگر خدا وجود ندارد، پس هر کاری مجاز است». هر کاری مجاز است، چرا که خدا مرده است.

نکته مهمی که در اینجا فراموش می‌شود آن است که اگر به حسن و قبح »ذاتی و عقلی« قائل نباشیم، علم مستقلی به نام »علم اخلاق« وجود نخواهد داشت. ولی درک و فهم این نکته برای اشعری مسلکان، بسیار دشوار است و وجود اخلاقِ مستقل از دین و خدا، غیرقابل تصور است. فیلسوفان مدرنی چون راولز و هابرماس براساس مبانی دیگری، اخلاقِ سازگار با مدرنیته وضع کرده‌اند. ولی آن اخلاق در میان ما جایگاهی ندارد. اینک حکم »هر کاری مجاز است« مبنای عمل ماست و این امر منجر به انهدام سرمایه اجتماعی و سرمایه انسانی ما شده است. با این همه اگر اخلاق را دارای خاستگاه دینی و مذهبی ندانیم (نظر سنتی) و آن را ناشی از عقلانیت همگانی هم نینگاریم (نظریه مدرن) و آن را فقط به عرف و عادات و قراردادها نیز ارجاع و تحویل نکنیم (نظریهٔ پست مدرن)، باز هم می‌توانیم گفت که شرط لازم یا، به تعبیر دیگری، حداقل اخلاقی بودن را می‌توانیم در این گفته که: «با دیگری چنان رفتار کن که خوش داری دیگران با تو رفتار کنند» بیابیم. گذشته از تقریر کانتی این گفته

(چنان عمل کن که انسان را، خواه شخص خودت و خواه دیگران، همواره غایت بدانی، نه هرگز صرفاً وسیله) کتب مقدس همهٔ ادیان و مذاهب نیز بر این قاعدهٔ زرین وفاق دارند. در کتاب مقدس آئین کنفوسیوس آمده است: آنچه را نمی‌خواهی با تو بکنند با دیگران مکن. در آئین بودا آمده است: با آنچه تو را رنج می‌دهد دیگر را رنج مده. در آیین چین آمده است در شادی و رنج، در لذت و اندوه، ما باید همهٔ مخلوقات را چنان بنگریم که به خودمان می‌نگریم و بنابراین باید از هر آزاری که اگر دیگران با ما بکنند ما را ناخوش می‌آید نسبت به دیگران اجتناب کنیم. در آئین زرتشت آمده است: هر چه را که برای خودت خوشاید نیست با دیگران مکن. در آئین هندو آمده است: آن چه را که اگر با تو انجام شود به درد و رنجت می‌افزاید با دیگران مکن. در آئین یهودیت آمده است: آنچه مورد تنفر توست با سایر همنوعان نکن. در آئین مسیحیت آمده است: آنچه می‌خواهی دیگران با تو بکنند تو نیز با دیگران همان کن. در آئین سیک آمده است: با دیگران چنان رفتار کن که خوش داری که دیگران با تو همان کنند.

3ـــ7ـــ نقطه انفجار: در مرداد ماه سال **1384** (**2005** میلادی) دومین دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی پایان می‌یابد. این سال به دلایل زیر سال انفجار اجتماعی است. مطالبات و درخواست‌های گروه‌های اجتماعی از دولت، بیش از ظرفیت حکومت است و نظام به هیچ وجه توانایی پاسخ دادن به این درخواست‌ها را ندارد. این امر باعث بروز پدیده »بار اضافی» (**overload**) در نظام سیاسی می‌گردد.

الف) براساس آمار رسمی سازمان ثبت احوال ایران، طی دههٔ **1980** میلادی (**1368ـــ1359**) بیش از **21** میلیون کودک در ایران به دنیا آمده‌اند. طی سالهای (**65** – **1359**) سالانه بیش از دو میلیون نفر در این کشور متولد شده است.

سال	1365	1364	1363	1362	1361	1360	1359
تعدادمتولدین	2/259/055	2/033/285	2/067/803	2/203/448	2/101/894	2/421/611	2/450/308

این امر بدان معناست که طی چند سال آینده سالانه حداقل دو میلیون نفر وارد بازار کار ایران می‌شوند. مطابق سرشماری، جمعیت کشور در سال **1375**، جمعیت پانزده تا نوزده ساله کشور در سال **80** حدود نه میلیون نفر بوده است. یعنی در سه سال آینده نه میلیون

نفر جوان وارد بازار کار می‌شوند و بدین ترتیب ما با پدیده انفجار بیکاری (لشکر بیکاران) روبه‌رو خواهیم شد. نظام مطلقاً توان پاسخگویی به مطالبات این نسل را ندارد. اکنون متولدین نخستین سالهای دهه **1980** میلادی به سن اشتغال، ازدواج و باروری می‌رسند و نیازهای جدیدی از جمله کار و مسکن را طلب می‌کنند. دقیقاً به همین دلیل است که روند رشد نرخ بیکاری افزایش یافته و فشارهای مضاعفی بر عرضهٔ مسکن وارد شده است. گذشته از همه این فشارها، رسیدن این انبوهه به سن باروری، احتمال تکرار انفجار موالید دههٔ **1980** را درپی دارد؛ انفجاری که در صورت عدم پیشگیری از بروز آن ممکن است کشور را به شرایط هراس‌آور برساند. خوشبختانه میانگین سن در اولین ازدواج، رو به افزایش نهاده است.

میانگین سن در اولین ازدواج

سال	مرد	زن
آبان**1345**	**25/0**	**18/4**
آبان**1355**	**24/1**	**19/7**
آبان**1365**	**23/6**	**19/8**
آبان**1370**	**24/6**	**20/9**
آبان**1375**	**25/6**	**22/4**
آبان**1380**	**27**	**24**

حداقل سن ازدواج در شهرهای بزرگ که اینک برای آقایان به **27** سال و برای خانم‌ها به **24** سال رسیده است، در آینده نزدیک به **30** سال و **27** سال افزایش خواهد یافت.

ب) یکی از مهمترین چالشهای پیش روی ایران عضویت یا عدم عضویت در سازمان تجارت جهانی است که عواقب بی‌شماری برای آینده ایران به‌دنبال دارد. عضویت در سازمان تجارت جهانی تا حدود زیادی از قدرت دولت می‌کاهد. با عضویت در سازمان تجارت جهانی موانع غیر تعرفه‌ای کلاً برچیده شده و موانع تعرفه‌ای با زمان‌بندی معینی باید سیر کاهنده‌ای را تا نرخ صفر درصد در آینده قابل پیش‌بینی طی کند. البته مقررات **WTO** برای کشورهای توسعه نیافته فرجه زمانی بیشتری را بر حسب توافق اعضا قائل است. در صورت عضویت، حق قانونگذاری به مواردی چون آموزش، بهداشت، دفاع و امنیت ملی،

حفظ محیط‌زیست و فرهنگ محدود خواهد شد. تقلیل قدرت دولت و آزاد گذاردن مردم در اکثر عرصه‌های حیات جمعی به نفع پروژه دموکراتیزاسیون است. هر کشوری که به عضویت سازمان تجارت جهانی پذیرفته شود باید اصول 9 گانه زیر را از لحاظ حقوقی بپذیرد: 1. آزادسازی تجارت خارجی (آزادی ورود همهٔ محصولات صنعتی و کشاورزی، لغو محدودیت‌ها در مورد ورود خدمات، حذف حقوق گمرکی بر محصولات صنعتی و کشاورزی وارداتی، آزادسازی صدور همه تولیدات داخلی) 2. آزادسازی نرخ کالاها و خدمات و حذف همهٔ یارانه‌های غیرمستقیم 3. آزادسازی نرخ ارز 4. آزادسازی نرخ بهره 5. لغو انحصارات دولتی و خصوصی 6. جریان آزاد اطلاعات 7. تخصیص بهینهٔ منابع به‌وسیلهٔ بازار 8. جداسازی دو مفهوم اقتصاد و تأمین اجتماعی 9. ایجاد دولت ناظر به جای دولت عامل در عرصهٔ سیاست و اقتصاد.

ایران مجبور است تا سال 2005 به عضویت سازمان تجارت جهانی در آید. در سال 2005 قوانین و قواعد سازمان تجارت جهانی به‌کار افتاده و اعمال محدودیت‌ها براساس سیاست‌های آن سازمان برای کشورهای غیر عضو آغاز می‌شود. یعنی در آن سال براساس قواعد و محدودیت‌های آن سازمان صادرات مان ممنوع، وارداتمان محدود و اقتصادمان قفل خواهد شد. مسلماً امروز اگر آمریکا با عضویت ما موافقت نماید، شورای نگهبان توافق‌نامه ایران و گروه کاری (به نمایندگی از آن سازمان) را رد خواهد کرد. ولی در سال 2005 یا مجبور خواهیم شد تمامی شرایط آن سازمان را یکجا بپذیریم و یا اینکه از اقتصاد جهانی به‌طور کامل حذف شده و پیامدهای غیرقابل تحمل آن را بپذیریم.

3ــ8ــ خطر نابودی: طی سالهای پس از انقلاب »شعارهای ایدئولوژیک« آنچنان بر سیاست خارجی تسلط یافت که جایی برای تأمین »منافع ملی« باقی نگذارد. در سالهای آغازین، «صدور انقلاب» مسأله اصلی سیاست خارجی بود. عبور از ساحت تخیلات به دنیای ستبر واقعیات ما را مجبور نمود تا با یک عقب‌نشینی متاثر از فشار روابط و ساختارهای جهان جدید، مدعی شویم که صدور انقلاب به معنای به راه انداختن انقلاب در دیگر کشورها نمی‌باشد. بلکه به معنای ساختن یک جامعه ایده‌آل یا آرمانشهر در سرزمین انقلاب به منظور الگوبرداری تمامی مستضعفان جهان از آن است. ولی چنان آرمانشهری پدید نیامد. از نظر اقتصادی (تولید ناخالص ملی، درآمد سرانه، رشد اقتصادی، بیکاری، فقر گسترده و...) وضع به مراتب خرابتر از دوران پیش از انقلاب شد و از نظر فرهنگی، به گفته جانشین

رسمی علامه طباطبایی و مرحوم مطهری، از زمان خلقت آدم تاکنون هیچگاه شرایط فرهنگی ایران تا این حد بحرانی نبوده است. لذا شعار صدور انقلاب بطور کلی کنار نهاده شد اما «مصالح ایدئولوژیک» همچنان روابط ایران و دیگر دول را بدنبال خود می‌کشاند. این رویکرد جایگاه ایران را در سطح جهانی و منطقه‌ای به شدت تنزل داد (مقایسه موقعیت ایران با ترکیه، عربستان و پاکستان، قبل و بعد از انقلاب یکی از شواهد این مدعا است) و خسارات فراوانی بر منافع ملی ما وارد ساخت (فقط خسارات مادی جنگ تحمیلی بالغ بر یک هزار میلیارد دلار برآورده شده است). اشغال سفارت آمریکا، قطع روابط با آن کشور و تکرار مداوم شعار از یاد نرفتنی »مرگ بر آمریکا«، مشکل خاصی برای آمریکا ایجاد نکرد. آمریکا در جهان تک قطبی به تنها ابر قدرت دنیا تبدیل شد. در حالی‌که در دنیای دو قطبی گذشته امکان مانور بیشتری برای کشورهایی چون ایران وجود داشت. در عین حال آمریکا با فشار مداوم، ضربات چشمگیری بر منافع ملی ما وارد کرد. یکی از این موارد به جنگ ایران و عراق باز می‌گردد که خانم آلبرایت وزیر خارجه پیشین ایالات متحده در **17** مارس **1998** سیاست کشورش در تسلیح و تشویق عراق به آغاز جنگ با ایران در سال **1980** را «کوته بینانه» اعلام کرد. بلوکه کردن دارایی‌هایی ایران، پس از اشغال سفارت آمریکا و استفاده از آنها برای پرداخت خسارت به خانواده‌های گروگان گرفته شده در لبنان توسط حزب‌الله، مورد دیگری است که نباید نادیده گرفته شود. در سال **1985** ریگان، رئیس جمهور وقت امریکا کشورهای کوبا، ایران، لیبی، نیکاراگوئه و کره شمالی را «اعضای فدراسیون دولتهای قانون شکن» نامید. سیاست »مهار دوگانه« که قصد داشت ایران و عراق را تحت کنترل نگه دارد، خسارات مهمی بر ایران وارد کرده است:

الف ـ ممنوعیت انتقال تکنولوژی‌هایی که قابلیت استفاده در اهداف دوگانه (نظامی و غیرنظامی) را دارا می‌باشند. هم پیمانان آمریکا، هنگام تجارت با ایران در این رابطه بسیار با احتیاط وارد عمل می‌شوند. تحریم فروش هواپیماهای مسافربرِ آمریکایی و اروپایی به ایران، باعث شده تا ایران از تکنولوژی عقب افتاده هواپیمایی روسی استفاده کند که سقوط آنها طی سالهای گذشته منجر به مرگ صدها انسان بی‌گناه شده است. از آن بدتر اینکه اخیراً هواپیماهای دست دوم و از رده خارج شده از کشور ترکیه خریداری می‌شود. اسپانیا طی سالهای جنگ ایران و عراق حتی از فروش سیم خاردار به دولت ایران در بازار آزاد امتناع کرد. آنها این سیم را قابل کاربرد در مقاصد نظامی به حساب می‌آوردند.

ب ـ کشورهای تجارت‌کننده با ایران قیمت (و هزینه) کلی انجام مبادله و تجارت با ایران را بالا برده‌اند. رتبه اعتباری ایران در بازارهای مالی بسیار پایین‌تر از آن میزان است که کشوری مانند ایران باید داشته باشد. ایران به‌خاطر رتبه بندی اعتباری پایین و ریسک بالای کشور، باید نرخ بهره بالاتری بپردازد. ایران قادر به خرید فن‌آوری مربوط به نفت به شیوه رقابتی نیست.

پ ـ استراتژی مهار دوگانه، سرمایه‌گذاری خارجی را از ایران دور نگاه می‌دارد. با همه تلاش‌های ایران برای ترغیب بازرگانان به سرمایه‌گذاری در کشور یا مناطق آزاد تجاری، موفقیتی حاصل نشده است.

ت ـ منحرف ساختن لوله‌های نفتی و گازی خزر ـ آسیای مرکزی از راههای ایران: ایران امن‌ترین، کوتاه‌ترین و عملی‌ترین راه اقتصادی برای صدور نفت و گاز خزر است. واشینگتن با برنامه‌ریزی فراوان، روی چند راه عبور لوله سرمایه‌گذاری‌های کلان کرده است. این برنامه شامل خطوط زیر می‌شود: خط باکو ـ جیهان از راه گرجستان و ترکیه؛ خط ترکمنستان ـ پاکستان از راه افغانستان؛ خط روسیه ـ گرجستان از راه چچن؛ و یک خط لوله زیردریایی میان ترکمنستان و جمهوری آذربایجان.

ث ـ حذف ایران از افغانستان: طی دو دهه گذشته نزدیک به سه میلیون نفر پناهجوی افغانی وارد ایران شده و مشکلات بهداشتی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی دراز مدتی به همراه آوردند. اینک ایران از سوی آمریکا متهم به اخلال در روند صلح در افغانستان و حمایت از تروریست‌های القاعده می‌شود تا بدین وسیله در آینده همسایه خود هیچ نقشی نداشته باشد. آمریکا ریاست نیروهای حافظ امنیت در افغانستان را به ترکیه واگذار کرد. یعنی درآینده افغانستان، ترکیه (پاکستان به جای خود) بیش از ایران نقش خواهد داشت.

ج ـ رژیم حقوقی دریای خزر: درباره چگونگی تقسیم منابع دریای خزر بین پنج کشور روسیه، ایران، قزاقستان، آذربایجان و ترکمنستان اختلاف نظر وجود دارد. آمریکا در این ماجرا با پشتیبانی از روسیه، آذربایجان و قزاقستان و تحریک آنها، به منافع ملی و مرزهای تاریخی ما آسیب جدی وارد می‌آورد. وقتی در تابستان **2001** ایران از عملیات اکتشافی جمهوری آذربایجان در مناطقی که ایران متعلق به خود می‌داند، جلوگیری به‌عمل آورد، نه

تنهـا آمریکـا از آذربایجـان حمایـت کـرد، بلکـه ترکیـه بـا بـه پـرواز درآوردن جنگنـده‌هـای خـود برفراز باکو به یاری آذربایجان شتافت.

چ ـ جزایـر سـه گانـه ایـران در خلـیج فـارس: در اختلافـی کـه بـین ایـران و امـارات متحـده عربـی برسر سه جزیره ایرانی وجود دارد، آمریکا از امارات دفاع می‌کند.

ح ـ فشـار بـر روسـیه جهـت قطـع همکاریهـای اتمـی بـا ایـران: آمریکـا بـه شـدت بـه کـرملین جهـت پایـان دادن بـه همکاریهـای تکنولوژیـک و نظـامی روسـیه بـا ایـران فشـار وارد مـی‌آورد. ایـن در حـالی اسـت کـه ایـران در منطقـه‌ای قـرار دارد کـه برخـی از رقیبـان منطقـه‌ای‌اش ماننـد هنـد، پاکسـتان، قزاقسـتان، روسـیه و اسـرائیل، سـلاح اتمـی در اختیـار دارنـد و برخـی دیگـر چـون ترکیـه، مصـر و عـراق در ایـن راه گـام برمـی‌دارنـد. لـذا اگـر، بـه فـرض محـال، دولـت ایـران بـه دنبـال غنـی‌سـازی اورانیـوم و دسـت‌یـابی بـه سـلاح هسـته‌ای باشـد، ایـن امـر نبایـد چنـدان عجیـب تلقـی شـود. یـا ممنوعیـت شـامل اسـرائیل، پاکسـتان، هنـد و... هـم خواهـد شـد و یـا اینکـه اگـر رقبـای مـا حـق دارنـد ایـن سـلاح بازدارنـده را در اختیـار داشـته باشـند، ایـران نیـز بایـد از ایـن حـق بهـره‌منـد باشـد. در عـین حـال بایـد بـدین نکتـه توجـه داشـت کـه روابـط اسـتراتژیک روسـیه بـا آمریکـا (و نـاتو) و منـافع کلانـی کـه از ایـن راه نصـیب آن کشـور مـی‌شـود، بـر منـافع ارتبـاط روسـیه بـا ایـران مـی‌چربـد و لـذا نمـی‌تـوان بـر روی ارتبـاط بـا روسـیه حسـاب بـاز کـرد (ایـن حکـم شـامل ارتبـاط بـا چین نیز می‌شود).

خ ـ ممنوعیت ورود ایرانیان به آمریکا

د ـ حملـه بـه هواپیمـای مسـافربری ایـران توسـط نـاو وینسـنس در ژوئیـه **1988** و کشـته شـدن **290** سرنشین بی‌گناه ایرانی.

اینهـا برخـی از پیامـدهای سیاسـت مهـار دوگانـه اسـت. ولـی سـخنرانی سـالانه «وضـعیت اتحادیـه» بـوش در **29** ژانویـه **2002** و معرفـی ایـران و عـراق و کـره شـمالی بـه‌عنـوان «محـور شـیطانی»، از نـوع و سـنخ دیگـری اسـت. ایـن بـار، «اصـل محاصـره»، جـایگزین سیاسـت مهـار دوگانـه شـد. آمریکـا مـدعی اسـت: ایـران از تروریسـم بـین‌الملـل حمایـت مـی‌کنـد، بـه سـلاح کشـتار جمعـی دسـت یافتـه اسـت، بـا رونـد صـلح خاورمیانـه مخـالف اسـت و بـرای اخـلال در رونـد صـلح یـک

کشتی حامل اسلحه برای گروه‌های فلسطینی ارسال داشته، پرونده بدی در زمینه حقوق بشر دارد و در افغانستان علیه دولت حامد کرزای فعالیت می‌کند. بوش در سخنرانی یاد شده گفت: «ایران نیز با جدیت، برنامه دستیابی به این سلاح‌ها و صدور ترور را دنبال می‌کند و در همین حال تعداد انگشت شماری از افرادی که منسوب و منتخب مردم این کشور نیستند امید مردم ایران به آزادی را سرکوب می‌کنند... من منتظر حوادث نخواهم شد چرا که زمان به انتظار پلیدی که هر لحظه نزدیکتر و نزدیکتر می‌شود نخواهد نشست. ایالات متحده آمریکا به خطرناکترین رژیم‌های جهان معاصر اجازه نخواهد داد که با بهره‌گیری از مخرب‌ترین تسلیحات ممکن به تهدیدی برای ما بدل شوند... ما نباید کوتاه بیاییم. اگر اکنون توقف کنیم و اردوگاه‌های تروریستی را سالم و دولت‌های ترور آفرین را بررسی نشده به حال خود رها کنیم، آن گاه احساس امنیت‌مان را باید دروغین و موقتی قلمداد کنیم.» در پرتو این سیاست، آمریکا حمله نظامی به ایران را طرح‌ریزی می‌کند.

برخی کودکانه شعار سر می‌دهند که ایران را برای آمریکا به ویتنام تبدیل می‌کنیم. غافل از اینکه قرار نیست آمریکا به ایران لشکرکشی کند. تجربه حمله آمریکا به عراق، کوزوو و افغانستان نشان می‌دهد که به حداقل رساندن تلفات خودی جزء اصلی سیاست نظامی آن کشور است. نابود کردن تمامی مراکز نظامی ـ صنعتی ـ اقتصادی از راه بمباران هوایی، شلیک موشک از زیر دریایی‌ها و ناوها، جنگ از راه دور نام دارد. بمب‌های هوشمند (smart bombs) به جنگ خواهند آمد، نه سربازان آمریکا. بمبهای »دیزی کاتر« که همانند بمب اتمی دارای امواج ویران‌کننده در شعاعی یک کیلومتری است، فرصت رویارویی با نظامیان آمریکا را ناممکن می‌کنند.

در این شرایطِ تماماً نابرابر، تحریک آمریکا برای حمله به ایران، کاملاً نابخردانه است و فقط منجر به نابودی ایران می‌شود. نباید فراموش کرد که صربستان، قدرت چهارم نظامی اروپا، در جنگی مشابه نتوانست بیشتر از چند ماه دوام بیاورد. با تأکید بر اینکه »آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند«، مشکلی حل نخواهد شد چرا که تاکنون آمریکا«غلط»های زیادی، در رابطه با ایران، مرتکب شده است و می‌تواند با اتخاذ یک سیاست کاملاً «غلط» به اقدامی دست زند که منجربه نابودی کامل سرمایه‌های ملی ایران شود. گمان نمی‌برم هیچ ایرانی آزاده و وطن دوستی خواهان تحریک آمریکا به نابودی اقتصاد و کشته شدن مردم بی‌گناه و مظلوم ایران باشد. عدم تحریک و ندادن بهانه، حداقل کاری است که می‌توان انجام داد.

اما مسأله اساسی بازنگری بنیادین در سیاست خارجی کشور و ترجیح منافع ملی بر اولویت‌های ایدئولوژیک است. «مدل چینی» توسعه و اصلاحات، مورد تأیید اقتدارگرایان

ایرانی، از چنین سیاستی پیروی می‌کند. چین با آمریکا روابط گسترده‌ای دارد و به عضویت سازمان تجارت جهانی درآمده است. حفظ بالاترین نرخ رشد اقتصادی از سال **1979** تاکنون، بدون تغییرات بنیادین امکان‌پذیر نبود. کشور عقب مانده سوریه نیز با آمریکا ارتباط دارد. آیا سوریه به صرف ارتباط با آمریکا، استقلال خود را از دست داده و تابع سیاست‌های آمریکا شده است؟ یعنی ایران حتی از سوریه ضعیف‌تر است و لذا نگران آنیم که اگر برای دفاع از منافع ملی‌مان با آمریکا مذاکره نماییم، استقلال خود را از دست خواهیم داد.

نباید از یاد برد که آمریکا اینک تقریباً در تمامی مرزهای ما حضور فعال دارد. آمریکا در کشورهای آسیای مرکزی حضور نظامی قوی دارد و همسایگان شمالی ما از یکدیگر سبقت می‌گیرند تا تأسیسات و پایگاه‌های نظامی‌شان را در اختیار آمریکا بگذارند. آذربایجان از پیش از جنگ افغانستان با همکاری امنیتی و نظامی با ایالات متحده آمریکا موافقت کرده بود. ترکمنستان مهمترین پایگاه نظامی خود در پایتخت خود، عشق‌آباد، را برای مدت **25** سال به ایالات متحده اجاره داده است. آمریکا در افغانستان پایگاههای نظامی دارد که به گفته بوش و رامسفلد تا مدتی نامعین فعال خواهند بود.
در افغانستان وضع بسیار جالبی پیش آمده است. دولت آن کشور برای ادامه حضور نظامی آمریکا، کار را تا التماس پیش برده است. آمریکا به غیر از تأمین امنیت، می‌تواند به کمک شرکتهای خود نفت و گاز آسیای مرکزی را از خاک افغانستان عبور دهد که این امر فواید اقتصادی کلانی برای افغانستان دارد. ایران نه تنها خط لوله نفت و گاز را از دست داده است، بلکه مجبور است حضور فعال نیروهای نظامی آمریکا را تحمل کند. ترکیه عضو ناتو و یکی از پایگاههای نظامی آمریکا است. پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی تنها کشورهایی بودند که طالبان را به رسمیت شناختند. آنها طالبان را به‌وجود آوردند. نیروهای امنیتی پاکستان مسئول ایجاد، آموزش و در اکثر موارد جنگیدن در کنار نیروهای طالبان بودند. پس از حادثه **11** سپتامبر و به درخواست آمریکا، آنها با تغییر جهت به آمریکا پیوستند. وقتی آنان با فرزند خود چنین می‌کنند، با رقیب منطقه‌ای خود (ایران) در زمان رویارویی با آمریکا چه خواهند کرد؟ آمریکا با کمربندی از کشورهای میزبان نظامیانش، ایران را محاصره کرده است.
اسرائیل بزرگترین مخالف بهبود روابط بین‌الملل ایران و آمریکا است و در این راه از هیچ اقدامی دریغ نمی‌نماید. حداقل احساسی که حمله نظامی آمریکا به ایران در همسایگان ما

ایجـاد خواهـد کـرد، همـان احساسـی اسـت کـه حملـه آمریکـا بـه عـراق، صربسـتان و افغانسـتانِ طالبـان در مـا ایجـاد کـرد. گفتـه مـی‌شـود کـه در جنـگ ایـران و عـراق، متحـدان آمریکـا در منطقـه و در رأس آنهـا کویـت و عربسـتان حـدود **200** میلیـارد دلار بـه عـراق کمـک مـالی و نظـامی کـرده‌انـد. لـذا بایـد مطمـئن باشـیم کـه در صـورت وقـوع جنـگ، آنهـا بـه کمـک آمریکـا خواهنـد شـتافت. تکلیـف عـراق نیـز بـه زودی روشـن خواهـد شـد.

تـاکنون چنـدین فرصـت تـاریخی را از دسـت داده‌ایـم. یکـی از آن فرصـت‌هـا پیـام وزیـر امـور خارجـه آمریکـا مـادلین آلبرایـت بـه مناسـبت فـرا رسـیدن سـال جدیـد ایرانیـان در **25** اسـفند **1378** بـود، کـه ضـمن آن تأییـد کـرد آمریکـا در حمـایتش از رژیـم شـاه اشـتباه کـرده اسـت و بـه نشـانه حسـن نیـت، ممنوعیـت واردات برخـی کالاهـا از ایـران را لغـو کـرد. نمـی‌تـوان تـا ابـد بـار سـنگین گذشـته را بـه دوش کشـید. آیـت الله خمینـی گفتـه بـود اگـر از مسـأله قـدس و صـدام و همـه کسـانی کـه بـه مـا بـدی کردنـد (کـه در رأس آنهـا آمریکـا قـرار داشـت) بگـذریم، از فهـد نخـواهیم گذشـت. ولـی نـه تنهـا از فهـد گذشـتیم بلکـه او را در آغـوش گـرفتیم و گسـترش روابـط بـا عربسـتان کـاملاً بـه نفـع منـافع ملـی ایـران تمـام شـد.

پـس از سـقوط هواپیمـای مسـافربری ایـران توسـط آمریکـا، آیـت‌الله منتظـری طـی نامـه‌ای بـه آیـت‌الله خمینـی درخواسـت برخـورد متقابـل کردنـد ولـی ایشـان ایـن پیشـنهاد را نپـذیرفت و نوشـت: «انفجـار هواپیمـای مسـافربری، زنـگ خطـری اسـت بـرای تمـامی مسـافرتهای هـوایی بایـد بـا تمـام وجـود تـلاش کنـیم تـا چنـین صـحنه‌هـای دردنـاکی پـیش نیایـد.» پـذیرش قطعنامـه **598** توسـط آیـت‌الله خمینـی اقـدامی کـاملاً عاقلانـه بـود.

اینـک مـردم ایـران بـه تصـمیمی شـجاعانه و عاقلانـه، بـرای تـأمین منـافع ملـی خـود نیـاز دارنـد. ولـی در چـارچوب سـاختار سیاسـی فعلـی ایـن کـار امکانپـذیر نیسـت. تـا وقتـی یـک تـن آزاد باشـد و بقیـه مطیـع، تـا وقتـی یـک نفـر بـرای همـه و بـه جـای همـه تصـمیم بگیـرد، مشـکل بـه صـورت لاینحـل بـاقی خواهـد مانـد. هگـل در درسـهای فلسـفه تـاریخ مـی‌گویـد: «شـرقیان تنهـا مـی‌دانسـتند کـه یـک تـن آزاد اسـت، و سـپس یونانیـان و رومیـان پـی بردنـد کـه برخـی از آدمیزادگـان آزادنـد، و سـرانجام مـا مـی‌دانـیم کـه همـه انسـانها آزادنـد و انسـان بـه حکـم طبیعـت خـود آزاد اسـت.»

تنهـا حکومـت دموکراتیـک مـی‌توانـد از منـافع ملـی کشـور پاسـداری کنـد. حکومـت دموکراتیـک چـون متکـی و مبتنـی بـر رضـایت شـهروندان اسـت، از مـذاکره بـا هـیچ کـس هـراس نـدارد. ولـی اقتـدارگرایان از مـردم خـود و قـدرتهای خـارجی مـی‌هراسـند، چـون در هـیچ جـا، پایگـاهی ندارنـد. کلیـه کشـورهای اروپـایی بـرای پیوسـتن یـا نپیوسـتن بـه اتحادیـه اروپـا بـه همـه‌پرسـی عمـومی مراجعـه و براسـاس رأی شـهروندان خـود عمـل کردنـد. بایـد مسـأله مـذاکره یـا عـدم مـذاکره و

ارتباط یا عدم ارتباط با آمریکا به همه پرسی عمومی گذارده شود. آنان که معتقدند تمام مردم ایران با مذاکره و ارتباط با آمریکا مخالفند، نباید از مراجعه به آرای عمومی هراس داشته باشند. مذاکره درباره حقوق پایمال شده و منافع ملی نادیده گرفته شده ایران، نه برای باج دادن. اما این اقدام فقط و فقط از نمایندگان منتخب مردم برمی‌آید. کسانی که در یک انتخابات رقابتی تمام عیار انتخاب شده باشند.
مسدود کردن راههای تحقق مطالبات مردم و ضعف نیروهای داخلی، بر نفوذ نیروهای خارجی در تعیین سرنوشت آینده ایران خواهد افزود. پس از انتخابات خرداد **76** پرسش این بود که آیا خاتمی گورباچف ایران است؟ و اگر خاتمی گورباچف ایران است، یلتسین ایران کیست؟ اما اینک، با توجه به مشخص بودن ظاهرشاهِ ایران، پرسش این است که کرزای ایران کیست؟ تغییر پرسش بدین معنا است که نگاه‌ها از داخل بسوی خارج معطوف شده است و پرسشگران (مخالف و موافق) نقش عامل خارجی را در سیر حوادث ایران اساسی تلقی می‌کنند. اگر واقعاً اعتقاد داریم که مسائل و مشکلات کشور باید در چارچوب ایران و توسط شهروندانش حل و فصل گردد، چاره‌ای جز برگزاری رفراندوم جهت تعیین سرنوشت وجود ندارد.

به گفتهٔ موافقان دخالت عامل خارجی، آن همه فیلسوف و نظریه‌پرداز (مارکس، هگل، کانت و...) راهگشای دمکراسی آلمان نبودند، بلکه نظام سیاسی آلمان با دخالت مستقیم آمریکا دمکراتیک شد. ژاپن را هم ژاپنیها دمکرات نکردند، بلکه ژاپن به زور آمریکا، دمکرات شد. لذا اینان به دمکراسیِ متکی به زور آمریکا خوشامد می‌گویند، چرا که هیچ امیدی به ظرفیت‌های داخلی برای تأسیس نظامی دمکراتیک ندارند. از سوی دیگر معتقدند که عامل خارجی، مستقل از خواستِ ما، اینک مهمترین عامل تعیین‌کننده سرنوشت آیندهٔ ایران‌زمین است.

فصـــــــــــل چهـــــــــــــارم

علل اجتماعی و دلایل معرفتی ظهور دموکراسی، و شرایط ایران

بگمـان برخـی از عالمـان علـم سیاسـت، نهادهـای پایـدار دموکراتیـک، نیازمنـد نـوعی پـیش شـرط‌هـای اجتمـاعی، فرهنگـی و اقتصـادی‌انـد. «انتقـال» ایـن نهادهـای بیگانـه بـه جـوامعی کـه فاقـد بسـترهای مناسـب‌انـد، بـه اسـتحاله یـا طـرد آنهـا منتهـی خواهـد شـد. نهادهـای دموکراتیـک در جوامـع بسـته بـه صـورتهایی فاقـد محتـوا یـا کاریکـاتور تبـدیل خواهنـد شـد.
در جهـان کنـونی، دموکراسـی بهتـرین روش تحقـق عـدالت اسـت و بـدون دموکراسـی نمـی‌تـوان بـه عـدالت دسـت یافـت ولـی لازمـه تحقـق ایـن امـر «شـرایط»، «پتانسـیل»، «خواسـت»، «فهـم» و... اسـت. از ایـن‌رو دموکراسـی »آمـدنی» اسـت نـه »آوردنـی». یعنـی بایـد شـرایطی در جامعـه ایجـاد شـود تـا امکـان ظهـور دموکراسـی فـراهم شـود.
4ـــ آیـا ایرانیـان مـی‌تواننـد نظـامی مـردم‌سـالار (دموکراتیـک، جمهـوری تمـام‌عیـار) تأسـیس کننـد؟ مگـر دموکراسـی و جمهـوری متضـمن پـیش شـرط‌هـایی نیسـت کـه تـا آنهـا تحقـق نیابنـد، دموکراسـی تحقـق نخواهـد یافـت؟ برخـی بـر ایـن گماننـد کـه امکـان ایجـاد نظـامی دموکراتیـک در ایـران وجـود نـدارد چـرا کـه دموکراسـی حاصـل پـیش زمینـه‌هـای فکـری و اجتمـاعی اسـت کـه در اینجـا وجـود نـدارد. بـه‌عنـوان نمونـه بـر مبنـای شـرایط روان‌شـناختیِ دموکراسـی، دموکراسـی نیازمنـد شـهروندانی معتـرف بـه خطاپـذیری، تجربـی‌انـدیش، خـرده‌گیـر، نـرمش‌پـذیر، واقـع‌گـرا، سـازش‌جـو، بردبـار، برونگـرا و معتمـد اسـت. آنـان معتقدنـد کـه اکثـر شـهروندان مـا فاقـد چنـان خصوصیاتی هستند.

نکتـه مهمـی کـه بایـد بـدان توجـه شـود ایـن اسـت کـه دموکراسـی هـم آرمـان اسـت و هـم واقعیـت. آرمـانی کـه دائمـاً بـدان نزدیـک مـی‌شـویم ولـی هیچگـاه بـدان نمـی‌رسـیم. دموکراسـی امـری ذو مراتـب اسـت. در هـر کشـور دموکراتیـک میـان دموکراسـی واقعـی و دموکراسـی آرمـانی شـکافی عمیـق وجـود دارد. لـذا در عـالم واقـع همیشـه مراتبـی از آرمـان دموکراسـی محقـق مـی‌شـود. جوامـع در فرآینـد دموکراتیزاسـیون همزمـان پـیش شـرط‌هـای خـود را خلـق مـی‌کننـد. دموکراسـی نیازمنـد انسـانهای دمـوکرات اسـت و انسـانهای دمـوکرات هـم محصـول نظامهـا و جوامـع

دموکراتیک‌اند. دموکراسی با سطح معینی از توسعه اقتصادی همبستگی دارد ولی از سوی دیگر باید دانست اکثر کشورهای دموکراتیک توسعه یافته‌اند. آنچه در فصل اول درباره ویژگی‌های جمهوری تمام عیار گفته شد، مربوط به «آرمان دموکراسی» است، نه «واقعیت دموکراسی» که با آرمان فاصله دارد و به سوی آن روان است. از این‌رو نظامهای دموکراتیک، باید دائماً دموکراتیک‌تر شوند.

4ـ1ـ زمینه‌های مساعد و پیش شرط‌های دموکراسی کدامند؟ دموکراسی محصول کدام شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است؟

4ـ1ـ1ـ کنترل نیروهای نظامی و انتظامی توسط مقامات منتخب: خطرناکترین تهدید داخلی برای دموکراسی از ناحیهٔ رهبران غیرمنتخبی صورت می‌پذیرد که به ابزار اصلی سرکوب دسترسی دارند. در نظام دموکراتیک (جمهوری) کنترل نیروهای نظامی ـ انتظامی ـ امنیتی در اختیار نیروهایی است که براساس ملاک‌های دموکراتیک انتخاب شده‌اند. تمکین این نیروها از رهبران منتخب شرط لازمِ دوامِ حکومت دموکراتیک است.

از سوی دیگر چگونگی جهت‌گیری نیروهای مسلح بسیار مهم است. توجه نیروهای نظامی باید به سمت مسائل خارجی (دفع تجاوزات) معطوف باشد تا از خطر مداخلهٔ آنها در امور داخلی کاسته شود. یکی از مشکلات کشورهای توسعه نیافته این است که در دورهٔ پس از جنگ توجه نظامیان به امنیت داخلی معطوف شده و نظامیان سیاست زده دامنهٔ عملکرد خود را به مسائل سیاسی داخلی گسترش می‌دهند. این امر برای دموکراسی بزرگترین خطر را ایجاد می‌کند.

4ـ1ـ2ـ فقدان هرگونه کنترل خارجی ضد دموکراتیک: اگر کشوری در معرض مداخله کشور دیگری قرار داشته باشد که از اقتدارگرایان حمایت و یا با حکومت دموکراتیک ضدیت داشته باشد، امکان گسترش نهادهای دموکراتیک کاهش می‌یابد. طی دو دهه اخیر کلیه نهادهای بین‌المللی و نهادهای مدنی قدرتمند در کشورهای قدرتمند غربی از نهادها و انگاره‌های دموکراتیک حمایت کرده‌اند. لذا خطر کنترل خارجی ضد دموکراتیک تا حدود بسیاری کاهش یافته است.

محیط مساعد یا نامساعد بین‌المللی بر چشم انداز دموکراسی در یک کشور بسیار مؤثر است. بدترین حالت، زمانی فرا می‌رسد که یک دموکراسی با دخالت یک قدرت خارجی سرنگون می‌شود. برای فرآیند دموکراتیزاسیون پاسخ این پرسش بسیار مهم است که آیا

نظام بین‌المللی موافق موج گرایش به دموکراسی است (از نظر ایجاد بسترهای مساعد) یا روند مخالفی را دنبال می‌کند. زمانی که گرایش منطقه‌ای یا جهانی به سوی دموکراسی وجود دارد و زمانی که بازیگران قدرتمند خارجی گسترش دموکراسی را هدف آشکار سیاست خارجی خود اعلام می‌نمایند، فرایند دموکراتیزاسیون تسهیل می‌شود.

4ـ1ـ3ـ اعتقادات و فرهنگ سیاسی دموکراتیک: دموکراسی محصول فرهنگ اجتماعی دموکراتیک است. اگر اکثریت شهروندان، نخبگان و روشنفکران کشوری از ارزش‌های دموکراتیک حمایت نمایند، دموکراسی را بر کلیه بدیل‌های غیردموکراتیک ترجیح دهند و تنها راه حل مشکلات را تکیه به روش‌های دموکراتیک بدانند، نهادهای دموکراتیک در آن کشور رشد خواهند کرد. فرهنگ سیاسی را معمولاً شیوه‌ای می‌دانند که مردم طبق آن به ارزیابی و داوری درخصوص نهادها و فعالیت‌های سیاسی می‌پردازند. فرهنگ سیاسی عبارت از نظامی از باورها، ارزشها و آرمانهای مربوط به چگونگی کارکرد یک نظام دولتی است. فرهنگ سیاسی، با برخی تفاوتها، به استانداردهای ارزیابیِ قواعد بازیِ سیاسی اشاره دارد. به گفته دیاموند فرهنگ سیاسی می‌تواند دموکراسی را به رغم سطوح نسبتاً پایین توسعه اقتصادی حفظ کند. برای نمونه، هم هند و هم کاستاریکا تداوم شگفت‌آور دموکراسی را به رغم توسعهٔ اقتصادی کم یا متوسط به نمایش می‌گذارند، چون فرهنگ سیاسی در هر دو سطح نخبگان و توده‌ها، آشکارا و با قدرت، از تداوم دموکراسی در این کشورها حمایت می‌کند.

4ـ1ـ4ـ وجود اقتصاد مدرن مبتنی بر بازار: احتمال دموکراتیک شدن کشورهای فقیر بسیار ضعیف است. کشورهایی که حاکمیت دموکراتیک دارند نوعاً کمابیش ثروتمند هستند. گذار کشورهای سطح متوسط توسعه اقتصادی به دموکراسی ضعیف است. رشد اقتصادی بدون بحران‌های اقتصادی، به آرامی راه به روی دموکراسی می‌گشاید.

اقتصاد بازار موجد چند گانگی در قدرت، ثروت و منافع می‌شود که اینها جا پای تنوع و رقابت در سیاست را محکم می‌کنند و مانع از انحصارگرایی در قدرت و منافع می‌گردند.

اقتصاد مدرن مبتنی بر بازار، احساسی از خود مختاری و استقلال شخصی را پدید می‌آورد که ارزش دموکراتیک بنیادینی است. رقابت اقتصادی مشوق سالمی می‌باشد برای نوآوری و تفکر انعطاف‌پذیر که سدی است در برابر یکنواختی و همرنگ جماعت شدن تحت دولت توتالیتر. رابطه خاص جمهوری با موجودیت ساختارمندی به نام بورژوازی یکی از علل پیروزی دموکراسی بوده است. جامعهٔ تجاری (جامعه‌ای که بخش بزرگ تولید، توزیع و

مبادلات خود را از طریق بازارهای کمابیش بهبود یافته انجام می‌دهد) مبنای اساسی و اجتناب‌ناپذیر جمهوری دموکراتیک است. بر مبنای دفاع فایده گرایانه از بازار؛ بازار آزاد کارآیی اقتصادی یا قدرت تأمین رفاه شهروندان را دارد. چنین نظامی رفاه و ثروت را بیشینه می‌کند. ولی رابرت نوزیک راه دیگری برای دفاع از بازار ارایه می‌کند. بگمان وی بازار آزاد با احترام گذاشتن به آزادی افراد عدالت را متحقق می‌کند، لذا اقتضائات آزادی ایجاب می‌کند که بازار تأسیس شود. آمار تیاسن می‌گوید: «محور توجه در ارزیابی مکانیسم بازار بیشتر متمایل به نتایجی بوده است که مکانیسم بازار تولید می‌کند، همچون درآمدها یا مطلوبیت‌های حاصل از بازارها. این نکته قابل اغماضی نیست... اما مورد فوری‌تر برای آزادی دادوستد بازار در اهمیت اساسی خود آن آزادی نهفته است. ما دلایل خوبی برای خرید و فروش، مبادله، و جستجو برای زندگی‌هایی که بر مبنای دادوستدها شکوفا می‌شوند داریم. نفی این آزادی به‌طور کلی خود یک نقیصهٔ اساسی در هر جامعه‌ای است. به رسمیت شناختن اساس این آزادی مقدم بر هر قضیه‌ای است که چه بتوانیم یا نتوانیم آن را ثابت کنیم تا براساس آن نشان دهیم که اوج نتایج بازارها بر حسب درآمدها و از این قبیل چه هستند».

4ـ1ـ5ـ رشد طبقه متوسط: دموکراسی با گسترش طبقه متوسط رابطه همبستگی بالایی دارد. از میان تمامی طبقات، طبقه متوسط بیشتر به دموکراسی و آزادی گرایش دارد. رشد طبقه متوسط منجر به دموکراسی می‌شود. گسترش شهرنشینی، گسترش سواد، گسترش آموزش عالی و توسعه وسایل ارتباطی نیز از پیش شرط‌های دموکراسی‌اند. توسعهٔ انجمن‌های متکثر مبتنی بر منافع، حامی دموکراسی باثبات است. دموکراسی نیازمند یک جامعه مدنی گسترده و قوی است که چون سپر محافظ شهروندان در مقابل قدرت خودکامه عمل نماید. از این‌رو رشد و گسترش نهادهای مدنی، گامی اساسی در فرایند دموکراتیزاسیون است.

4ـ2ـ وضعیت پیش شرط‌های دموکراسی در ایران چگونه است؟

4ـ2ـ1ـ در طول قرن بیستم در ایران دو کودتا صورت گرفته است اولی کودتای سوم اسفند **1299** رضاخان با حمایت انگلیس و دومی کودتای **28** مرداد **1332** علیه دکتر مصدق با حمایت آمریکا. از کودتای دوم تقریباً نیم قرن گذشته است. کودتای **1299** سید ضیا ـ رضاخان با حمایت گسترده روشنفکران ایرانی صورت گرفت و پشتیبانی نظری و عملی آنها را تا تحکیم دیکتاتوری رضاشاهی و تشکیل دولت مطلقه ملی درپی داشت. تجددخواهی

روشـنفکران ایـن دوره، رنـگ و بـوی شـدید ناسیونالیسـتی بـه خـود گرفـت کـه علـت آن البتـه احسـاس خطـر تجزیـه کشـور بـه دلیـل ضـعف حکومـت مرکـزی (قاجـار) بـود. آزادیخـواهی رنـگ باختـۀ دوران اولیـۀ انقـلاب مشـروطیت بـا ایـن نهضـت فکـری و سیاسـی جدیـد هـر چـه بیشـتر در سـایه قـرار گرفـت و تمرکزگرایـی، ناسیونالیسـم، اقتصـاد دولتـی و ارزشـهای جمـع گرایانـه غلبـه یافتند.

نهضـت ملـی کـردن صـنعت نفـت نیـز اساسـاً نهضـتی ناسیونالیسـتی و بیگانـه سـتیز بـود. اگـر مصـدق موفـق بـه عقـب رانـدن دربـار از دخالـت در امـور دولـت مـی‌شـد، شـاید امیـد بـه مشـروطه شـدن حکومـت پدیـد مـی‌آمـد. ولـی بـا کودتـای شـاه در سـال **1332** ایـن امیـد بربـاد رفـت. بـا اینکـه در طـول قـرن بیسـتم هیچگـاه کنتـرل نیروهـای نظـامی ـ انتظـامی ـ امنیتـی در اختیـار نیروهـای منتخـب مـردم نبـوده اسـت، ولـی در عـین حـال احتمـال کودتـای ارتـش و نیـروی انتظـامی وجـود نـدارد. یـک مشـکل اساسـی بـرای فراینـد دموکراسـی در ایـران آن اسـت کـه برخـی از فرمانـدهان سـپاه پاسـداران انقـلاب اسـلامی، بـه جـای پاسـداری از مرزهـای ملـی ایـران، نگـاه خـود را بـه مناقشـات سیاسـی داخلـی جنـاح‌هـا معطـوف کـرده و خـود را مکلـف مـی‌داننـد تـا بـا صـدور اطلاعیـه بـه نـام کـل سـپاه، علیـه جنـاحی کـه آراء اکثریـت مـردم را بـه‌دسـت آورده، موضـع گرفتـه و مـدعی مـی‌شـوند کـه نفوذیهـای دشـمن از طریـق قـوه مجریـه و قـوه مقننـه اهـداف دشـمن را تعقیـب مـی‌نماینـد: جریـان نفـوذی یـاد شـده بـا «یـارگیری از برخـی همسـنگران سـابق»، «در بدنـه حاکمیـت نیـز نفـوذ نمـوده» و «در حـوزه تفکـر سیاسـی و اجتمـاعی، گرایشـات شـدیدی بـه لائیسـیزم و سـکولاریزم یافتـه و نـه تنهـا بـه حـذف ولایـت فقیـه یـا تشـریفاتی کـردن و خـارج نمـودن آن از رده تصـمیم‌گیـری در حکومـت مـی‌اندیشـد بلکـه تحـت‌عنـوان ایـدئولوژی‌زدایـی همـه قـوای خـود را در مسـیر اسـلام‌زدایـی از حکومـت و ارزش‌سـتیزی در نهادهـای دولتـی و سیسـتم قانونگـذاری فعـال کـرده اسـت... و بـه‌دنبـال ادغـام اقتصـاد کشـور در اقتصـاد لیبرالـی و سـرمایه‌داری غـرب اسـت». ولـی چـه سـود از صـدور چنـین بیانیـه‌هـای سیاسـی، وقتـی بدنـه سـپاه دقیقـاً مطـابق بـا اکثریـت مـردم بـه همـان افـرادی در چنـد انتخابـات گذشـته رأی داده‌انـد، کـه در ایـن بیانیـه بـه شـدت مـورد حملـه قـرار گرفتـه‌انـد. وقتـی برخـی فرمانـدهان نمـی‌تواننـد افـراد تحـت امـر خـود را قـانع نماینـد، چگونـه مـی‌تواننـد امیـدوار بـه پیـروی جامعـه از فـرامین نظـامی در قالـب بیانیـه سیاسـی باشـند؟

4ــــ2ــــ نهادهـای مـدنی قدرتمنـد در کلیـه کشـورهای قدرتمنـد جهـان و سـازمانها و نهادهـای بـین‌المللـی از جنـبش اصـلاح‌طلبـی مـردم ایـران و فراینـد دموکراتیزاسـیون حمایـت مـی‌کننـد. لـذا خطـر عامـل کنتـرل خـارجی ضـددموکراتیک بـه هـیچ وجـه وجـود نـدارد. در حـال حاضـر هیچیـک

از دول قدرتمند غربی از اقتدارگرایان ایران حمایت نمی‌کنند. مسأله مهم عدم حمایت دول غربی از اقتدارگرایان است و نه حمایت آنان از اصلاح طلبان. اگر کسی به‌دنبال این سودای دست نیافتنی باشد که » دستی از غرب برون آید و کاری بکند » و به‌دنبال آن نظام دموکراتیک در ایران مستقر شود، راه فروبسته را دنبال می‌کند. چون اولاً نزد دول غربی، تامین منافع ملی برگسترش دموکراسی در جهان الویت دارد. ثانیاً نظام سیاسی هر کشوری متناسب با ظرفیت‌های درونی آن جامعه است. اگر زمینِ جامعه کویری باشد، بذرپاشی دول غربی منجربه نهال دموکراسی نخواهد شد.

در عین حال باید به این نکته توجه داشت که بر مبنای نظریه قوه محرکه، پیروزی و گسترش دموکراسی در هر کشوری باعث فشار رویدادهای بین‌المللی در جهت گسترش دموکراسی با توان بیشتری می‌شود. لذا کشورهایی که دیرتر از بقیه به کاروان دموکراسی می‌پیوندند، تحت فشار بسیار بیشتری برای پیوستن به موج دموکراتیزاسیون قرار می‌گیرند در طول موج سوم دموکراسی، ساختار گسترده‌ای از نهادها، انجمن‌ها، جنبش‌ها و سازمانها در سطح جهانی برای حمایت از بسط دموکراسی تأسیس گردیدند که گسترش و تقویت دموکراسی و حقوق بشر وظیفه آنها است.

4ـــ2ـــ3ـــ جنبش فراگیر اصلاح‌طلبی حکایت از آن دارد که اکثریت روشنفکران به‌دنبال دموکراسی و آزادی‌اند و خصوصاً برای اولین بار در تاریخ ایران اکثریت روشنفکران با گرایشات مختلف بر سر دموکراسی به‌عنوان هدف اصلی و تنها راه حل مشکلات کشور اجماع دارند. روشنفکران بر سر هزار و یک مساله با یکدیگر اختلاف دارند و این امری نیکو است. ولی خوشبختانه بر سر دموکراسی و آزادی، به‌عنوان پادزهر خودکامگی، وحدت نظر دارند. ممکن است آنان هیچگاه بر سر معضلات عمیق فکری به توافق نرسند، ولی توافق بر سر دموکراسی و آزادی، شرط لازم گذار به دموکراسی است.

4ـــ2ـــ4ـــ برخلاف سیاست آزادسازی اقتصادی دولت هنوز بر اقتصاد تسلط دارد. آزادسازی اقتصادی به معنای برداشتن موانعی است که دولت در مسیر فعالیت‌های آزادانهٔ بخش خصوصی ایجاد کرده است. این موانع از نوع اقتصادی (مالکیت جمعی و انحصارات)، اداری (دیوانسالاری دولتی)، حقوقی (قوانین دست و پا گیر) می‌تواند باشد. آزادسازی اقتصادی مستلزم ایجاد امنیت و به رسمیت شناختن حقوق مالکیت فردی خدشه‌ناپذیر است. دولت برای رسیدن به این هدف باید سیاست حفاظت از حقوق مالکیت فردی و آزادی

فعالیـت افـراد را دنبـال کنـد و ایـن کـار بـا خـروج دولـت از بـازار هـم بـه‌عنـوان تولیدکننـده و هـم بـه‌عنـوان کنتـرل‌کننـده میسـر مـی‌شـود. اولـین مشـکل در ایـن راه اصـل 44 قـانون اساسـی اسـت. مطـابق ایـن اصـل فعالیـت‌هـای اصـلی اقتصـادی در انحصـار دولـت قـرار دارد. «بخـش دولتـی شـامل کلیـه صـنایع بـزرگ، صـنایع مـادر، بازرگـانی خـارجی، معـادن بـزرگ، بانکـداری، بیمـه، تـأمین نیـرو، سـدها و شـبکه‌هـای بـزرگ آبرسـانی، رادیـو و تلویزیـون، پسـت و تلگـراف و تلفـن، هواپیمـایی، کشـتیرانی، راه و راه آهـن و ماننـد اینهاسـت کـه بـه صـورت مالکیـت عمـومی و در اختیـار دولـت اسـت». ایـن اصـل بـه اضـافه قـانون کـار و تـامین اجتمـاعی اجبـاری دولتـی، امکـان فعالیـت بخـش خصوصـی را بسـیار محـدود کـرده اسـت. در عـین حـال اقتصـاد ایـران پروسـهٔ گـذار از اقتصـاد دولتـی بـه اقتصـاد بـازار را طـی مـی‌کنـد. البتـه آزادسـازی بـا سـرعت بـالا و در زمـان کوتـاه (شـوک‌درمـانی)، بحـران‌هـای عدیـده‌ای بـه‌دنبـال خواهـد داشـت. درسـت اسـت کـه 13 سـال سیاسـت آزادسـازی اقتصـادی، در سـطح شـعار بـاقی مانـده و دسـتاورد چنـدانی نداشـته اسـت ولـی دولـت نـاگزیر بـه پـذیرش ایـن امـر اسـت و بـدین ترتیـب حـوزه مسـتقل از دولـت حـداقل در عرصـهٔ اقتصـادی شـکل خواهـد گرفـت. سـاختار دولتـی اقتصـاد ایـران بـه ویـژه بـا وجـود درآمـدهای نفتـی، هـر دولتـی را بـا هـر شـکل سـازمانی بـه فعـال مایشـاء سیاسـی ـ اقتصـادی تبـدیل مـی‌کنـد. مهـم‌تـرین تکیـه گـاه اقتـدارگرایی و حکومـت اراده خـاص، اقتصـاد دولتـی اسـت. آزادسـازی اقتصـادی و غیردولتـی کـردن نظـام اقتصـادی شـرط لازم بـرای حرکـت بـه سـوی یـک نظـام سیاسـی آزاد اسـت.

آنچـه روشـنفکران ایرانـی اغلـب مـورد غفلـت قـرار داده‌انـد همـین مسـئله آزادی اقتصـادی و اهمیـت آن اسـت. در دنیـای مـدرن دولـت خـادم مـردم و مـردم صـاحبان حـق‌انـد زیـرا مـردم نسـبت بـه دولـت اسـتقلال اقتصـادی دارنـد و دولـت از ایـن لحـاظ وابسـته بـه مـردم اسـت. دولـت در برابـر مالیـاتی کـه از مـردم مـی‌گیـرد و هزینـه‌هـایی کـه از قبـل آن انجـام مـی‌دهـد بایـد پاسـخگوی مـردم باشـد. امـا اگـر ایـن رابطـه میـان مـردم و دولـت معکـوس شـود و مـردم مسـتخدم دولـت تلقـی شـوند (هماننـد اقتصـادهای دولتـی) ایـن مـردم خواهنـد بـود کـه بایـد در برابـر دولـت پاسـخگو باشـند! پـس بـرای نیـل بـه آزادی بایـد دولـت را از لحـاظ اقتصـادی بـه مـردم وابسـته کـرد و دولـت مسـتخدم را جـایگزین دولـت کارفرمـا نمـود. بـرای رسـیدن بـه ایـن هـدف تنهـا یـک راه وجـود دارد و آن اقتصـاد آزاد رقـابتی اسـت. در صـورتی کـه شـکل سـازمانی حکومـت تغییـر کنـد امـا اقتصـاد همچنـان دولتـی بـاقی بمانـد، اقتـدارگرایی همچنـان بـه حیـات خـود ادامـه خواهـد داد. تـا زمـانی کـه مالکیـت رانـت نفـت در دسـت دولـت اسـت دولـت کارفرمـا بـاقی مـی‌مانـد و توزیـع‌کننـده رانـت. بنـابراین یکـی از پـیش‌شـرطهای مهـم ایـن کـه واقعـاً بـه سـوی آزادی اقتصـادی و سـپس آزادی

حرکت کنیم این است که به نوعی نقش نفت عوض شود. یعنی یا مثل آمریکا انحصار نفت از دست دولت خارج شود و یا درآمد نفت یکسان توزیع شود بین کل افراد ولی دولت مالیاتها را جدی بگیرد. چرا که نفت هر گونه که خرج شود (با نیک‌اندیشی، بداندیشی، برنامه و بی‌برنامه، کارآمد و غیرکارآمد و...) نوعی بسط به دولت و مداخله در اقتصاد به همراه دارد. بنابراین این گیر تاریخی اصولاً اجازه نمی‌دهد نقش دولت کم شود و به سوی اقتصاد بازار حرکت کنیم.

برای نیل به نظام‌های حکومتی آزاد باید از مبانی و زیر ساخت‌های آزادی آغاز کرد. بنیاد دموکراسی‌های مدرن و آزاد، نظام اقتصادی آزاد (بازار رقابتی) است که خود مبتنی بر حقوق و آزادیهای فردی (حقوق بشر) است. مانیفست روشنفکران اگر ناظر بر این رویکرد نباشد، ره به جایی نخواهد برد. نظام سیاسی مدرن و آزاد حول محور حقوق و آزادیهای فردی (حقوق بشر) و اقتصاد بازار رقابتی شکل گرفته و کل یکپارچه‌ای را تشکیل داده است. اقتصاد آزاد باید به یکی از اصلی‌ترین مطالبات جنبش جمهوری‌خواهی تبدیل شود تا راهگشای حوزه مستقل از دولت (جامعه مدنی) شود. بسیاری از دموکراسی‌خواهان ایران با اقتصاد بازار مشکل دارند و لذا از «سوسیال دموکراسی» دفاع می‌کنند. دموکراسی اصولاً با منشأ قدرت سروکار دارد و لیبرالیسم با توزیع قدرت و سوسیالیسم با توزیع ثروت. لیبرال دموکراسی از نوع آمریکا که بشدت در برابر مداخلهٔ دولت ـ ولو به سود طبقهٔ ضعیف ـ مقاومت می‌کند، با سوسیال دموکراسی از نوع اسکاندیناوی که رفاه گستری را ولو به بهای مالیاتهای سنگین و مداخله دولت در امر بهداشت و درمان و آموزش و پرورش و بیمه‌های اجتماعی مختلف و غیره و غیره ضروری می‌داند؛ تفاوت‌های عمده‌ای دارند. منشأ هر دو یکی است ـ رأی مردم و قبول اقتصاد بازار. ولی توزیع قدرت، اختیارات شهروندان و حدود دخالت دولت در این دو نوع دموکراسی تا حدودی تفاوت دارد. اکثر روشنفکران ایرانی به سنت چپ وابسته‌اند و عدالت اجتماعی (عدالت توزیعی) را وحی مُنزل می‌دانند. تنها دلیل مخالفت آنان با لیبرال دموکراسی، مسأله »توزیع ثروت» است. ولی باید به این نکته توجه داشت که تمامی نظام‌های سوسیال دموکراسی اروپایی، متکی و مبتنی بر اقتصاد بازارند. کارل پوپر یکی از لیبرال‌هایی است که بشدت نسبت به نابرابریهای اقتصادی فقر و فلاکت اکثریت مردم و قدرت سیاسی ثروتمندان حساس بود و لذا از نوعی »مداخله‌گری» دولت حمایت می‌کرد. اما همو در *جستجوی ناتمام* می‌نویسد: «اگر پیوند سوسیالیسم و آزادی فردی ممکن بود، هنوز هم سوسیالیست بودم. زیرا هیچ چیزی بهتر از آن نیست که انسان زندگی کوچک ساده و آزادی در یک جامعه برابر داشته باشد. زمان لازم بود تا من دریابم

که آنچه می‌خواستم رؤیای زیبایی بیش نیست و آزادی مهمتر از تساوی است و هر نوع کوششی جهت استقرار تساوی، آزادی را به خطر می‌افکند و با قربانی کردن آزادی حتی نمی‌توان آن را در میان کسانی که خواستار تساوی هستند برقرار کرد».

ولی رویکرد دِوُرکین متفاوت از بسیاری از لیبرالهاست. او می‌گوید: «هدف من رد این فرض است که این آزادیهای اساسی متعارفی که ما نامشان را حقوق گذاشته‌ایم از بنیاد با برابری تعارض دارند. به نظر من، حقوق فردی به شرطی بالاترین معنا را پیدا می‌کنند که وجودشان برای هر نظریهٔ قابل دفاعی دربارهٔ برابری، ضرورتی داشته شود. من می‌خواهم چارچوب همیشگی بحث را تغییر بدهم و هر وقت کسی مدعی حق آزادی فردی شد، به جای اینکه سئوال کنم: «برای احترام کافی به این حق، تا چه حد باید از برابری صرف نظر کنیم؟» بپرسم: «آیا وجود این حق برای حفظ برابری ضروری است؟» می‌خواهم این اتهام را رد کنم که می‌گویند لیبرالیسم به قیمت فدا کردن بهزیستی و رفاه پایینترین قشر جامعه از فرد حمایت می‌کند... من سعی کرده‌ام استدلال کنم که برابری اقتصادی و آزادیهای فردی متعارف هر دو از تصور بنیادی برابری به معنای استقلال سرچشمه می‌گیرند و، بنابراین، برابری، نیروی محرک و موتور لیبرالیسم است و هر دفاعی از لیبرالیسم به منزلهٔ دفاع از برابری است ».

4ـــ2ـــ5ـــ در طول دو دهه گذشته فرآیند مهاجرت به شهرها به شدت گسترش یافته و اینک تقریباً **65** درصد جمعیت کشور شهرنشین‌اند. رشد با سوادی، آموزش متوسطه و آموزش عالی و خصوصاً رشد طبقه متوسط، زمینه‌های مساعدی را برای دموکراسی‌خواهی فراهم آورده است. توسعه وسایل ارتباطی (رادیو، تلویزیون، تلفن، تلفن همراه، فاکس، ماهواره، اینترنت)، کنترل و سانسور را بسیار دشوار و کم اثر کرده است. بگمان آنتونی گیدنز، جهانی شدن یکی از تحولات ساختاری ای است که »انتقال دموکراتیک کاملاً سریع» را امکانپذیر می‌سازد. فرایند یکپارچگی جهانی فضایی آفریده که مخفی کردن هیچ چیز در آن امکان‌پذیر نیست. اینک همه چیز رویت‌پذیر شده است و تلاش برای کنترل اطلاعات امری بسیار دشوار و ناممکن است: «نظم اطلاعاتی باز، به وضوح جامعه را دموکراتیزه می‌کند؛ زیرا هر چه اطلاعات بیشتری به‌دست آورید، بیشتر می‌توانید آن را در جامعه به‌کار گیرید» سیستم جهانی ارتباطات توانایی دولتها را برای پنهان کردن اقداماتشان از جمله اقدامات ناقض حقوق بشر از چشم تیزبین مردم کاهش می‌دهد و همین در معرض دید بودن می‌تواند منجر به تغییر سیاست‌های دولت مربوطه شود. از این گذشته اطلاعات ارائه شده

توسط صنعت جهانی ارتباطات می‌تواند منجر به اعمال فشار بین‌المللی یا حتی اقدام جهانی به وسیلهٔ کشورهای دیگر بر ضد کشور خاطی شود.

البته وضعیت ما، از نظر آزادی اطلاعات و تکنولوژی ارتباطی، با کشورهای همجوار قابل مقایسه نیست. در ترکیه چاپ کتاب و روزنامه نیاز به مجوز ندارد. هم اکنون **1056** کانال رادیویی خصوصی و **280** کانال تلویزیونی خصوصی در آن کشور فعالیت دارند. استفاده از اینترنت و ماهواره آزاد است. در ترکیه به ازای هر هزار نفر **309** دستگاه تلویزیون، **224** خط تلفن، **13** تلفن همراه، **1/6** دستگاه فاکس و **13/8** دستگاه رایانه شخصی (**pc**) وجود دارد. تعداد خطوط ارتباط با اینترنت **3/6** به ازای هر ده هزار نفر جمعیت است. بیش از **400** روزنامه با مجموع تیراژی حدود **7** میلیون نسخه چاپ می‌شوند. (تعداد زیادی هفته نامه و ماهنامه وجود دارد که تیراژ آنها در این محاسبه وجود ندارد). ترکیه یکی از کشورهای توریستی است. تنها از **1994** تا **1995** تعداد گردشگران یک میلیون نفر افزایش یافت و به **7/7** میلیون نفر رسید. در سال **1995** تنها از آلمان حدود **2/6** میلیون نفر به ترکیه سفر کردند. به عبارت دیگر از هر **40** نفر جمعیت آلمان یک نفر در سال **1995** به ترکیه سفر نمود. درآمد این کشور از بخش توریست در سال **2000** به **7** میلیارد و **600** میلیون دلار و در سال **2001** به **8** میلیارد و **900** میلیون دلار رسید. براساس آمار دولتی ترکیه در شش ماه اول سال **2002** تعداد گردشگران خارجی ترکیه با **4/7** درصد افزایش نسبت به مدت مشابه سال قبل به **5** میلیون و **39** هزار و **838** نفر رسید. این درآمد نشانگر آن است که مردم ترکیه در چه سطحی با شهروندان دیگر کشورها ارتباط داشته‌اند. اینکه در عرض یک سال حدود ده میلیون نفر خارجی، با سبک‌های مختلف زندگی و آرا و افکار متفاوت و متعارض، از یک کشور دیدن نمایند، باید حداقلی از تساهل و تسامح و رواداری در میان شهروندان آن کشور وجود داشته باشد، که بدون آن این امر ناممکن می‌باشد. اگر سالانه پنج میلیون گردشگر خارجی به ایران سفر کنند، چه پیامدهایی به بار خواهد آورد. ما صنعت گردشگری را تعطیل کرده‌ایم، چرا که مثل ماهواره و اینترنت از پیامدهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آن می‌هراسیم. در جنبشهای مذهبی، سیاسی یا کمونی کوشش می‌شود تا با جداسازی اعضاء در مکانی مجزا، مانند صومعه، اعضا را از همه تأثیرات »منحرف‌کننده»، «ایمان بر باد دهنده» یا «دنیایی» دور نگهدارند. ما نیز از طریق مبارزه با ماهواره، اینترنت و گردشگری ؛ می‌خواهیم کشور را به یک صومعه تبدیل کنیم. اما چه سود از چنین اقداماتی، وقتی اقتدارگرایان خود مدعی‌اند که نفوذیها، بدعتگزاران و تجدید نظر طلبان برخی از قوای مهم کشور را به کنترل در آورده‌اند.

پـــروژۀ ایجـــاد «جامعـــه بســـته» هـــیچ دســـتاوردی نداشـــته و دشـــمن اذهـــان کثیـــری را بـــه تســـخیر فرهنـــگ خـــود در آورده اســـت. گشـــودن آگاهانـــۀ درب‌هـــا و پنجـــره‌هـــا و تأســـیس حکومـــت دموکراتیک متکی و مبتنی بر «جامعه باز» گره‌گشای مشکلات ما است.

فصل پنجم

روش‌های رسیدن به غایات (تاکتیک‌ها)

تعیین استراتژی از طریق گفت و گوی آزاد و رسیدن به توافق بر سر آن، امری ضروری و نیکو است. ولی هر استراتژی، تاکتیک‌های متناسب با خود را طلب می‌کند. راهبرد، مستلزم انتخاب اهداف و جستجوی مناسب‌ترین ابزار و وسایل جهت رسیدن به آن اهداف در زمینه‌ای خاص و در لحظه‌ای خاص از زمان است. راهبردهای مناسب با توجه به عامل زمان، تغییر می‌کنند. کنش راهبردی، عبارت است از تعامل کنشگرانِ صاحب اراده و آگاه ولی در عین حال محاط شده توسط ساختار، و زمینه‌های از پیش شکل گرفته‌ای (ساختارمند شده) که آنها در آن ساکن‌اند. در عین حال کنشگران قادر به تغییر ساختارهای متصلب از طریق کنش‌هایشان هستند. در نظر آقای حجاریان استراتژی به معنی »طرحی نو در انداختن برای تغییر ساختاری» است. در این معنا مشروطه خواهی و جمهوری خواهی دو استراتژی مختلف اند. اما از منظر دیگری در یک استراتژی باید روشن نمود که فرآیند رسیدن به هدف چگونه است و از کجا باید آغاز کرد؟ بر چه چیزهایی باید تکیه کرد؟ اصول راهنما چه باید باشد؟ در هر استراتژی باید به این پرسش‌ها پاسخ داده شود که مثلاً با ساختار حقوقی و عملی رژیم سیاسی چه باید کرد و چگونه باید این کارها را به سرانجام رساند؟ این کار با اتکا به کدام نیروهای اجتماعی بالفعل و کدام ظرفیت‌ها و مقدورات تشکیلاتی ممکن می‌شود؟ رسانه‌های پیوند دهنده آن نیروی اجتماعی و کانون سیاسی متشکل چیست؟ آرایش این نیروها در مقابل نیروهای مخالف آن چگونه است؟ اقدامات محتمل طرف مقابل چیست و در مقابل آنها چه می‌توان کرد؟ فرصتها و تهدیدهایی که از ناحیه عوامل بین‌المللی و فرامرزی وجود دارد چیست؟ ابزار و مراحل ایجاد تغییر چیست؟ اصول راهنمای عملی و اخلاقی حرکت چیست؟ و...

باید از تاریخ بشریت درس آموخت. قرار نیست اگر انسان مدرن با دو پا راه می‌رود و از عقل برای فکر کردن استفاده می‌کند، ما با سر خود راه برویم و قوهٔ عاقله را تعطیل نماییم. دنیای جدید را آدمیان با عقل و درایت و سعی و کوشش و مجاهدهٔ فراوان بنا نهاده‌اند. آرمانها برای آنکه واقعیت را به شکل و صورت خود درآورند، به مجموعه اقدامات انسانهای آزادیخواهی نیاز دارند تا نشان دهند دلبستگی شان به ارزشهای انسانی از عمق وجودشان

مـی‌جوشـد. آنـان کـه لاف عشـق مـی‌زننـد و از یارگلـه مـی‌کننـد، انصـافاً «مسـتحق هجراننـد».

5ــ اگـر فـردی، مـردم‌سـالاری (دموکراسـی= جمهـوری تمـام‌عیـار) را بـه عنـوان هـدف برگزینـد، بـرای رسـیدن بـه دموکراسـی و ایجـاد نظـام جمهـوری بایـد عقلانیـت را بـه کـار گیـرد. عقلانیـت، بـه تعبیـر مـاکس وبـر، دو سـطح دارد:

5ــ1ــ عقلانیـت نظـری: تناسـب دلیـل و مـدعا.

در سـطح نظـری بایـد دلایـل متناسـب بـا ایـن مـدعا ارائـه شـود کـه جمهـوری نسـبت بـه تمـام بـدیل‌هـای آن ارجـح اسـت. سـه نـوع دلیـل (سـلبی، ایجـابی و تـاریخی) بـرای ایـن مـدعا ارائـه شـده اسـت.

5ــ1ــ1ــ دلیـل سـلبی: دموکراسـی نظـامی اسـت کـه در آن مـی‌تـوان حاکمـان را بـدون توسـل بـه خشـونت (بـه روشـهای مسـالمت‌آمیـز) برکنـار کـرد. ایـن نظـام نسـبت بـه تمـامی نظـام‌هـای بـدیل، آفـات و رذایـل کمتـری دارد. دموکراسـی روشـی اسـت معـین بـرای رسـیدن بـه نتـایج نـامعین.

5ــ1ــ2ــ دلیـل ایجـابی: دموکراسـی در مقایسـه بـا هـر نظـام بـدیل غیـرآن، دسـت کـم یـازده مزیـت دارد: 1) اجتنـاب از خودکـامگی 2)تضـمین حقـوق بشـر و شـهروندی 3) تـأمین آزادی‌هـای فـردی و عمـومی 4) تعیـین سرنوشـت خـود 5) خـود مختـاری اخلاقـی 6) تحـول انسـانی 7) حراسـت از منـافع شخصـی اولیـه 8) برابـری سیاسـی 9) صـلح‌جـویی (دموکراسـی‌هـا بـا یکـدیگر نمـی‌جنگنـد، بـرخلاف رژیـم‌هـای اقتـدارگرا و ایـدئولوژیک کـه بـه دلیـل ادعـای در انحصـار داشـتن حقیقـت بـا یکـدیگر مـی‌جنگنـد) 10) رونـق اقتصـادی 11)نهادهـای لیبـرال دموکراسـی بـه بهتـرین نحـو نـه فقـط یـک یـا معـدودی از خیرهـا، بلکـه وسـیعترین طیـف ممکـن خیرهـا را در خـود جـای مـی‌دهنـد.

5ــ1ــ3ــ دلیـل تـاریخی: بنـابر نظـر برخـی جمهـوری خواهـان وقتـی ایـن نظـام را از نظـر دسـتاوردهای تـاریخی بـا دیگـر نظامـات سیاسـی مقایسـه مـی‌کنـیم، ایـن نظـام و فقـط ایـن نظـام اسـت کـه در حـال حاضـر یـک دسـتور کارسیاسـی جـدی در پاسـخ بـه ایـن سـؤال ارائـه مـی‌دهـد کـه چگونـه یـک اجتمـاع انسـانی مفـروض مـی‌توانـد امـروزه بـه یـک درجـۀ مطلـوب امنیـت، رفـاه و فرصـت بـرای یـک زنـدگی نسـبتاً بـی‌آزار در پنـاه قـدرت حاکمـان امیـدوار باشـد. جمهـوری محیطـی امـن و مرفـه در یـک جامعـۀ تجـاری شـدۀ درون یـک اقتصـاد پویـای جهـانی فـراهم مـی‌آورد تـا شـهروندان هـر طـور کـه دلخـواه‌شـان اسـت زنـدگانی خـود را بـه سـر برنـد. جامعـه متکـی بـر اقتصـاد آزاد رقـابتی دارای ظرفیتـی اسـت کـه مـی‌توانـد بـه افـراد بسـیاری سـود برسـاند. ایـن ظرفیـت بـه قصـد و یـا هـوش صـاحبان قـدرت سیاسـی ربطـی نـدارد، بلکـه دلیـل موفقیـت ایـن نظـام، محـدود بـودن قابـل ملاحظـه دخالـت آن در یـک حیطـۀ خـاص زنـدگی بـوده اسـت: حـوزۀ تولیـد و

توزیـع اقتصـاد داخلـی و بـازار جهـانی. ایـن نظـام سـبک‌هـای مختلـف زنـدگی را مجـاز داشـته اسـت و شـکل واحـدی از زنـدگی و مـدل خاصـی از سـعادت را بـه شـهروندان تحمیـل نمـی‌کنـد.

5ـــ2ـــ عقلانیـــت عملـــی: تناســب وســایل و اهــداف.

در سـطح عملـی بایـد وسـایل و روش‌هـای ضـروری رسـیدن بـه دموکراسـی را برگزیـد. دموکراسـی نیازمنـد مقامـات منتخـب، انتخابـات آزاد و منصـفانه و ادواری، آزادی اندیشـه و بیـان و رفتـار، منـابع بـدیل اطـلاع رسـانی، تشـکیلات مسـتقل (احـزاب و انجمـن‌هـا) و حـق مشـارکت تمـامی شـهروندان در نهادهـای سیاسـی اسـت. ولـی بـه طـور طبیعـی »نـابرده رنـج گـنج میسـر نمـی‌شـود» و دموکراسـی را مفـت و مجـانی بـه فـرد یـا ملتـی اهـدا نمـی‌کننـد. حاکمـان اقتـدارگرا بـه هـیچ وجـه حاضـر بـه توزیـع قـدرت خـود بـا دیگـران و قبـول حـق حاکمیـت مـردم نیسـتند. بـا تکـرار سـخنان کلیشـه‌ای، کلـی و مبهمـی چـون اصـلاحات خـوب اسـت، اصـلاحات بازگشـت‌ناپـذیر اسـت، وفـاق ملـی خـوب اسـت، دیکتـاتوری بـد اسـت و... نمـی‌تـوان بـه مـردم سـالاری دسـت یافـت. چـه کسـی بـا ایـن کلیـات مخالفـت خواهـد کـرد. تـا وقتـی گفتـه مـی‌شـود ظلـم بـد اسـت، هـیچ کـس ناراحـت نخواهـد شـد، ولـی بـه محـض اینکـه گفتـه شـود فـلان نظـام سیاسـی ظالمانـه اسـت و فـلان فرمـانروا فـردی خودکامـه اسـت، نهادهـا و نیروهـای مـانع اصـلاحات سـاختاری اینانـد، مشـکل آغـاز مـی‌شـود. «تحلیـل مشـخص از وضـعیت مشـخص» تـوأم بـا ریسـک اسـت. و همـین شـجاعت مـدنی اسـت کـه راهگشـای مقصـود اسـت. لـذا بـرای گـذار بـه دموکراسـی بایـد ریسـک کـرد و «هزینـه» لازم آن را پرداخـت. مگـر «ریسـک» یکـی از اوصـاف جوامـع جدیـد، بـه گفتـهٔ آنتـونی گیـدنز و الـریش بِـک، نیسـت و آنـان جامعـه بـیم زده (risk society) را خصوصـیت مدرنیتـه متـأخر نمـی‌داننـد؟ فضـای جهـان معاصـر را بـیم (risk) و خطـر (danger) احاطـه کـرده اسـت. وقتـی مـا ریسـک بسـیاری از امـور را مـی‌پـذیریم امـا حاضـر بـه ریسـک کـردن بـرای بـه دسـت آوردن دموکراسـی نیسـتم، دموکراسـی در میـان مـا چـه جایگـاهی دارد؟

5ـــ2ـــ1ـــ نافرمـانی مـدنی: وقتـی در چـارچوب قـوانین در آغـوش گـرفتن معشـوق دموکراسـی (جمهـوری) نـاممکن باشـد، راهـی جـز «نافرمـانی مـدنی» بـاقی نخواهـد مانـد. وقتـی قـوانین و سیاسـت‌هـا عادلانـه نباشـند، آدمیـان، قـوانین و سیاسـت‌هـا را اخلاقـی ندانـند و از آن بـدتر قـوانین و سیاسـت‌هـا را نابخردانـه و خطرنـاک بیابنـد، هـیچ روشـی جـز نافرمـانی مـدنی نمـی‌توانـد راه بـه روی عـدالت و اخـلاق و عقلانیـت بگشـاید.

مقتضـای طبیعـی عقلانیـت عملـی تناسـب روش‌هـا و اهـداف اسـت. ایـن نکتـه بـدیهی اسـت کـه از هـر راهـی بـه هـر نتیجـه‌ای نمـی‌تـوان رسـید. در عـالم طبیعـت و عرصـه اجتمـاع راه‌هـای خاصـی بـرای رسـیدن بـه اهـداف تعبیـه شـده اسـت. میـوه محصـول زمـین مناسـب، بـذر، آبیـاری و آفتـاب اسـت.

درآمد، محصول کار و سرمایه گذاری است. هزینه اقتصادی ـ سیاسی خرید هواپیما آمریکایی با روسی یکسان نیست. دموکراسی هم قیمتی دارد که بدون پرداخت آن به دست نمی‌آید. این امر بدان معنا نمی‌باشد که دموکراسی کالایی خریدنی است که باید با پرداخت قیمت مناسب آن را وارد کرد. اگر مجبور باشیم از تعابیر اقتصادی استفاده نماییم، بهتر است گفته شود دموکراسی تولید کردنی است. ولی در اینصورت هم، تولید بدون هزینه امکان ندارد. به صرف تحق۷ق پیش شرط‌های وجودی دموکراسی، دموکراسی متولد نخواهد شد. ممکن است یک نظام توتالیتر یا شبه توتالیتر از تاسیس نظام دموکراتیک ممانعت به عمل آورد. لذا به شجاعت، جسارت و پرداخت هزینه هم نیاز است. به تعبیر درست‌تر یکی از پیش شرط‌های ظهور دموکراسی وجود آدمیان شجاع و مبارزی است که در این راه حاضر به فداکاری و پرداخت هزینه باشند. ماندلا، واتسلاو هاول، دوبچک و... در عمل نشان دادند که واقعاً مردم‌سالاری برای آنها مهم است. دموکراسی را در جوامع اقتدارگرا برج عاج نشینان پیش نمی‌برند، «اتون سان سوکی»ها هستند که با پرداخت هزینه در مقابل اقتدارگرایان می‌ایستند و قوانین ناعادلانه شان را نقض می‌کنند. نافرمانی مدنی عملی مسالمت‌آمیز (غیر خشونت‌آمیز)، ولی هزینه بردار است. دموکراسیِ بدون هزینه، آرمانی خیالی و سودایی ناممکن است. جنبش آزادیخواهی می‌تواند بدون خشونت به جمهوری تمام‌عیار دست یابد ولی نمی‌تواند بدون هزینه آن را به دست آورد. در هر صورت باید از یک انقلاب خشونت بار گریخت. تحریم انتخابات، یک نمونه از فعالیت‌های مسالمت‌آمیز است. وقتی شرکت در انتخابات نه تنها هیچ دستاورد مثبتی درپی ندارد، بلکه اقتدارگرایان آن را رأی به معشوق خود جلوه می‌دهند، تحریم انتخابات عملی عقلایی است که به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز نارضایتی مردم را به نمایش می‌گذارد. تحریم انتخابات برای مردم هیچ هزینه‌ای درپی ندارد، ولی ممکن است برای گروه‌ها و افرادی که رسماً و به طور علنی انتخابات را تحریم و مردم را تشویق به عدم شرکت در انتخابات می‌کنند، هزینه‌هایی داشته باشد. لذا تا برگزاری رفراندوم، در هیچ انتخاباتی نباید شرکت کرد. تحریم کلیه انتخابات بعدی، تا برگزاری رفراندوم، یکی از تاکتیک‌های بسیار مؤثر برای رسیدن به جمهوری تمام عیار است. تحریم فقط محدود به عدم رأی دادن نمی‌شود. بلکه عدم کاندیداتوری هم لازمهٔ تحریم انتخابات است. هیچ عمل سیاسی اعتراض‌آمیزی، مسالمت جویانه‌تر از تحریم انتخابات نیست. (تحریم انتخابات، نافرمانی مدنی نیست. چرا که هیچ قانونی همگان را مکلف به شرکت در انتخابات نمی‌کند تا در اثر عدم شرکت، آن قانون نقض شود. ولی استفاده از ماهواره یک نمونه کاملاً مسالمت‌آمیز از نافرمانی مدنی است. تحریم دادگاه‌ها و

عـدم توجـه بـه احضـارهای قـوه قضـاییه، یـک نـوع نافرمـانی مـدنی مسـالمت‌آمیـز و هزینـه دار اسـت. چـرا کـه نـرفتن، متضـمن بازداشـت اسـت. ولـی پرسـش ایـن اسـت کـه قـوه قضـاییه چـه تعـداد را مـی‌توانـد در عمـل بازداشـت نمایـد؟ مگـر بازداشـتها بـرای آنهـا هزینـه بیشـتری نـدارد؟ بـه همـین دلیـل در یـک سـال اخیـر تقریبـاً کسـی را بازداشـت نکـرده‌انـد. بـا اینکـه افـراد زیـادی محکـوم بـه حکـم قطعـی شـده‌انـد، ولـی قـوهٔ قضـائیه آنهـا را راهـی زنـدان نکـرده اسـت. چـرا کـه هزینـه ایـن کـار بـرای نظـام بسـیار سـنگین اسـت. آنهـا حکـم را بـالای سـرفرد نگـاه مـی‌دارنـد تـا او بـه دلیـل تـرس از زنـدان سـکوت پیشـه کنـد و محافظـه‌کـاران بـدون پرداخـت هزینـه، بـه هـدف خـود کـه ایجـاد رعـب و وحشـت اسـت، دسـت یابنـد. امکـان و تـوان بازداشـت دویسـت ـ سیصـد نفـر وجـود نـدارد.)

5ـــ2ـــ2ـــ چـه کسـی مـی‌توانـد نافرمـانی مـدنی پیشـه نمایـد؟ یـک جبهـهٔ وسـیع کـه یـک سـر آن در حاکمیـت مسـئولیت‌هـای مهـم دارد و سـر دیگـر آن بـه طـور کلـی از حقـوق سیاسـی محـروم اسـت، نمـی‌توانـد اقـدام بـه نافرمـانی مـدنی کنـد.

بخـش اصـلاح طلـب حاکمیـت نمـی‌توانـد دسـت بـه نافرمـانی مـدنی بزنـد. آنـان نـه تنهـا چارچوبهـای قـانونی فعلـی را پذیرفتـه‌انـد، بلکـه در همـان چـارچوب اهـداف و مطالبـات حـداقلی را دنبـال مـی‌کننـد. مـی‌گوینـد تمـامی شـرایط و ایـرادات شـورای نگهبـان را مـی‌پذیرنـد، تـا مطالبـات حـداقلی بـه تصـویب برسـد. لـذا از طریـق بخـش اصـلاح طلـب حاکمیـت نمـی‌تـوان بـه جمهـوری تمـام عیـار دسـت یافـت. پـروژه خـروج از حاکمیـت نیـز دسـت نیـافتنی اسـت. چـرا کـه اولاً اکثریـت اصـلاح طلبـان حـاکم آن را قبـول ندارنـد. ثانیـاً آنهـا کـه آن را قبـول دارنـد، آن را موکـول بـه «وقـت»اش مـی‌کننـد. ولـی ایـن «وقـت» یـا زمـان هیچگـاه از راه نمـی‌رسـد. زیـرا بـرای آن معیارهـای «پیشـینی» روشـنی معـی۷ن نمـی‌کننـد تـا خـود را بـا ریسـکی کـه منجـر بـه از دسـت دادن قـدرت مـی‌شـود مواجـه ننماینـد. لـذا تـا پایـان دورهٔ قـانونی، هیچیـک از اصـلاح‌طلبـان در اعتـراض بـه اصـلاح‌ناپـذیری نظـام، حاکمیـت را تـرک نخواهـد کـرد. سـهل اسـت بسـیاری از هـم اکنـون بـه گونـه‌ای سـخن مـی‌گوینـد تـا صـلاحیت آنهـا در دور آینـده توسـط شـورای نگهبـان تأییـد شـود. اگـر خـروج از حاکمیـت صـرفاً یـک تهدیـد بـرای ترسـاندن رقیـب باشـد، ایـن تهدیـد کـارایی خـود را از دسـت داده اسـت.

بـرای رسـیدن بـه هـدف راهـی جـز ایـن وجـود نـدارد کـه جنـبش جمهـوری خـواهی سرنوشـت خـود را بـه بخـش اصـلاح طلـب حاکمیـت گـره نزنـد و راه خـود را مسـتقل از آنهـا در پـیش گیـرد و بـه سـوی هـدف اصـلی (جمهـوری تمـام عیـار) گـام بـردارد. روش و راهـی کـه بخـش اصـلاح طلـب حاکمیـت برگزیـده، تنهـا نتیجـه‌ای کـه دارد ایـن اسـت کـه اصـلاحات سـاختاری، بوسـیله آنـان، نـاممکن اسـت و لـذا نمـی‌تـوان بـه آنهـا امیـد بسـت. تنهـا راه ممکـن، اسـتقلال جنـبش جمهـوری

خـــواهی از بخـــش اصـــلاح طلـــب حاکمیـــت اســـت. (آزادیخواهـــانِ جمهـــوری خـــواه، متحـــد شـــوید، شـــعار اصـــــــــــــــــلاح‌طلبـــــــــــــــان واقعـــــــــــــــــــی اســـــــــــــــــت).

ائـــتلاف گروههـــای مخـــالف، شـــرط لازم گـــذار از اقتـــدارگرایی بـــه دموکراســـی اســـت. ابتـــدا بایـــد گـــروه‌هـــای مخـــالف خـــارج از حکومـــت یـــک ائـــتلاف گســـترده تشـــکیل دهنـــد، آنگـــاه ایـــن ائـــتلاف در صـــورت تمایـــل اصـــلاح طلبـــان حکومـــت بـــه همکـــاری، مـــی‌تواننـــد بـــا آنهـــا مـــذاکره نماینـــد، نـــه اینکـــه از ابتـــدا سرنوشـــت جمهـــوری خـــواهی را بـــه آنهـــا بســـپارند، هـــیچ کـــاری نکننـــد و منتظـــر بماننـــد تـــا آنهـــا گـــره از کـــار فروبســـتهٔ مـــا بگشـــایند. در کشـــورهایی کـــه گـــذار بـــه روش‌هـــای غیرانقلابـــی پیمـــوده شـــده اســـت، نقـــش اصـــلی را جنـــبش مســـتقلِ غیرحکـــومتیِ دموکراســـی خـــواهی ایفـــا کـــرده و اصـــلاح‌طلبـــان حکومـــت بـــا ایـــن جنـــبش همـــدلی و همکـــاری کـــرده‌انـــد. وقتـــی جنـــبش مســـتقل جمهـــوری خـــواهی شـــکل بگیـــرد و از طریـــق نافرمـــانی مـــدنی یـــا فشـــار از پـــایین وجـــود خـــود را بـــه دولـــت تحمیـــل کنـــد، آنگـــاه مـــی‌توانـــد بـــا دولـــت دربـــارهٔ برگـــزاری رفرانـــدومِ تبـــدیل نظـــام بـــه جمهـــوری تمـــام عیـــار گفـــت و گـــو یـــا چانـــه زنـــی نمایـــد. مانـــدلا و کنگـــره ملـــی آفریقـــا نیـــز از طریـــق نافرمـــانی مـــدنی و ســـپس گفـــت و گـــو و چانـــه زنـــی، دولـــت آپارتایـــد را مجبـــور بـــه واگـــذاری قـــدرت بـــه اکثریـــت ســـیاه پوســـت کشـــور کـــرد. در کشـــورهای بلـــوک شـــرق مـــردم نافرمـــانی مـــدنی را بـــا روشـــن کـــردن شـــمع در خیابانهـــا و فـــرار بـــه کشـــورهای غربـــی بـــه نمـــایش گذاشـــتند. بایـــد بـــه روش‌هـــای مســـالمت‌آمیـــز، از طریـــق نافرمـــانی مـــدنی، دولـــت را مجبـــور بـــه برگـــزاری رفرانـــدوم دربـــارهٔ نـــوع رژیـــم سیاســـی کـــرد.

5ــــ2ــــ3ــــ نقـــش روشـــنفکران: هـــر رژیمـــی، در دوران کنـــونی، بـــرای دوام و بقـــا نیازمنـــد همراهـــی روشـــنفکران اســـت. اگـــر روشـــنفکران رژیمـــی را نامشـــروع بداننـــد و در آثارشـــان مـــدل‌هـــای بـــدیل را عرضـــــــــه نماینـــــــــد، آن رژیـــــــــم امکـــــــــان دوام نخواهـــــــــد داشـــــــــت.

روشـــنفکران، رهبـــران واقعـــی جنـــبش جمهـــوری خـــواهی‌انـــد. اگـــر ائتلافـــی از روشـــنفکران، بـــا اســـتراتژی جمهـــوری خـــواهی، شـــکل بگیـــرد و تاکتیـــک‌هـــای مناســـبِ اســـتراتژی یـــاد شـــده اتخـــاذ گـــردد، کـــل جامعـــه، خصوصـــاً نســـل جـــوان، بـــدنبال آنهـــا خواهنـــد رفـــت. بیانیـــه **77** واتســـلاو هـــاول و دیگـــر روشـــنفکران چـــک، راهگشـــای چنـــان منظـــوری بـــود. جریـــان روشـــنفکری مـــی‌توانـــد بـــا بیانیـــه‌هـــایی کـــه در پـــای آنهـــا امضـــای صـــدها تـــن وجـــود دارد، بـــه طـــور فعـــال در عرصـــه عمـــومی ظـــاهر شـــود، مـــوارد نقـــض حقـــوق بشـــر را محکـــوم، مطالبـــات آزادیخواهانـــه را دنبـــال و نافرمـــانی مـــدنی را هـــدایت نمایـــد. بـــدین ترتیـــب هزینـــه‌هـــا نیـــز پـــایین خواهـــد آمـــد. چـــرا کـــه بـــین تعـــداد زیـــادی از افـــراد توزیـــع خواهـــد شـــد و نظـــام در شـــرایط کنـــونی امکـــان پرداخـــت هزینـــه ســـنگین بازداشـــت دههـــا یـــا صـــدها دگرانـــدیش را نـــدارد. در حـــال حاضـــر اتحادیـــه اروپـــا شـــرایطی را بـــرای گســـترش روابـــط مطـــرح کـــرده کـــه عـــین مســـائل مطروحـــه از ســـوی آمریکـــا اســـت. بازداشـــت گســـترده دگراندیشـــان و

تشدید سرکوب سیاسی اتحادیه اروپا را در کنار آمریکا قرار خواهد داد و فضای ذهنی را برای اقدامات خصمانه آمریکا فراهم خواهد کرد. یکی از مشکلات تحلیل گران این است که قدرت سرکوبگری محافظه‌کاران را زیاد و قدرت مخالفان را بسیار کم در نظر می‌گیرند.

5ـــ3ـــ برمبنای نظریه فرصت‌های سیاسی ؛ ارزشهای فرهنگی، ساختارهای اجتماعی ـ سیاسی و رفتارهای فردی، جنبش‌های اعتراض‌آمیز و تأثیر آنها بر تحول اجتماعی را تبیین می‌کنند. باورهای فرهنگی، اهداف و برداشتهای فرمانروایی را مورد تأکید قرار می‌دهد. شرایط ساختاری، سازمانهایی را مورد توجه قرار می‌دهد که رهبران سیاسی از طریق آنها اعمال قدرت می‌کنند. بُعد رفتاری نیز چگونگی تعبیر افراد از پیامهای سیاسی و راهبری سازمانهای سیاسی را تشریح می‌کند.

هنجارهای فرهنگی و سازمانهای اجتماعی سیاسی بابرجسته ساختن بدیل‌های ممکن و مطلوب (مثلاً لیبرال دموکراسی یا سوسیال دموکراسی)، بر راهبردهایی که برای اقدام سیاسی برگزیده می‌شوند، تأثیر می‌گذارند. موفقیت سیاسی به رهبری کارآمد، مشارکت کنندگان متعهد، و وضعیتی ساختاری که در آن قدرت اعتراض‌کنندگان، قدرت دولت حاکم را درهم بکوبد، بستگی دارد. در صورتی که اعتراض‌کنندگان بتوانند از منابع خود برای بسیج حمایت‌کنندگان با مهارت استفاده کنند، فعالیت‌ها را در بین گروههای مختلف هماهنگ نمایند، و بر مقاومت مخالفان غلبه کنند، آنگاه چشم انداز دستیابی به هدف روشن به نظر خواهد رسید. برخی شرایط ساختاری امید به موفقیت را افزایش می‌دهند. جنبش اعتراض‌آمیز باید مخالفان را از تحرک بیاندازد، از کنترل دولتی استقلال یابد، انسجام درونی را تقویت کند، و با گروههای مدنی، احزاب سیاسی و مؤسسات ملی دست به ائتلاف بزنند.

تبیین فرایند گذار از اقتدارگرایی به دموکراسی متضمن توجه به عوامل ساختاری و کنش انسانی است. تبیین‌های ساختاری بر نقش علی روابط اجتماعی تأکید دارند و تبیین‌های اراده گرایانه بر انتخاب‌های احتمالی کنشگران نخبه طی فرآیندهای دگرگونی نظام تأکید می‌ورزند. در تبیین دگرگونی نظام‌ها باید کنش سیاسی را با محدودیت‌های ساختاری همراه نمود. فاعلان در چارچوب سیاسی و اجتماعی خاصی عمل می‌کنند و به دنبال هدفهای خود می‌روند، و این چارچوبها تنگناهایی برای انتخاب و فراخناهایی برای عمل آنان فراهم می‌آورند. کنشگران مرتبط با گذار از نظام‌های اقتدارگرا به نظام‌های دموکراتیک، نه تنها مواضع استراتژیک را تغییر می‌دهند بلکه از حاشیه‌های مانورپذیری در چارچوب محدودیت‌های ساختاری سود می‌جویند. مرزهای مانورپذیری با تحلیل سه رابطۀ بسیار مهم مشخص می‌شوند: روابط فرمانروا با نهادهای دولتی (به ویژه رابطه فرمانروا با نیروهای نظامی

ــ انتظامی)، روابط فرمانروا با جامعه (نخبگان اجتماعی داخلی) و رابطه قدرت خارجی با کنشگران داخلی. این روابط زمینه‌های ساختاری گذار را تعریف می‌کنند.
فرمانروا در نظام‌های اقتدارگرا استقلال و آزادی عمل نهادهای دولتی را از آنها می‌گیرد. حامیان خود را به تمامی نهادها نفوذ می‌دهد و همه را گوش به فرمان خود می‌کند. تمامی ارکان حکومت منتظر فرامین حاکم‌اند تا مطابق میل او عمل کنند. فرمانروا بقای نظامیان را متکی به بقای خود می‌کند تا نظامیان هیچگاه از حمایت او دست برندارند. چنان القاء می‌کند که اگر من نباشم، شما هم نیستید. سرکوب جامعه مدنی توسط نظامیان را تشویق می‌کند و بدین ترتیب مشروعیت آنها را در نظر مردم تضعیف می‌کند. دستگاه قضایی را مطیع فرمایشات خود می‌کند تا به وسیله دادگاههای فرمایشی مخالفان را در زندان حبس کند. تمام دستگاه دولت به ثناگویان و دعاگویان این خدایگان زمینی (فرمانروا) تقلیل می‌یابند. نظام‌های اقتدارگرا نظام‌های طردکننده‌اند. فرمانروا نخبگان و روشنفکران را از عرصه سیاسی طرد و منزوی می‌نماید و بر شکاف ملت ـ دولت می‌افزاید. عاملان بین‌المللی (قدرت‌های خارجی) با حمایت از نظام حاکم و تقویت توانایی‌های آن، یا عدم حمایت، قابلیت مانور کنشگران اجتماعی را کاهش یا افزایش می‌دهند.
کنشگران به چهار گروه تقسیم می‌شوند: محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان حاکم، میانه‌روها (مشروطه‌خواهان) و دموکرات‌های (جمهوری‌خواهان) مخالف. محافظه‌کاران نظام، بدون هیچ قید و شرطی به دائمی کردن حکومت فرمانروا متعهدند. استراتژی آن‌ها حفظ قدرت به هر شکل ممکن است. اصلاح‌طلبان حکومت، بقای خود را منوط به بقای فرمانروا نمی‌دانند. آنها به دنبال آنند که با اصلاحاتی محدود نظام را حفظ و آن را تقویت و کارآمد کنند. در شرایط بحرانی که مخالفان در حال پیشرفت باشند، اصلاح طلبان نظام، درصدد قطع ارتباط خود با فرمانروا برمی‌آیند و شاید به رویارویی با او برخیزند تا قدرت را به‌طور کامل به چنگ آورند.
هدف مخالفان میانه‌رو محدود به برکناری فرمانروا و هیأت حاکمه در چارچوب نظام است. مخالفان دموکرات به دنبال تحولات ساختاری‌اند و از تحول بنیادین نظام به یک نظام کاملا دموکراتیک دفاع می‌کنند.
ترکیب زمینه‌های ساختاری گذار و پاسخ فاعلان به فرصتهای مانور استراتژیک در این زمینه‌ها، مسیرهای توسعه سیاسی نظام را معین خواهد کرد. به عنوان مثال اگر نفوذ شبکه حمایت فرمانروا در دولت »زیاد« باشد، به دلیل طرد گسترده نخبگان و روشنفکران، نفوذ شبکه‌های حمایت فرمانروا در جامعه »کم« باشد، قدرتهای خارجی از او حمایت نکنند یا

«کـم» حمایـت کننـد، نیروهـای اصـلاح‌طلـب نظـام »زیـاد» باشـند، نیـروی مخـالف میانـه‌رو «زیـاد» باشـد و نیـروی مخـالف دمـوکرات هـم »زیـاد» باشـد؛ امکـان گـذار از اقتـدارگرایی بـه دموکراسـی، در صـورت ائـتلاف مخالفـان و بهـره‌بـرداری از فرصـتها و شـجاعت و جسـارت داشـتن، فـراهم مـی‌گـردد.

مقـام رهبـری ارکـان دولـت را در کنتـرل خـود دارد و همـۀ حرکـات بـا اشـارات ایشـان انجـام مـی‌شـود. هـیچ مخـالفتی، حتـی محرمانـه، پذیرفتـه نمـی‌شـود. وقتـی تعـدادی از اعضـای قـوۀ مجریـه و نماینـدگان مجلـس طـی نامـه‌ای خصوصـی نسـبت بـه انتصـاب اعضـای مجمـع تشـخیص مصـلحت نظـام از یـک جنـاح خـاص انتقـاد کردنـد، تعـدادی از آنهـا بـه بیـت رهبـری احضـار و بـدانها گفتـه شـد کـه مقـام رهبـری فرمـوده‌انـد نوشـتن آن نامـه »فعـل حـرام» بـوده اسـت. تمـام بازداشـتهای سیاسـی- مطبوعـاتی بـا دسـتور مسـتقیم ایشـان صـورت مـی‌پـذیرد. لـذا طـی یـک سـخنرانی اعـلام کردنـد کـه دسـت قضـات مـذکور (قضـات فرمایشـی) را بایـد بوسـید. انتشـار مـتن حاضـر نیـز واکـنش ایشـان را برخواهـد انگیخـت و بـه دسـتور مسـتقیم ایشـان بـا نویسـنده برخـورد شـدید خواهـد شـد و بـر محـدودیتهایش خواهنـد افـزود. چـرا کـه آقـای خامنـه‌ای خـود را از مشـاوران، هـواداران و پیـروان اهـل نظـر و منطـق محـروم کـرده و لـذا چـاره‌ای جـز برخـورد قضـایی و حـبس و زنـدان و تنبیـه فیزیکـی ندارنـد. اگـر ایـن مـدعا نادرسـت اسـت و ایشـان مـدافع خـردورزی و آزادی بیاننـد، بهتـر اسـت اجـازه دهنـد مـتن حاضـر منتشـر و بـه پیروانشـان دسـتور فرماینـد کـل مـدعیات مکتـوب حاضـر را بـا منطـق و عقلانیـت، بیرحمانـه نقـد نماینـد. هـر گونـه برخـورد بـا نویسـنده، مثبِـت ایـن مدعاسـت کـه ایشـان نقدناپذیرنـد، خـود را در مقـام خـدایی مـی‌بیننـد و چـون حاکمـان انتقادناپـذیر، بـه دسـتگاه قضـایی تحـت امـر خـود دسـتور مـی‌دهنـد کـه مخالفـان را بـا مجـازات سـنگین از عرصـه حـذف کننـد. آیـا در آن همـه پیـروان و اطرافیـان، حتـی یـک تـن یافـت نمـی‌شـود کـه بـا سـلاح منطـق و عقلانیـت بـا مخالفـان رویـاروی شـود و لـذا جـز تنبیـه و مجـازات ابـزاری بـرای رویـارویی بـا مخالفـان وجـود نـدارد، آن هـم بـه دسـتور مسـتقیم مقـام رهبـری؟

خـوش بـود گـر محـک تجربـه آیـد بـه میـان تـا آزادی و دموکراسـی پیـروز شـود

فصل ششم

«پریشان آغاز کردیم و پریشان‌تر به پایان رسیدیم»

حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می‌نوشت طایر فکرش به دام اشتیاق افتاده بود

این مکتوب به عنوان یک مصداق از نظم پریشان، محصول دغدغه‌هایی است که نویسنده را در دام خودگرفتار کرده‌اند. همیشه از خود می‌پرسم چرا در «کوی نیکنامی» جای نداریم. چرا دولت دموکراتیک توسعه‌گرا در جامعهٔ ما متولد نمی‌شود؟ چرا مومنان نباید در جامعه‌ای متساهل، متسامح، مداراگر، آزاد و دموکراتیک زندگی کنند؟ آیا «استبداد دینی» یا «استبداد ضد‌دینی» سرنوشت محتوم ما است؟

به گمان من می‌توان مومنانه و آزاد زیست و عقلانیت و معنویت تعارضی با یکدیگر ندارند. اگر در سیمای مشایخ شهر، نشانی از «مرد خدا» دیده نمی‌شود، یکی از علل عمده‌اش استبدادپیشگی آنان است، نه ایمان‌ورزی بدون اکراه. ایمان، شان آزادگان (احرار) و دلیران است، نه وصف بردگان و سفلگان. دفاع از ایمان و تجربه دینی در جهان جدید، بدون دفاع از عقلانیت، آزادی و دموکراسی و حقوق بشر، اگر ناممکن نباشد بسیار دشوار است. دینداری در جامعه باز و بدون اکراه، سهل‌تر از جوامع بسته (توتالیتر، شبه توتالیتر، اقتدارگرا، سلطانی) امکان تحقق دارد. و اگر ایمان از جانب انسان محق و از سر آگاهی و انتخاب و متکی بر تجربه امر قدسی نباشد، چه ارزشی دارد؟ و اگر مدعیان دفاع از حریم دیانت، جز تکفیر نواندیشان کاری ندانند، چه کسی دینداری پیشه خواهد کرد؟

در همین راستا و بر مبنای رویکرد «حق محور» دو سخن مهم از آیت‌الله خمینی نقل کردیم که به درستی استدلال می‌کرد، هیچ نسلی نمی‌تواند شکل و نوع حکومت را برای نسل بعدی تعیین کند. هر نسلی حق دارد شکل و نوع حکومت مطلوبش را خود تعیین نماید. این مدعای خردمندانه در سالهای **56** و **57** به انحای مختلف از سوی ایشان تکرار می‌شد. این حق عقلایی وقتی از سوی یک مرجع تقلید مورد تأکید قرار می‌گیرد، حداقل برای مقلدان ایشان، مدعیان پیروی از راه ایشان و آنها که دائماً تکرار می‌کنند تبعیت از امام یکی از اصول انقلاب، جمهوری اسلامی و وفاق ملی است؛ باید به عنوان یک عمل عقلایی ـ شرعی پذیرفته

شـود. اگـر فـرد، گـروه یـا جمـع کثیـری از نسـل حاضـر بـا اسـتفاده از ایـن حـق، نظـر خـود را دربـارۀ نـوع حکومـت مطلـوبش ابـراز کـرد، بایـد بـه عنـوان عمـل بـه بخشـی از آراء آیـت‌الله خمینـی از آن استقبال شود.

دو نحـوۀ تقریـر ایشـان از حـق تعیـین سرنوشـت را قـبلاً نقـل کـردیم. بـا نقـل نـوع دیگـری از تقریـر مـدعا، بـه تحکـیم آن پرداختـه و از مـدعیان پیـروی از ایشـان درخواسـت داریـم تـا تکلیـف خـود را بـا ایـن مـدعیات روشـن کننـد. از مـدعیان پیـروی انتظـار مـی رود کـه صـداقت ایشـان را انکـار نکـرده و ایـن سـخنان را «دروغ هـای لازم» تلقـی نکننـد. اگـر صـداقت ایشـان مفـروض باشـد، آن وقـت ارائـه تفسـیری سـازگار مهـم خواهـد بـود و دیگـر بـه هـیچ‌وجـه نمـی‌تـوان درخواسـت برگـزاری رفرانـدوم را، براندازی تلقـی کـرد. آیـت‌الله خمینـی مـی‌گویـد: «ملـت یـک جمعیتـی هسـتند کـه بالفعـل و در حـال حاضـر ایـن جمعیـت در ایـن مملکـت سـاکن هسـتند و از اهـالی ایـن مملکـت هسـتند، و یـک وحـدت عقیـده‌ای یـا وحـدت جهـات دیگـر دارنـد؛ اینکـه ملـت اسـت: ایـن طبقـۀ موجـود ملـت هسـتند... اگـر گفتنـد ملـت ایـران اعطـا مـی‌کنـد یـک چیـز را... عبـارت از آن ملتـی کـه بعـدها وجـود پیـدا مـی‌کننـد نیسـت، هـر ملـت آن وقـت ملـت اسـت کـه موجـود اسـت بالفعـل، اینهـایی کـه الان موجودنـد بالفعـل... آنهـایی کـه پانصـد سـال پـیش از ایـن موجـود بـوده‌انـد و حـالا موجـود نیسـتند، اینهـا علمـای ایـران یـک وقتـی بـوده‌انـد امـا حـالا دیگـر نیسـتند، تمـام شـد... آنهـا ملـت ایـران نبودنـد؛ ملـت ایـران در زمـان خودشـان بودنـد. الان بایـد ملـت ایـران اعطـا کنـد یـک چیـز را بـه او. الان ملـت ایـران عبـارت از اینهاسـت کـه موجـود هسـتند، اینهـا ملـت ایراننـد... آن اشخاصـی کـه در آن وقـت بودنـد نسـبت بـه ایـن آدمـی کـه حـالا اسـت کـه رأی ندادنـد. بـه فـرض اینکـه رأی داده بودنـد، حـالا ملـت ایـران نیسـتند. رأیـی داده بودنـد، خودشـان پوسـیدند و رأی‌هایشـان هـم پوسـید، تمـام شـد رفـت سـراغ کـارش . نـه خودشـان الان هسـتند نـه رأیـی آنهـا دارنـد... آنهـا دیگـر حـالا ملـت ایـران نیسـتند، یعنـی آنهـایی کـه رفتنـد و فـوت شـدند ملـت ایـران نیسـتند، پـدران مـا ملـت ایـران نیسـتند، ملـت ایـران الان ماهـا هسـتیم کـه موجـود هسـتیم ». «ماهـایی کـه، شـماهایی کـه در آن وقـت نبودیـد، رفرانـدوم آن وقـت و مجلـس مؤسسـانِ آن وقـت هـیچ دخالـت نمـی‌توانـد داشـته باشـد در سرنوشـت شـما ».

مـدل »جمهـوری تمـام‌عیـار» بـا توجـه بـه ظهـور نسـل جدیـد ارائـه شـده اسـت. سـالها پـیش، در همـین چـارچوب نوشـتیم: «آیـا نسـل بعـدی مـی‌توانـد براسـاس حـق تعیـین سرنوشـت، نظـامی متفـاوت از نظـام ولایـت فقیـه را برگزینـد؟ سـخن بـر سـر حسـن و قـبح یـا حـق و باطـل بـودن حکومتهـا نیسـت. سـخن بـر سـر حـق تعیـین سرنوشـت اسـت. آیـا یـک نسـل حـق دارد بگویـد یـک

نظام خوب (نظام ولایت فقیه) را نمی‌خواهیم، زیرا نظام خوب دیگری (جمهوری) را می‌خواهیم؟ آیا همانطور که انسانها حق انتخاب میوه‌های مختلف (هلو، سیب، انار، انگور، خیار و...) را دارند، حق انتخاب اشکال مختلف حکومتی را ندارند؟ آیا کسی مجاز است به انسانها بگوید باید فقط هلو بخورید؟ اگر انسانی نخواهد هلو بخورد، تکلیفش چیست؟» .

در رفراندوم جمهوری اسلامی (فروردین ماه **58**)، که قرار بود مثل همه جمهوری‌ها باشد، **908،439،20** تن شرکت نمودند. هشت ماه بعد، پس از تصویب قانون اساسی توسط مجلس خبرگان و روشن شدن اینکه جمهوری اسلامی به همان معنایی که در همه جا جمهوری است، نخواهد بود، همه‌پرسی دربارۀ قانون اساسی جمهوری اسلامی برگزار گردید و اینبار با پنج میلیون (**25** درصد) کاهش، **142،690،15** تن در انتخاب شرکت کردند. اینک **23** سال از تأیید قانون اساسی توسط مردم گذشته و در این مدت چند تحول اساسی اتفاق افتاده است:

اولاً: بسیاری از شرکت‌کنندگان در همه‌پرسی قانون اساسی به دیار حق شتافته‌اند. حدود پنج میلیون نفر در سال‌های پس از انقلاب درگذشته‌اند.

ثانیاً: بیش از دو دهه از اجرای قانون اساسی می‌گذرد و لذا مردم اینک تصور دقیق و روشنتری درباره قانون اساسی و نظام مبتنی بر آن دارند. داوری درباره قانون اساسی حق شهروندان است.

ثالثاً: معلوم نیست چه تعداد از آنهایی که در سال **58** به قانون اساسی رأی دادند و اینک در قید حیاتند، هنوز به رأی خود اعتقاد و التزام دارند.

رابعاً: اینک حدود چهل و سه میلیون نفر حق رأی دارند رأی نسلی که در آن رفراندوم شرکت نداشته، مشخص نیست. اعلام موافقت یا مخالفت »حق» مسلم این نسل است. به تعبیر آیت‌الله خمینی رأی درگذشتگان سال **58**، برای ملت بالفعل کنونی، که اکثریت آنها بعداً به دنیا آمدند، فاقد وجاهت و اعتبار است.

برگزاری رفراندوم جدید نشان خواهند داد که چند درصد از مردم به قانون اساسی جمهوری اسلامی رأی مثبت و چند درصد رأی منفی خواهند داد. اگر «میزان رأی مردم است»، اگر «رأی ملت بالفعل معتبر است»، اگر «تعیین سرنوشت حق مردم است»، اگر «مردم به قیم نیاز ندارند» و... باید رفراندوم دربارۀ نوع نظام را پذیرفت و به آن خوشامد

گفــت. شــاید مــردم در رفرانــدوم بــه جمهــوری تمــام‌عیــار رأی ندهنــد و بــه جــای آن جمهــوری اســلامی، یــا نــوع دیگــری از نظــام حکــومتی را انتخــاب کننــد. در آن صــورت، رأی اکثریــت، ضــمن رعایــت حقــوق اقلیــت، بــرای نســل حاضــر معتبــر اســت. اگــر مشــکلات و مســائل و بحــران‌هــا واقعــی اســت، اگــر عقــب‌مانــدگی و جــای نداشــتن در کــوی نیکنــامیِ جامعــهٔ بــاز و حکومــت دموکراتیــک صــحت دارد، بایــد کــاری کــرد و تمــام توجیهــاتی کــه بافتــه مــی‌شــوند تــا ســکوت، فــرار از مســئولیت مــدنی، تــرس و رعــب و وحشــت را تئــوریزه نماینــد، بایــد کنــار نهــاده شــوند، و «شــجاعتِ مــدنیِ» ناشــی از «بصــیرت در نظــر»، جــایگزین آنهــا شــود. اســپینوزا، حکــیم بــزرگ مــی‌گفــت کــه همــواره شــریفترین چیزهــا دشــواریاب‌تــرین آنهــا اســت. چگونــه مــی‌تــوان دموکراســی و آزادی را شریفترین چیز و، در عین حال، آسان‌یاب‌ترین چیز دانست؟

کشــتی شکســتگانیم، ای بــاد شــرطه برخیــز — باشــد کــه بــاز ببینــیم دیــدار آشــنا را
آســایش دو گیتــی تفســیر ایــن دو حــرف اســت — بــا دوســتان مــروت، بــا دشــمنان مــدارا
در کــوی نیکنــامی مــا را گــذر ندادنــد — گــر تــو نمــی‌پســندی تغییــر ده قضــا را

پایان

اکبر گنجی

زندان اوین

فروردین هزار و سیصد و هشتاد و یک

دفتـــــــــــــــــــــر دوم

تحـــریم انتخابـــات ریاســـت جمهـــوری، گـــامی بـــه ســـوی دموکراســـی و جامعـــه بـــاز

اکبر گنجی

زندان اوین

اردیبهشت ۱۳۸۴

مقدمـــــــــــــــــــــــــه

۱. مانیفســت جمهــوری‌خــواهی، از یــک‌ســو، مــدلی بــرای گــذار بــه دموکراســی ارائــه مــی‌کــرد، و از ســوی دیگــر، آراء و عقایــد یــک دگرانــدیش زنــدانی را بیــان مــی‌داشــت. دلیــل ســکوت بعــدی نویســنده آن بــود کــه احســاس مــی‌کــرد ســخن دیگــری بــرای طــرح مکتــوب نــدارد و آنچــه را دربــارهٔ رژیــم مســتقر مــی‌بایســت بگویــد، گفتــه بــود. در مانیفســت جمهــوری‌خــواهی آمــده بــود کــه تمــامی انتخابــاتی کــه از آن بــه بعــد در جمهــوری اســلامی برگــزار خواهــد شــد، بایــد تحــریم شــود. اینــک، ضــمن تأکیــد بــر تحــریم انتخابــات ریاســت جمهــوری، در ادامــه دفتــر اول مانیفســت جمهــوری‌خــواهی، برخــی پیشــنهادات بــرای گــذار ایــران بــه دموکراســی، بیــان مــی‌گــردد. دفتــر دوم کوتــاهتر از دفتــر اول اســت. بــرای اینکــه ادلــه برخــی مــدعیات و پاســخ برخــی پرســش‌هــا در دفتــر اول آمده است.

۲. نقـــدهای بســـیاری، خصوصـــاً در خـــارج از کشـــور، بـــر مانیفســـت جمهـــوری‌خـــواهی وارد شـــد. نویســنده نــه‌تنهــا بایــد شــادمان باشــد کــه آرائــش خوانــده و نقــد شــد، بلکــه بایــد ممنــون باشــد از اینکــه از نقــدها بهــره فــراوان بــرده اســت. در هــر حــال یــادآوری یــک نکتــه مهــم اســت. جــدی‌تــرین رقیــب مــدل جمهــوری‌خــواهی، مــدل مشــروطه‌خــواهی دوســت عزیــز آقــای ســعید حجاریــان اســت. او

بـه مناسـبت هـزار و پانصـدمین روز بازداشـت نویسـنده، طـی یـک گفتگـو، ضـمن دفـاع از آرمـان جمهـوری‌خـواهی، بـا توجـه بـه امکانـات و مقـدورات طـرفین، جمهـوری‌خـواهی بـه عنـوان یـک اسـتراتژی را رد کـرد. نویسـنده نوشـتار حاضـر همچنـان جمهـوری‌خـواه اسـت و در نوشـتار حاضـر سعی کرده است مواضع خود را روشن‌تر نماید.

۳. نویسـنده پـس از سـخنرانی در دانشـگاه شـیراز دربـارۀ مبـانی نظـری فاشیسـم، (خـرداد ۱۳۷۶) بازداشـت و مـدت ۹۰ روز (در زمسـتان ۱۳۷۶) در اویـن محبـوس شـد. (از آن محکومیـت ۹ مـاه بـاقی مانـده. کـه پـس از حـبس فعلـی بایـد نقـد شـود). اینـک، در دومـین محکومیـت، ۱۸۵۵ روز اسـت کـه در اویـن زنـدانی اسـت. مجـازات زنـدان (سـلب آزادی)، ممنوعیـت تمـاس تلفنـی، بیمـاری‌هـای مختلـف ناشـی از حـبس بلندمـدت، فشـارهای روحـی روانـی وارد آمـده بـر خـانواده، انـواع و اقسـام دروغ‌هـا و شـایعاتی کـه سـاخته و پخـش شـد؛ همـه بخشـی از هزینـه‌ای اسـت کـه یـک دگرانـدیش بـرای طـرح نظـراتش بایـد در نظـام سـلطانی ج. ا. ا. بپـردازد.

روشـن اسـت کـه انتشـار دفتـر دوم مانیفسـت جمهـوری‌خـواهی، هزینـه‌هـای جدیـدی بـرای نویسـنده بـه ارمغـان خواهـد آورد. مسـأله روشـن اسـت. مقـام رهبـری تحمـل کـوچکترین انتقـادی را نـدارد. رهبـری خـدایگانی اسـت کـه صـرفاً بایـد پرسـتیده شـود. فقـط رابطـه خـدایگان و بنـده را مـی‌فهمـد. در زنـدان اویـن بازداشـتگاه‌هـای اختصاصـی مـدرنی بـرای خـود تـدارک دیـده اسـت: بنـد دو الـف (۲ الـف) (بازداشـتگاه حفاظـت اطلاعـات سـپاه پاسـداران انقـلاب اسـلامی)، طبقـۀ اول بنـد ۲۴۰ (بازداشـتگاه حفاظـت اطلاعـات قـوۀ قضـائیه)، و بخـش دیگـری از بنـد ۲۴۰ کـه بعضـاً در اختیـار حفاظـت اطلاعـات نیـروی انتظـامی قـرار مـی‌گیـرد.

در سـلول‌هـای انفـرادی ایـن بازداشـتگاه‌هـا از انـواع و اقسـام شـکنجه‌هـای جسـمی روحـی بـرای «توبـه‌نامـه‌نویسـی» زنـدانی اسـتفاده مـی‌شـوند (پرونـدۀ وبـلاگ‌نویسـان، پرونـدۀ زهـرا کـاظمی و پرونـدۀ نظرسـنجی چنـد نمونـه از بـه کـارگیری ایـن روش‌هـا هسـتند). بـه طـور طبیعـی، هـر نـوع محـدودیت جدیـد، یـا حادثـه‌ای جـانی، بـرای نویسـنده، فقـط بـا دسـتور مسـتقیم مقـام رهبـری امکـان‌پـذیر خواهـد بـود. بـدین ترتیـب مسـؤولیت مسـتقیم کلیـۀ اقـدامات بـا شـخص آقـای خامنـه‌ای اسـت. اعترافـات و پشـیمانی سـلول انفـرادی هـیچ ارزشـی نـدارد و فقـط بـر بـی‌حیثیتـی کسـانی خواهـد افـزود کـه از روش‌هـای استالینیسـتی بـرای حـذف دگراندیشـان اسـتفاده مـی‌نماینـد.

حـبس طـولانی نویسـنده، یکـی از مـواردی اسـت کـه نشـان مـی‌دهـد «مـردم‌سـالاری دینـی» مـورد ادعـای رهبـر، در مقـام عمـل چـه در انبـان دارد. نـه‌تنهـا پـروژه قتـل‌هـای زنجیـره‌ای، بلکـه شـکنجه متهمـان آن پرونـده و قتـل زهـرا کـاظمی نشـان داد کـه مـردم‌سـالاری دینـی مـورد ادعـا اگـر امکـان و فرصـت تحقـق بیابـد، چـه بهشـتی خواهـد آفریـد! نمـایش‌هـای تلویزیـونی وبـلاگ‌نویسـان، گوشـۀ

کـــــوچکی از تمنـــــای رســـــیدن بــــه هـــــدف از طریـــــق روش‌هـــــای اســـــتالینی بـــــود. شـــاید ســـر بـــه نیســـت کـــردن نویســـنده ، رهبـــر را خشـــنود ســـازد، امـــا چـــه بـــاک از مرگـــی کـــه در راه آزادی و رعایـــت حقـــوق بشـــر باشـــد. «بـــازی بـــا مـــرگ» بســـیار زودتـــر از ایـــن ایـــام آغـــاز شـــد. بـــا جنایـــت نمـــی‌تـــوان جلـــوی ســـیل آزادی را گرفـــت. مطمـــئن باشـــید کـــه افـــق آزادی گشـــوده خواهـــد شـــد و فرزنـــدان ایـــران‌زمـــین در آینـــده‌ای نـــه‌چنـــدان دور شـــاهد نظـــامی ملتـــزم بـــه حقـــوق بشـــر خواهنـــد بود

چـون داد عـادلان بـه جـهـان در بـقا نکرد
بـــیـــداد ظـالـمـان شـمـــا نـیـــز بـگـذرد

در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت
ایـن عـوعـو سـگـان شـمـا نـیــز بـگـذرد

ایـن نـوبت از کـسان به شما ناکسان رسید
نـوبـت ز نـاکـسـان شـمـا نـیـز بـــگـــذرد

ای تـو رمـه سـپـرده بـه چوپان گرگ‌ْطبعْ
ایـن گـرگـی شـبـان شـمـا نـیـز بـگـذرد

پـیـل فـنـا کـه شـاه بـقا مات حکم اوست
هـــم بـــر پـیـادگـــان شـمـــا نـیـز بـگذرد

اکبر گنجی

زندان اوین- اردیبهشت ۱۳۸۴

۱. مبارزه سیاسی و نقد نظام حاکم مهم است:

روشنفکران اخلاقاً وظیفه دارند از درد و رنج و آلام انسانها بکاهند (پوپر، رورتی). نظامهای دیکتاتور و خودکامه به روشهای گوناگون موجب درد و رنج مردم می‌شوند. تلاش جهت خلاص کردن مردم از شر نظام اقتدارگرا و جایگزین نمودن نظام آزاد و دموکراتیک فی‌نفسه ارزشمند است. در جهان کنونی دیکتاتوری آنچنان مذموم و دموکراسی آنچنان ممدوح شده است که حتی خودکامگان سعی می‌کنند نظام خود را نوعی مردم‌سالاری (مردم‌سالاری بومی، مردم‌سالاری دینی، مردم‌سالاری آسیایی، مردم‌سالاری آفریقایی، دموکراسی‌های خلقی) بنامند.

روشنفکران و نخبگان نباید از مسئولیت اخلاقی خود شانه خالی کنند. نخبگان در طول سالهای گذشته یأس و سرخوردگی، ناامیدی، انفعال و بی‌تفاوتی را به جامعه تزریق کرده‌اند. در حالی که باید اُمید آفرید، باید شور و نشاط را به جامعه تزریق کرد. اینها نیازمند ازخودگذشتگی و ایثار، شجاعت و جسارتند. تاریخ نشان می‌دهد که گامهای بلند را آدمهای جسور، آرمانگرا و فداکار برداشته‌اند.

می‌گویند دوره قهرمان‌گرایی و انتظار نجات‌دهنده داشتن گذشته است و بر این مبنا زیرآب مبارزه برای عدالت و آزادی را می‌زنند. غافل از آنکه به هیچ‌وجه نمی‌توان از «دوره قهرمان‌گرایی گذشته است» عدم مبارزه با خودکامگان را نتیجه گرفت، مبارزه در راه آزادی فی‌نفسه ارزشمند است. جوامع دموکراتیک هم فاقد قهرمان نیستند. در این نوع جوامع با کثرت قهرمان روبرو هستیم. در حالی که در جوامع خودکامه رهبر خدایی می‌کند و مخالفین ازخودگذشته‌اش قهرمان می‌شوند. در این نوع جوامع عوام الناس انتظار دارند که قهرمان تمام مشکلات و مسائل تاریخی-اجتماعی آنان را رفع و حل کند. اما نه هیچ انسانی قادر به چنان کاری است. و نه دموکراسی حلال تمام مشکلات ابناء بشر است. آری از طریق سیاست و از راه دموکراسی نمی‌توان تمام مشکلات و مسائل را رفع و حل کرد. بزرگترین مشکل یا یگانه مشکل جامعه هم، نظام سیاسی حاکم نیست، تا با تغییر نظام سیاسی، همه مشکلات حل شوند. مسائل فرهنگی، راه حل فرهنگی می‌طلبند. مسائل اقتصادی راه حل اقتصادی دارند. مسائل اجتماعی راه حل اجتماعی دارند. روشن است که مردم و

روشنفکران هم دموکرات نیستند.[۱] ولی از هیچیک از این مقدمات صادق نمی‌توان این نتیجه کاذب را استنتاج کرد که پس فعالیت سیاسی بیهوده است، پس مبارزه با دیکتاتوری وقت تلف کردن است. پس تلاش در راه استقرار نظام دموکراتیک آب در هاون کوبیدن است. یا اگر هم نظام دموکراتیک بیاید، کار چندانی از آن برنمی‌آید، چرا که همه مسائل، که مسائل سیاسی نیست. سنت فرهنگی‌ای (نظام فرهنگی) که ما را در بر گرفته، اُم المسائل است. پس باید اجزاء و مؤلفه‌های فاسد و نادرست فرهنگ عمومی را تغییر داد و اصلاح کرد. آدمی وقتی ناامید و سرخورده می‌شود، برای انفعال خود «دلیل‌تراشی» می‌کند. کار تا بدانجا پیش می‌رود که مبارزات آزادیخواهانه گذشتگان را خیال‌پروری می‌خوانند. هر کس کلیّت نظام حاکم را بپذیرد و در انتخابات ریاست جمهوری شرکت نماید، با خیال‌پروری وداع گفته است ولی پیگیری اهداف رادیکال به روشهای غیر خشونت‌آمیز، گام در هوا برداشتن است. بدین ترتیب اگر کسی انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری را تحریم کند، خیال‌پرور است.[۲]

برخی دیگر بر این باورند که مردم از سیاست بریده‌اند و دیگر اهمیتی به نزاعهای سیاسی میان زمامداران با مخالفان داخلی و خارجیشان نمی‌دهند. مردم می‌خواهند زندگی کنند، خوش بگذرانند، راحت باشند. کسی به کارشان کاری نداشته باشد، برای آن‌ها مهم نیست، چه نوع نظامی و چه افرادی حاکم باشند.
به فرض آنکه این توصیف از وضعیت اجتماعی ایران درست باشد، از آن چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟ آیا وظیفه روشنفکر، دگراندیش و فعال سیاسی تبعیت از عوام الناس است؟ آیا این رویکرد آنان را عوام‌زده (قبول مشهودات، مقبولات، مسلمات، مظنونات، موهومات و مخیلات مردم) نمی‌کند؟ چه برهانی اقامه شده است که تمام افکار و رفتار مردم درست است؟ مگر همه آدمیان سراپا «خرقه تردامن و سجاده شراب‌آلوده» نیستند؟ پس چرا مردم را معصوم و بی‌گناه فرض می‌کنیم. باید رفتار مردم را، مثل نظام سیاسی، به نقد کشید. همه مشکلات ناشی از نظام سیاسی نیست. باید به نقد و داوری مردم (روشنفکر هم یکی از آحاد مردم است) پرداخت. نباید به دنبال خوشایند و بدآیند مردم بود باید به خاطر مصالح مردم به دفاع از آزادی و دموکراسی و عدالت پرداخت. بدین معنا باید آرمانگرا بود، نه عوام‌گرا. اگر پوپولیسم محکوم است، که هست، پرچم مبارزه سیاسی را نمی‌توان به دست توده‌هایی سپرد که در شرایط بحرانی سودایی جز تخریب و انتقام ندارند و فقط به فکر مجازات حاکمان پیشین‌اند تا استقرار و تحکیم نظامی دموکراتیک.

اگر سخن حقی وجود دارد، باید آن را با مردم در میان نهاد. اگر مبارزه با نظامهای اقتدارگرا جهت تأسیس جامعه باز و نظام دموکراتیک حق است، حتی اگر تمام مردم یک کشور مدافع نظام خودکامه باشند، یا بودن و نبودن آن برایشان بی‌تفاوت باشد، دموکرات آزادیخواه حق (و بلکه وظیفه) دارد یک‌تنه در مقابل آن نظام بایستد. مبارزات آزادیخواهانه را همیشه افراد اندکی آغاز می‌کنند، اما رفته‌رفته دیگران بدان می‌پیوندند. بازیگر سیاسی نمی‌تواند به بهانه سیاسی نبودن مردم یا عدم همراهی مردم از حق‌طلبی و آزادیخواهی دست بشوید. دگراندیشان در نیمه پایانی قرن گذشته در تمامی جوامع غیر دموکراتیک، اقلیتی انگشت‌شمار را تشکیل می‌دادند. ولی همان اقلیت با ایستادگی و شجاعت و تحمل رنج، مسیر دشوار دموکراسی را گشودند.

از سوی دیگر، به شرط آنکه مطالبات مردم همانها باشد که مدعیان ذکر می‌کنند، چه کسی گفته است که مردم برای رسیدن به آن اهداف راه درستی را انتخاب کرده‌اند و در چارچوب نظام موجود می‌توانند به اهداف خود برسند؟ به تعبیر فنی‌تر، چه کسی گفته است بهترین تبیین از رفتار جمعی آدمیان، تبیینی است که کُنشگران از رفتار خود دارند، نه تبیینی که ناظران از رفتار آن‌ها دارند. مگر عقلانیت عملی به معنای تناسب روش و وسائل با اهداف نیست؟ باید به مردم نشان داد که با این روشها و وسائل، به اهداف خود نمی‌رسند. باید مردم را به صحنه آورد. باید به آن‌ها نشان داد که «سیاست‌گریزی» چاره بیچارگی آنان نیست. عرصه عمومی بسیار مهم است و سیاست‌ورزی به معنای تولید و توزیع قدرت سیاسی، نقد قدرت حاکم، مشارکت در حوزه عمومی، داوری درباره نظام حاکم و زمامداران، امری شریف است که باید همه مردم بدان بپردازند. بازیگر سیاسی و روشنفکر می‌داند نباید تلقی شتابزده از حوزه عمومی داشته باشد و فکر کند که به سرعت می‌تواند بر خودکامگی غلبه کند. دموکراسی فرآیندی است که هم محتاج انسانهای دموکرات است و هم دموکرات‌پرور است.

آری انسانهای دموکرات، دموکراسیها را بنا می‌نهند. ولی تجربه تاریخی نشان می‌دهد که نظامهای دموکراتیک محصول جوامعی نبوده‌اند که تمام ساکنان آن دموکرات بوده‌اند. «تحمل دیگری» و «اعتماد» شرط لازم بنای نظام دموکراتیک است. اما انسانها در طول تاریخ پس از نزاع و جنگ‌های فراوان به ضرورت دریافته‌اند که باید یکدیگر را تحمل کنند، فرهنگ‌های متفاوت را به رسمیت بشناسند و در مقابل آن‌ها روادار باشند، آدمیت آدمیان را

منوط به عقایدشان ندانند. پس نباید خیال کرد که تا تمامی مردم دموکرات نشوند، دموکراسی ایجاد نمی‌شود. گفته‌اند کارل پوپر با اینکه اندیشه‌ای دمکرات داشت، ولی خود دموکرات نبود. یعنی مخالفان خود را تحمل نمی‌کرد. اما همین شخص غیر دموکرات در قرن بیستم کمک زیادی به بسط و گسترش دموکراسی کرد. فرهنگ سیاسی دمکراتیک، شرط لازم ایجاد و تثبیت و تحکیم نظام دموکراتیک است. حاصل جمع ارزشها، عقاید و معارف بنیادینی که به فرآیندهای سیاسی شکل و ساختار می‌دهند، فرهنگ سیاسی نام دارد. فرهنگ سیاسی، قواعد بنیادین را برای به اجرا درآمدن سیاست وضع می‌کند و تصورات و اعتقادات مشترکی را که بنیادهای اصلی زندگی سیاسی یک کشورند تعیین می‌کند. اینکه فرهنگ سیاسی تمام مردم دموکراتیک باشد، امری ناممکن است. ولی فرهنگ نخبگان سیاسی که فرآیند دموکراسی را پیش می‌برند، باید حتماً دموکراتیک باشد. فرهنگ سیاسی متکی بر اعتماد متقابل، مدارا در برابر تنوع و اختلاف، و آمادگی برای مصالحه و سازش، شرط قبلی دموکراسی پایدار است. به نظر اندیشمندان مجموعه‌ای از تحولات تاریخی و اقتصادی تصادفی (ناخواسته) موجب پیدایش چنین فرهنگی در مغرب زمین شدند و دموکراسی بر مبنای همین فرهنگ توانست در کشورهای غربی ظهور کند. نخبگان سیاسی و روشنفکران ما، اینک بیش از هر زمان دیگری بر سر دموکراسی و آزادی اجماع و وفاق دارند. همهٔ آنها خواهان یک نظام دموکراتیک‌اند. اما نکته مهمتر این است که تمام نخبگان سیاسی بپذیرند که منازعات سیاسی را از طریق قواعد و روشهای دموکراتیک حل و فصل کنند و بیش از آنکه دل در گرو نتیجه این فرآیند داشته باشند، برای خودِ فرآیندِ دموکراتیکِ حلِ منازعات ارزش قائل باشند. به گفته مارتین لیپست: «در فرهنگ سیاسی دموکراتیک، فرآیندها و نهادها به آثار حاصل از خود مشروعیت می‌بخشند، اگرچه آن آثار ناخوشایند باشند». البته پر واضح است که فرآیند کنار زدن نظام خودکامه به هیچ وجه به شخصیت دموکراتیک و فرهنگ سیاسی دموکراتیک نیازمند نیست. اما تأسیس و تحکیم و تثبیت دموکراسی واقعی، نیازمند اجماع نخبگان سیاسی بر سر دموکراسی است. بسیاری از محققان دموکراسی تصدیق می‌کنند که وجود وفاق میان نخبگان بر سر نهادهای دموکراتیک و قواعد رسمی سیاست شرط اصلی دموکراسی پایدار است. نخبگان سیاسی باید آزادی بیان، آزادی اجتماعات، آزادی مذهب و آزادی مطبوعات را بپذیرند. فرآیند ایجاد نظام دموکراتیک، نیازمند برنامه‌ایست که گام‌های مهم آن روشن باشد. به گمان ما در شرایط کنونی تحریم انتخابات ریاست جمهوری، توسط نخبگان سیاسی و مردم، اولین گام ضروری برنامه‌ایست که به نظام دموکراتیک ختم می‌شود.

۲. انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری به دلایل زیر باید تحریم شود:

۱ـ۲ـ فرآیند ناعادلانه و غیر آزاد: مطابق قانون اساسی (به تعبیر درست‌تر تفسیر شورای نگهبان از قانون اساسی) زنها و سنی‌ها نمی‌توانند رئیس جمهور شوند. پس از آن مهمترین مشکل انتخابات نظارت استصوابی شورای نگهبان است. در مرحلۀ اول کلیۀ شهروندان به دو دسته تقسیم می‌شوند. آن‌ها که به قانون اساسی اعتقاد دارند و آن‌ها که به قانون اساسی اعتقاد ندارند. افرادی که به قانون اساسی اعتقاد ندارند از حقوق شهروندی محرومند و طبعاً حق کاندیداتوری برای بسیاری از مشاغل و مناصب را ندارند. یعنی ایران متعلق به همه ایرانیان نیست، بلکه فقط خودیها شهروند محسوب می‌شوند. در مرحله بعد تکلیف معتقدین به قانون اساسی روشن می‌شود. صرف التزام عملی به قانون اساسی و ولایت فقیه کفایت ندارد، بلکه باید به نظریه ولایت فقیه و مصداقش اعتقاد داشت. یعنی افرادی که اسلام و قانون اساسی را قبول دارند، ولی نظریه ولایت فقیه یا مصداقش را قبول ندارند، رد صلاحیت می‌شوند.

در گام بعد، شورای نگهبان افراد بسیاری را به روشهای غیر قانونی، به دلیل عدم التزام عملی به اسلام، قانون اساسی، ولایت فقیه، آیت‌الله خمینی و... رد صلاحیت می‌نماید. در همین مرحله شورای نگهبان رقبای جدی جناح اقتدارگرا را حذف می‌نماید. تبعیض در استفاده از امکانات رسانه‌ای کشور، مشکل بعدی است. کاندیدای رقیب نه‌تنها حق استفاده از بسیاری از رسانه‌ها را ندارد، بلکه بخش مهمی از ارکان نظام به نفع کاندیدای مورد نظر رهبری وارد عمل شده و امکان رقابت عادلانه را از کاندیدای رقیب سلب می‌نمایند.

تقلب عامل دیگری است که فرآیند انتخابات را ناعادلانه می‌کند. سه نوع تقلب سازماندهی‌شده در انتخابات ایران به صورت عرف درآمده است. اولاً: برگزاری انتخابات در اماکنی صورت می‌گیرد که محافظه‌کاران بتوانند آراء تقلبی به صندوق‌ها بریزند. گفته می‌شود معمولاً چند میلیون رأی تقلبی در این مرحله به صندوق‌ها ریخته می‌شود. ثانیاً: در زمان شمارش آراء، معمولاً تقلب گسترده‌ای به نفع نمایندۀ محافظه‌کاران صورت می‌گیرد. آرای رقبا به نام کاندیدای محافظه‌کاران شمارش می‌شود.[۳] ثالثاً: از «بالا» دستور داده می‌شود، به خاطر مصلحت نظام، درصدی بر کل آراء

شــرکت‌کننــدگان افــزوده شــود تــا میــزان کــل آراء افــزایش یابــد و از ایــن طریــق مشــروعیت نظــام تــأمین گــردد. ممکــن اســت گفتــه شــود ایــن مســائل مشــکلات اجرایــی اســت. آری انتخابــات یــک امــر اجرایــی اســت. اگــر در اجــرا (برگــزاری) تقلــب صــورت گیــرد، فرآینــد و نتیجــه آن غیــر عادلانــه و غیر دموکراتیک است.

یکــی دیگــر از مســائل فرآینــد ناعادلانــه ایــن اســت کــه اگــر محافظــه‌کــاران بــا اســتفاده از تمــامی ایــن روش‌هــا موفــق بــه پیــروزی در انتخابــات نشــوند، انتخابــات توســط شــورای نگهبــان ابطــال مــی‌شــود تــا بــه طریــق غیــر معمــول کاندیــدای مــورد نظــر صــعود کنــد. از ســوی دیگــر بنــا بــر تفســیر شــورای نگهبــان از قــانون اساســی رهبــر مــی‌توانــد حکــم رئــیس جمهــور را تنفیــذ نکنــد. اصــلاح‌طلبــان بــرای حــل ایــن مســأله دو راهکــار پیشــنهاد کــرده‌انــد. اول: تغییــر اعضــای شــورای نگهبــان و تعیــین افــراد جدیــدی کــه عادلانــه عمــل نماینــد. دوم: برگــزاری انتخابــات آزاد تحــت نظــارت نهادهــای بــین‌المللــی (مثــل ســازمان ملــل متحــد).
اگــر بتــوان ایــن نکتــه را نادیــده گرفــت کــه رژیــم جمهــوری اســلامی ایــن دو راهکــار را نمــی‌پــذیرد، ولــی ایــن نکتــه را نمــی‌تــوان فرامــوش کــرد کــه قــانون انتخابــات شــورای نگهبــان را موظــف مــی‌نمایــد کــه بســیاری افــراد را بــه طــور قــانونی رد صــلاحیت نمایــد. البتــه بایــد تأکیــد کــرد کــه هــر آمــاری دربــارهٔ میــزان مشــارکت در انتخابــات، بــدون نظــارت نهادهــای مســتقل بــین‌المللــی، قابــل پــذیرش نمی‌باشد.

۲ـــ۲ـــ فــرآوردهٔ فاقــد اختیــارات: بــه فــرض آنکــه مشــکل فرآینــد غیــر دموکراتیــک رفــع گــردد، مســأله مهمتــری وجــود دارد کــه تحــریم انتخابــات را ضــروری مــی‌ســازد. مســأله ایــن اســت: فــرآوردهٔ فرآینــد دموکراتیــک فاقــد اختیــارات لازم بــرای تغییــرات ســاختاری و اصــلاحات بنیــادین اســت. عــلاوه بــر ایــن، اصــلی‌تــرین ارکــان نظــام در مقابــل یــک رئــیس‌جمهــور منتخــب واقعــی خواهنــد ایســتاد. مگــر قــرار نیســت رئــیس‌جمهــور منتخــب در چــارچوب همــین قــانون اساســی؛ بــا همــین رهبــر، همــین مجلــس، همــین شــورای نگهبــان، همــین مجمــع تشــخیص مصــلحت نظــام، شــورای شــهر و شــهردار، صــدا و ســیما، بســیج و ســپاه و نیــروی انتظــامی و... کــار کنــد؟ مگــر قــرار نیســت رئــیس‌جمهــور مجــری برنامــهٔ پــنج‌ســالهٔ چهــارمی باشــد کــه بــه تصــویب مجلــس هفــتم رســیده اســت؟ مگــر نبایــد در چــارچوب برنامــه چشــم‌انــداز بیســت‌ســاله مــورد نظــر رهبــر عمــل کنــد؟ مگــر نبایــد در چهارچوب سیاستهای کلی نظام که از سوی رهبر تعیین می‌شود، کار کند؟[۴]

پرسش این است: دموکراسی پیشکش، چه نوع اصلاحاتی در این چارچوب امکان‌پذیر است؟

برخی برای حل این مسائل پیشنهاد می‌کنند فردی چون دکتر محمد مصدق را کاندیدا نمایید تا در مقابل رهبر و نهادهای تابع او بایستد. اولاً در میان کاندیداهای اعلام‌شده فردی که کوچکترین شباهتی به دکتر مصدق داشته باشد یافت نمی‌شود. گروه‌های اصلاح‌طلب دائماً گوشزد می‌کنند باید انتظارات را محدود کرد، کار زیادی نمی‌توان صورت داد. ثانیاً: صلاحیت فردی مصدق‌گونه مورد تأیید قرار نخواهد گرفت.

برخی دیگر بر این نکته تأکید دارند که در کشورهایی که انقلاب صورتی تحقق یافت مردم، به جای تحریم، در انتخابات شرکت نمودند. اما باید به این نکته توجه داشت که در آنجا فرآیند انتخابات عادلانه زیر نظر مجامع بین‌المللی برگزار می‌شود و رهبر مخالفان حذف نمی‌شود. اگر نظام حاکم در شمارش آراء تقلب نماید، انقلاب مخملی با حمایت خارجی به وقوع می‌پیوندد. از سوی دیگر مبارزه بر سر قدرت اصلی در کشور است. اما در اینجا قدرت اصلی در دست رهبر مادام‌العمر است و او همه‌کاره است. کلیهٔ نهادهای انتصابی یک رئیس‌جمهور آزادیخواه را به تدارکاتچی تبدیل خواهند کرد. در آنجا کاندیدای مخالفان در مقابل رهبر نظام مستقر می‌ایستد و خودکامگی و فساد او را به طور علنی برملا می‌سازد. ولی در اینجا کلیه کاندیداها می‌بایست التزام نظری و عملی و ارادت خود به رهبری را به اثبات برسانند. قوه قضائیه نه تنها بی‌طرف و مستقل نیست، بلکه تابع فرمایشات رهبر است. اصلاح‌طلبان وقتی دولت و مجلس ششم را با آراء اکثریت مردم در اختیار داشتند، برای دموکراسی کاری از دستشان برنیامد، اینک با این کاندیداها و مردمی که به آن‌ها اعتماد ندارند، چه خواهند کرد؟ فرض کنیم اصلاح‌طلبان در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شوند و سه سال بعد، دوباره مجلس را در اختیار بگیرند. در آن صورت باید پروژه تقویت جامعه مدنی را دنبال نمایند. اولین اقدام آنها باید تغییر قانون اصناف باشد. ولی شورای نگهبان آن را رد می‌کند. مگر استقلال وکلا که در برنامه چهارم بود را شورای نگهبان رد نکرد و مجلس هفتم آن را از برنامه حذف نکرد؟ قانون نظام پزشکی به صورتی است که صلاحیت پزشکان کاندیدا را نظام سیاسی باید تأیید نماید. تغییر قانون برای افزایش قدرت اصناف و انجمن‌ها و سازمان‌های غیر دولتی، مقبول رهبری و شورای نگهبان منصوب او نخواهد بود. شورای نگهبان اصلاح قانون مطبوعات را خلاف شرع اعلام کرد، برای آنکه رهبری مخالف اصلاح قانون مطبوعات بود. مسأله هیأت منصفه، تعریف جرم سیاسی و... نیز بر همگان روشن است که چه شد. آنها فقط انجمنهای دولتی را به رسمیت می‌شناسند.

دموکراسی از وجود جامعه مدنی قدرتمند خبر می‌دهد که بر اساس مجموعه گوناگونی از گروههای متوسط، از انجمنهای زنان و اتحادیه‌های کارگری گرفته تا تعاونیها و اتاقهای بازرگانی، بنا شده است. چنین گروههایی احتمالاً به عنوان موثرترین وسیله در خدمت انتقال مطالبات اجتماعی به تصمیم‌گیرندگان قرار می‌گیرند. همچنین می‌توانند با توضیح معنای دموکراسی برای کسانی که با آنها سر و کار دارند نقش آموزش مهمی ایفا کنند. نظریهٔ دموکراتیک آزادی‌خواهانه از آغاز انجمنهایی را که داوطلبانه شکل گرفته‌اند مکمل اساسی نهادهای سیاسی رسمی در دموکراسی مبتنی بر نمایندگی، از قبیل احزاب سیاسی، مجالس قانونگذاری، و مسؤولان اجرایی منتخب مردم، تلقی کرده است. آزادی شهروندان در سازمان دادن جامعه مدنی پایه و اساسی را برای تعدد منافع و عقاید مردم فراهم می‌آورد و دموکراسی چندحزبی را امکان‌پذیر و محقق می‌سازد. جامعه‌ای متشکل از شهروندان فعال، مستقل، و سازمان‌یافته نیز ضامنی است برای آن که دولت پا را از محدوده‌های خاص خود فراتر نگذارد و برای اختیارات و آزادیهایی که افراد باید بدون دخالت دولت از آنها برخوردار باشند مزاحمتی ایجاد نکند.

این همان چیزی است که نظام مستقر راه بدان نمی‌دهد و از طریق قانونی نمی‌توان بدان دست یافت مگر آنکه از طریق نافرمانی مدنی اقدام به تأسیس انجمن‌های واقعی مستقل از دولت شود که آنهم با شعار قانون‌گرایی اصلاح‌طلبان حاکم سازگار نیست. یعنی راه‌اندازی اتحادیه کارگری مستقل از دولت، انجمن پزشکان مستقل از دولت، انجمن‌های دانشجویی مستقل از دولت و...

۳–۲– گذار به دموکراسی: جاده‌ای که اصلاح‌طلبان در آن گام می‌زنند، مسیری نیست که به نظام دموکراتیک منتهی شود. گذار از سلطانیسم به دموکراسی نیازمند «مشروعیت‌زدایی» از نظام حاکم و «عدم همکاری» با حاکم شخصی است. ولی اصلاح‌طلبان از طریق همکاری با حاکم خودکامه، مشروعیت داخلی و بین‌المللی برای او تولید می‌کنند. نظام خودکامه و ستمگر، در اثر «عدم همکاری مستمر» مردم، ضعیف و ناتوان می‌شود و بدین ترتیب شرایط برای گذار به دموکراسی مهیا می‌گردد. نیروها و گروه‌های دموکرات باید آگاهانه و عامدانه اندیشه عدم همکاری را در جامعه گسترش داده و آن را در بین کلیهٔ اقشار مردم فراگیر کنند. کلیهٔ نخبگان باید از همکاری با نظام خودکامه خودداری ورزند. هزاران گونه مختلف از روش‌های عدم همکاری وجود دارد که در عمل می‌توان به نحو احسن از آن‌ها استفاده

کرد. «منابع انسانی» یکی از منابع مهم قدرت سیاسی است. تعداد افراد و گروه‌هایی که از حاکمان خودکامه اطاعت و با آنان همکاری می‌نمایند، اهمیت مهمی در تثبیت نظام خودکامه دارد. اگر عدم همکاری توسط بخش وسیعی از مردم به کار گرفته شود، نظام خودکامه گرفتار مشکلات اساسی خواهد شد. بازپس‌گیری «حمایت» و «پشتیبانی»، مهمترین اقدام جهت محو دیکتاتوری است.

از سوی دیگر مشروعیت اخلاقی و سیاسی رژیم باید مورد مناقشه قرار گیرد. هر نظامی به میزان مشروعیت (حق فرمانروایی) خود فرمانبرداری و همکاری دریافت می‌نماید. هر چه مشروعیت افزایش یابد، فرمانبرداری (اطاعت از قوانین و فرامین) و همکاری قابل اتکاتر خواهد بود. حق حاکمیت (سلطه) فرمانروایان و وظیفه فرمانبرداری شهروندان یکی از مسائل اصلی مشروعیت نظام‌های سیاسی است. مشروعیت‌زدایی از حاکم خودکامه باید در عمل خود را به نمایش بگذارد.

کسب مشروعیت بر اصول یا اهداف رسمی رژیم، نحوه سیاست‌گذاری و حتی ساختار سیاسی رژیم‌ها تأثیرگذار است. فقدان مشروعیت، رژیم‌های خودکامه را ملزم می‌نماید تا از ابزارهای نسبتاً پرهزینه برای مطیع کردن دولت و جامعه در حد گسترده‌ای بهره گیرند. رژیم‌های غیر دموکراتیک از دو شیوهٔ ابزار ایدئولوژیک و انتخابات دموکراتیک برای کسب مشروعیت استفاده می‌کنند. مشروعیت ایدئولوژیکی متضمن مشروعیت غیر مستقیم رژیم برحسب اهداف و اصولی است که در ایدئولوژی مربوطه پاس داشته شده‌اند. تفوق دموکراسی در عصر کنونی منجر به آن شده تا هر حکومت مشروعی مبتنی بر گزینش مردم، اراده عمومی یا سایر شالوده‌های دموکراتیک باشد. انتخابات نیمه‌رقابتی (semi-competitive election)، معروفترین شیوه‌ای است که یک دیکتاتوری بر اساس آن می‌تواند مدعی مشروعیت انتخاباتی/دموکراتیک شود. دیکتاتوری‌های دموکراتیک‌مآب (democratically disguised dictatorships)، یعنی دیکتاتوری‌هایی که سیمای خود را با نقاب دموکراسی پوشانده‌اند، از انتخابات نیمه رقابتی بین مقامات دولتی منتخب که قدرتشان بسیار محدود است و همگی مورد تأیید رژیم‌اند، برای مشروعیت‌بخشی استفاده می‌کنند. انتخابات نیمه‌رقابتی همراه با تقلب ویترین مشروعیت‌بخش نظام‌های خودکامه است. دیکتاتوری‌هایی که نقابی دموکراتیک به چهره می‌زنند، از منابع و فرصت‌های حمایتی دولت برای کاهش رقابت در انتخابات سود می‌جویند. در واقع انتخابات

در ایـن رژیـم‌هـا بـا یـک تـاس دسـت‌کـاری شـده یـا متقلبانـه بـازی مـی‌شـود. فقـدان آزادی، انصـاف و بـــی‌طرفـــی در هـــدایت و اجـــرای انتخابـــات ویژگیهـــای اصـــلی انتخابـــات آنهاســـت. ایـن گمـان باطـل اصـلاح‌طلبـان کـه فقـط بـا حضـور فعـال در حاکمیـت مـی‌تـوان کـاری انجـام داد، در عمـل فقـط منتهـی بـه ایـن شـد کـه آن‌هـا بـه عنـوان ویتـرین نظـام در داخـل و خـارج از کشـور عمـل کننـد. همکـاری گسـترده اصـلاح‌طلبـان طـی ۸ سـال گذشـته از طریـق حضـور در قـوه مجریـه و قـوه مقننـه، اگـر بـرای دموکراسـی ایرانـی دسـتاوردی در پـی نداشـت، امـا بـرای خودکامگـان مشـروعیت‌آفـرین بـود. رفتـار آیـت‌الله منتظـری طـی سـالهای گذشـته بهتـرین نمونـه عـدم همکـاری و مشـروعیت‌زدایـی از خودکـامگی اسـت. آیـت‌الله صـانعی هـم بـه دلیـل عـدم همکـاری بـا رژیـم (= ولی فقیه) مغضوب است.

چـرا زمـانی کـه محمدرضـا شـجریان طـی نامـه‌ای اعـلام کـرد دیگـر اجـازه نمـی‌دهـد صـدا و سـیما صـدایش را پخـش کنـد، ایـن اقـدام مهـم تلقـی شـد؟ بـرای آنکـه آن اقـدام یکـی از مصـادیق »عـدم همکـاری» و «مشـروعیت‌زدا» بـود. چـرا اسـتعفای آیـت‌الله طـاهری از امامـت جمعـه شـهر اصـفهان مهـم بـود؟ بـرای آنکـه ایـن اقـدام مصـداق مهمـی از «عـدم همکـاری» بـود کـه بـه مشـروعیت‌زدایـی منتهـی مـی‌شـد. وقتـی همسـر فرهـاد اعـلام مـی‌نمایـد فرهـاد هرگـز اجـازه نـداد کـه صـدایش از صـدا و ســـیما پخـــش شـــود، ایـــن اقـــدام خـــودداری از همکـــاری اســـت. معلـوم نیسـت سـکوت آقایـان موسـوی اردبیلـی، موسـوی خـوئینی‌هـا، مهنـدس موسـوی، عبـدالله نـوری، غلامحسـین کرباسـچی، عطـاءالله مهـاجرانی و... را چگونـه بایـد تفسـیر کـرد. اگـر آن‌هـا آگاهانـه و عامدانـه از همکـاری بـا نظـام خـودداری کـرده‌انـد، عمـل آن‌هـا، بـه میـزان اعتبـاری کـه دارند، مشروعیت‌زداست.

شـــرکت در انتخابـــات (کاندیـــداتوری و رأی دادن) بهتـــرین نمونـــه همکـــاری و مشـــروعیت‌بخشـــی بـــه نظـــام اســـت. در صـــورتی کـــه تحـــریم انتخابـــات یکـــی از مصـــادیق مهـــم عـــدم همکـــاری و مشـــروعیت‌زدایـــی از خودکـــامگی اســـت. تحـــریم انتخابـــات گـــام اول در عـــدم همکـــاری اســـت. تحـــریم مســـؤولیت‌هـــا و مشـــاغل دولتـــی، تحـــریم اداره‌هـــا، مؤسســـه‌هـــا و ســـایر عناصـــر دولتـــی، خـــودداری از قبـــول (و همکـــاری بـــا) مـــأموران انتصـــابی حاکمیـــت، خـــودداری از انحـــلال ســـازمانها و مؤسســـه‌هـــای مســـتقل و... برخـــی دیگـــر از وجـــوه عـــدم همکـــاری‌انـــد کـــه بایـــد مـــد نظـــر قـــرار گیرنـــد. روش‌هـــای عـــدم همکـــاری اجتمـــاعی و عـــدم همکـــاری اقتصـــادی نیـــز وجـــود دارنـــد کـــه بایـــد بـــدانها عمل شود.

اصلاح‌طلبان با گرم کردن تنور انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری، کمکی به فرآیند دموکراسی نمی‌کنند. همانطور که در انتخابات شوراهای شهر و مجلس هفتم نکردند. تنها دستاورد اقدام آن‌ها استفاده‌ای است که محافظه‌کاران پس از انتخابات برای مشروع جلوه دادن خود و نظام مستقر از آن می‌کنند.[۵]

۳. کارآیی تحریم:

تحریم انتخابات توسط دموکرات‌های آزادیخواه تا چه حد مؤثر است و چند درصد مردم به دنبال نخبگان و روشنفکران انتخابات را تحریم خواهند کرد؟

کل واجدین شرایط شرکت در انتخابات یک طیف را تشکیل می‌دهند. در یک سر طیف ۳۰ درصد از واجدین شرایط قرار دارند که حتماً در انتخابات شرکت می‌کنند و در سوی مقابل ۳۰ درصد دیگر از واجدین شرایط قرار دارند که قطعاً در انتخابات شرکت نمی‌کنند. چهل درصد باقی‌مانده افراد مردد و بلاتکلیفی هستند که عمده تبلیغات طرفین برای شرکت یا عدم شرکت در انتخابات بر روی آن‌ها متمرکز خواهد بود.

شرکت می‌کنند .... بلاتکلیف‌اند .... شرکت نمی‌کنند

۳۰ درصد .... ۴۰ درصد .... ۳۰ درصد

معمولاً حدود ۲۰ درصد کل واجدین شرایط به محافظه‌کاران رأی می‌دهند. تمام کوشش محافظه‌کاران معطوف به آن است که آراءشان را تا ۳۰ درصد کل واجدین شرایط افزایش دهند. (در شهرهای بزرگ چون تهران، شیراز، اصفهان، تبریز، مشهد و... آراء محافظه‌کاران معمولاً از ۱۰ درصد تجاوز نمی‌کند).

اصلاح‌طلبان، برای پیروزی، سعی می‌نمایند تا با ترغیب مردم به شرکت فعال و گسترده در انتخابات، کل آراء را به حدود ۷۰ درصد کل واجدین شرایط برسانند. (به دلیل ثبوت نسبی آراء محافظه‌کاران، پیروزی اصلاح‌طلبان منوط به شرکت گسترده مردم در انتخابات است).

از سوی دیگر تحریم‌کنندگان انتخابات می‌بایست سعی نمایند با جذب ۴۰ درصد بلاتکلیف‌ها، میزان عدم شرکت را از ۳۰ درصد، تا ۷۰ درصد افزایش دهند.

جدول زیر انواع تقسیم آراء را در این چارچوب به تصویر می‌کشد.[۶] در این جدول آراء تحریم‌کنندگان از ۳۰ درصد تا ۷۰ درصد افزایش می‌یابد و برمبنای آن، آراء محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان محاسبه شده است. آراء محافظه‌کاران در این جدول بین ۲۰ درصد تا ۳۰ درصد کل واجدین شرایط متغیر است.

تحریم گسترده انتخابات توسط نخبگان فرهنگی ـ سیاسی می‌تواند به عدم شرکت مردم در انتخابات منجر شود و عدم مشروعیت نظام را برملا نماید. اگر این اقدام صورت پذیرد، میزان تحریم از ۵۵ درصد تا ۷۰ درصد خواهد بود.

شرکت کنندگان / تحریم‌کنندگان

۰۰۰ ، ۶۰۰ ، ۲۱ = ۴۵٪ / ۰۰۰ ، ۴۰۰ ، ۲۶ = ۵۵٪

۰۰۰ ، ۲۰۰ ، ۱۹ = ۴۰٪ / ۰۰۰ ، ۸۰۰ ، ۲۸ = ۶۰٪

۰۰۰ ، ۸۰۰ ، ۱۶ = ۳۵٪ / ۰۰۰ ، ۲۰۰ ، ۳۱ = ۶۵٪

۰۰۰ ، ۴۰۰ ، ۱۴ = ۳۰٪ / ۰۰۰ ، ۶۰۰ ، ۳۳ = ۷۰٪

اشکال:

در برخی از جوامع دموکراتیک معمولاً بین ۳۵ تا ۴۰ درصد مردم در انتخابات شرکت می‌کنند. تحریم انتخابات در ایران حتی اگر منجر به عدم شرکت ۶۰ تا ۶۵ درصد مردم شود، هنوز میزان آراء با میزان آراء برخی نظام‌های دموکراتیک برابر است. بدین ترتیب همانگونه که عدم شرکت ۶۰ تا ۶۵ درصد مردم در انتخابات برخی از جوامع دموکراتیک، نظامهای آن‌ها را از مشروعیت ساقط نمی‌کند، عدم شرکت ۶۰ تا ۶۵ درصد مردم در انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری هم نظام جمهوری اسلامی را نامشروع نمی‌کند.

پاسخ: چند تفاوت در اینجا وجود دارد که باید بدانها توجه شود. اولاً در نظامهای دموکراتیک مشروعیت نظام متمایز از مشروعیت زمامداران است. ازینرو از مشروعیت افتادن حاکمان به زوال مشروعیت نظام منجر نمی‌شود. در حالیکه در نظام های خودکامه مشروعیت نظام عین مشروعیت زمامداران است. از مشروعیت افتادن زمامداران همان و از مشروعیت افتادن نظام همان.

ثانیاً: برگزاری انتخابات آزاد شرط لازم (اما نه شرط کافی) مشروعیت نظامهای دموکراتیک

اســـت. نظامهـــای دموکراتیـــک بـــه دلیـــل پـــذیرش داوری مـــردم در عرصـــه عمـــومی، آزادی بیـــان و اجتماعـــات، رعایـــت حقـــوق بشـــر، بـــه رســـمیت شـــناختن حقـــوق اقلیتهـــا، تفکیـــک عرصـــه عمـــومی از عرصـــه خصوصـــی، برگـــزاری انتخابـــات آزاد و عادلانـــه، جامعـــه مـــدنی گســـترده، تســـاهل و تســـامح و رواداری، مجـــازات نکـــردن افـــراد بـــه دلیـــل عقایـــد دگراندیشـــانه و... مشـــروع‌انـــد. در ایـــن نـــوع جوامـــع، بـــه دلیـــل تثبیـــت نهادهـــای دموکراتیـــک و اطمینـــان از رعایـــت حقـــوق شـــهروندی، ممکـــن اســـت اکثریـــت مـــردم در انتخابـــات شـــرکت ننماینـــد. امـــا نظامهـــای اقتـــدارگرا، نامشـــروع‌انـــد چـــرا کـــه حقـــوق بشـــر را نقـــض مـــی‌کننـــد، جامعـــه مـــدنی را ســـرکوب مـــی‌کننـــد، آزادی بیـــان و اجتماعـــات را بـــه رســـمیت نمـــی‌شناســـند، حـــاکم خودکامـــه در آنجـــا خـــدایی مـــی‌کنـــد، دولـــت پاســـخگو وجـــود نـــدارد، مخالفـــان را زنـــدانی و شـــکنجه مـــی‌کننـــد. ایـــن نـــوع نظامهـــا و حـــاکم خودکامـــه آن بـــه آرای صـــوری اکثریـــت مـــردم نیـــاز دارنـــد تـــا رژیـــم خـــود را مشـــروع جلـــوه دهنـــد. ازینـــرو در ایـــن نـــوع جوامـــع اعـــلام مـــی‌کننـــد کـــه بـــیش از ۹۰ درصـــد مـــردم در انتخابـــات شـــرکت کـــرده و بـــه نظـــام حـــاکم رأی داده‌انـــد.[۷] بـــدین ترتیـــب عـــدم شـــرکت در انتخابـــات در ایـــن نـــوع جوامـــع، قطعـــاً بـــه معنـــای مخالفـــــــــــت بـــــــــــا نظـــــــــــام حـــــــــــاکم اســـــــــــت.

امـــا آراء شـــرکت کننـــدگان در انتخابـــات را بایـــد بـــه صـــورت زیـــر تبیـــین کـــرد. برخـــی از شـــرکت کننـــدگان از وابســـتگان نظـــام‌انـــد و منـــافع مســـتقیم نظـــام نصـــیب آن‌هـــا مـــی‌شـــود. برخـــی دیگـــر بـــه دلیـــل تـــرس و وحشـــت در انتخابـــات شـــرکت مـــی‌کننـــد تـــا پیامـــدهای منفـــی عـــدم شـــرکت گریبـــان آن‌هـــا را نگیـــرد (مـــثلاً تـــرس از رد صـــلاحیت توســـط گـــزینش کنکـــور بـــه دلیـــل عـــدم شـــرکت در انتخابـــات، تـــرس ســـربازان و نظامیـــان و زنـــدانیان از مجـــازات، تـــرس کارمنـــدان از اخـــراج یـــا عـــدم ترقـــی یـــا تـــرس از نـــدادن پاســـپورت). عـــلاوه بـــر اینهـــا حجـــم بـــالایی از آراء محصـــول تقلـــب اســـت. یعنـــی نظـــام حـــاکم بـــرای نشـــان دادن مشـــروعیت خـــود، میـــزان آراء را بســـیار بـــالاتر از واقعیـــت اعـــلام مـــی‌نمایـــد. بـــدین ترتیـــب هـــر گونـــه انتخابـــات در نظـــام‌هـــای اقتـــدارگرا، بـــدون نظـــارت نهادهـــای معتبـــر بین‌المللی، فاقد اعتبار و مخدوش است.

پـــس مقایســـه آراء ایـــن نـــوع جوامـــع بـــا جوامـــع دموکراتیـــک فاقـــد اعتبـــار علمـــی اســـت.

۴. احتمال تجزیه ایران:

برخی از آزادیخواهان و اصلاح‌طلبان نگران تجزیه ایرانند و خطر آن را دائماً گوشزد می‌نمایند. به نظر آن‌ها، تحریم انتخابات و مشروعیت‌زدایی از نظام می‌تواند به تقویت موضع جدایی‌طلبان و حمایت خارجی از آن‌ها بینجامد و این امر می‌تواند به تجزیه ایران منجر شود.

حتی احتمال اندک این خطر، هر ایران‌دوستی را نگران و اندیشناک می‌کند. تمامیت ارضی ایران یکی از اصول پذیرفته شده تمامی دموکراتهای جمهوریخواه است. برای برآورد میزان واقعی بودن این احتمال، باید آن را از دو زاویه مورد بررسی قرار داد:

۱ـ۴: زمینه داخلی: تفاوت‌های قومی در ایران و رفتارهای تبعیض‌آمیز نظام با آن‌ها، واقعیتی انکارناکردنی است. سنّی‌ها بسیار کمتر از شیعیان، کردها و اعراب نیز بسیار کمتر از فارس‌ها در نظام سیاسی نقش دارند. مناصب حکومتی به نحو بسیار تبعیض‌آمیز به نفع شیعیان و فارس‌زبانها تقسیم شده است. استانها از نظر وضعیت اقتصادی، تفاوت چشمگیری با یکدیگر دارند. همه اینها ناشی از سیاستهای غلط زمامداران مرکزنشین است. ولی هیچ جنبش مطرح جدایی‌طلبانه داخلی وجود ندارد که خواهان جدایی مناطق خاصی از ایران باشد. نخبگان اقوام مختلف، به دنبال رفع تبعیض و مشارکت عادلانه در نظام سیاسی‌اند. فدرالیسم در چارچوب یک نظام دموکراتیک، حداکثر درخواستی است که امکان تحقق عملی دارد و دموکراتها از آن حمایت می‌کنند.

آنان که خطر تجزیه را جدی فرض می‌کنند، چند استان کشور را مستعد چنان کاری می‌دانند: استانهای کردنشین، استانهای ترک‌نشین، سیستان و بلوچستان و خوزستان. به طور طبیعی مشارکت مردم استانهای استقلال‌طلب در انتخابات باید بسیار کمتر از دیگر استانها باشد. با این حال، استانهای کردستان (۱۲/۸۳ درصد واجدین شرایط) و سیستان و بلوچستان (۳۴/۳۹ درصد واجدین شرایط) که در ابتدای انقلاب با مشارکت کم در اولین دورهٔ انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردند، در هشتمین دورهٔ ریاست جمهوری به ترتیب با ۵۳/۴۵ و ۷۰/۱۳ درصد واجدین شرایط در انتخابات شرکت کرده‌اند. میزان مشارکت مردم خوزستان (جز در سه دوره) با اینکه همواره کمتر از متوسط کل کشور بوده، ولی همواره نزدیک به متوسط کل کشور بوده است. مشارکت مردم استان آذربایجان شرقی

همواره زیر متوسط کل کشور بوده و سیر نزولی داشته است. نکته جالب توجه اینکه وضع اقتصادی استان آذربایجان شرقی بهتر از استانهای محروم کشور است و از نظر سیاسی نیز نسبت به استانهای دیگر سهم مناسبی در حاکمیت دارند. رهبر کشور ترک‌زبان است، رئیس مجلس خبرگان ترک‌زبان است.

۲ــــ۴: زمینه خارجی: مهمترین طرح برای خاورمیانه، طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا و هم‌پیمانان اوست. پیش‌فرض اساسی این طرح این است که حکومتهای خودکامه از یک سو و فقر اقتصادی از دیگر سو، منشاء بنیادگرایی و تروریسم‌اند. استبداد تروریسم‌پرور و فقرگستر است. اگر منطقه دموکراتیک شود، تروریسم و بنیادگرایی محو، امنیت برقرار و رونق اقتصادی برای منطقه به دنبال خواهد آورد.این امر به نفع سرمایه‌داری جهانی است که به دنبال بازارهای امن می‌گردد.

در این طرح و طرحهای مشابه، مقوله‌ای به نام تجزیه کشوری خاص وجود ندارد. ایران و افغانستان و عراق و سوریه و لبنان و عربستان و کویت و ... باید دموکراتیک شوند، نه تجزیه. کما اینکه در رادیکالترین مدلهای دموکراتیک کردن منطقه، یعنی دموکراتیک کردن از طریق حمله نظامی و اشغال کشورهای افغانستان و عراق، نه تنها طرحی برای تجزیه این دو کشور وجود نداشت، بلکه تمام کوشش مصروف آن شد که با شرکت تمام اقوام و فِرَق و گروهها، نوعی حکومت دموکراتیک تکثرگرا بر این دو کشور حاکم شود.[۸] جورج بوش اخیراً اعلام کرده است، «موفقیت دموکراسی در عراق پیامی را برای سرزمین‌های میان بیروت تا تهران می‌فرستد مبنی بر اینکه آزادی می‌تواند آینده هر ملتی باشد.»[۹] اگر عراق مدل دموکراسی آمریکایی برای منطقه باشد، تجزیه هیچ کشوری مطرح نخواهد بود.[۱۰] از سوی دیگر از نظر تهدیدهای قومی، عراق بسیار مستعدتر از ایران برای تجزیه بود ولی عراق تجزیه نشد و طرحی برای تجزیه آن کشور وجود نداشت. سهل است یک کرد به عنوان رئیس جمهور آن کشور انتخاب شد. او (جلال طالبانی) می‌گوید: «کردستان مستقل نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. کُردها نیز مثل هر مردم دیگری دوست دارند سرنوشت خودشان را تعیین کنند. اما آن‌ها فهمیده‌اند که این امر با واقعیت نمی‌خواند و امکان‌پذیر نیست. زیرا هر چند همسایگانمان به ما حمله نمی‌کنند اما مرزهایشان را خواهند بست و یک کردستان مستقل نخواهد توانست به حیات خود ادامه دهد. رؤیا یک چیز است و واقعیت چیزی دیگر.

اکثر کردها به فهرست ما، جناح کردها، رأی دادند. جناحی که خواهان نظام فدرال در عراق است نه کسب استقلال»[۱۱] این سخن کسی است که سالها برای استقلال مبارزه کرده است و حدود ۱۵ سال تجربه حکومت کردستان مستقل را در پشت سر دارد.
کشور ترکیه در سال ۱۹۷۴ با اشغال قبرس شمالی و تقسیم آن کشور به دو بخش ترک و یونانی‌نشین و اعلام جمهوری ترک قبرس شمالی در سال ۱۹۸۳، سعی در استقلال آن داشت. اما هیچ کشوری قبرس ترک‌نشین را به رسمیت نشناخت و جامعه جهانی به طور یکپارچه خواهان اتحاد دو بخش قبرس شد. ترکیه و قبرس شمالی راهی جز عقب‌نشینی نداشتند. در همه‌پرسی ۲۴ آوریل ۲۰۰۴، ۷۰ درصد مردم ترک‌نشین، به طرح دبیر کل سازمان ملل رأی دادند تا برخی از تحریم‌های آمریکا و اتحادیه اروپا لغو شود. در انتخابات ۸۴/۱/۲۸ محمدعلی طلعت جانشین رئوف دنکتاش شد. وی طرفدار اتحاد دو بخش است. اتحادیه اروپا تا اکتبر ۲۰۰۵ میلادی به ترکیه مهلت داده است تا بحران قبرس را حل و فصل کند. اگر فشارهای گسترده بین‌المللی و خصوصاً آمریکا و اروپا وجود نداشت، ترکیه و قبرس شمالی همچنان از تجزیه دفاع می‌کردند، نه از اتحاد.
آمریکا و اروپاییان، به دلیل منافع اقتصادی و تأمین امنیت ملی‌شان، به دنبال گسترش دموکراسی در دیگر کشورها و خصوصاً منطقه خاورمیانه‌اند. تجزیه کشورها هیچ کمکی به این فرآیند نمی‌کند. نباید فراموش کرد که دموکراسی‌ها با همدیگر نمی‌جنگند.

۵. حمله نظامی آمریکا به ایران:

حمله نظامی آمریکا به ایران مسأله دیگری است که اذهان بسیاری را به خود مشغول کرده است. عقلا به درستی تأکید می‌کنند که نباید کاری کرد که آمریکا ایران را مورد تهاجم نظامی قرار دهد. به گمان برخی، تحریم انتخابات و مشروعیت‌زدایی از نظام می‌تواند زمینه‌ساز حمله آمریکا به ایران باشد. دموکراتهای جمهوریخواه به هیچ‌وجه موافق تهاجم نظامی آمریکا به ایران نیستند. اما توجه به چند نکته ضروریست:

۱ــ۵ــ کلیه پیش‌بینی‌ها در خصوص احتمال تهاجم نظامی آمریکا به ایران، مبتنی بر عملکرد دولت آمریکا در عراق و افغانستان از یک‌سو و تهدیدهای لفظی مقامات آن کشور از دیگرسو است. اما به واقع هیچ‌کس نمی‌داند در شورای امنیت ملی آمریکا و دیگر نهادهای تصمیم‌گیر آن کشور، چه طرحی درباره ایران تدارک دیده شده است. و جزئیات

مراحل آن طرح چیست؟ آن طرح بیش از آنکه به عملکرد مخالفان دولت ایران متکی باشد، به نحوهٔ رفتار رژیم ایران وابسته است. زمامداران آمریکا، با توجه به عملکرد جمهوری اسلامی در چهار زمینه انرژی هسته‌ای و مسأله تروریسم و صلح اعراب و اسرائیل و مسأله حقوق بشر، بر این باورند که این رژیم باید جای خود را به یک رژیم دموکراتیک بسپارد. اما در خصوص چگونگی گذار ایران به دموکراسی، در بین زمامداران آمریکا اختلاف نظر اساسی وجود دارد. تغییر رژیم از راه فشارهای سیاسی یکپارچه جامعه جهانی، دیدگاهی است که می‌تواند اجماعی بین آن‌ها به وجود آورد. ولی مطرح شدن حمله نظامی، نه‌تنها بین آمریکا و دیگر کشورها شکاف ایجاد می‌نماید، بلکه بین مقامات آمریکایی و مردم آن کشور اختلاف ایجاد خواهد کرد.[۱۲] مستقل از این مشکلات، باید دید که آیا در شرایط کنونی آمریکا توان حمله نظامی به ایران را دارد یا نه؟

۲ــ۵ــ جنگ واقعی متعارف به منظور اشغال ایران: حمله نظامی آمریکا به عراق و اشغال آن کشور طی دو سال گذشته ماهیانه حدود چهار میلیارد دلار هزینه، روزی دو کشته (حدود ۱۵۰۰ کشته طی دو سال)، و استقرار یکصد و پنجاه‌هزار نیروی نظامی به دنبال داشته است.[۱۳] با توجه به وسعت خاک و جمعیت ایران، آمریکا برای حمله نظامی به ایران نیازمند حداقل سیصدهزار نیروی نظامی است. مهمترین مشکل جنگ واقعی متعارف این است که آمریکا در شرایط حاضر نیروی انسانی لازم برای چنین جنگ گسترده‌ای را در اختیار ندارد. ضمن آنکه آمریکا برای چنین حمله‌ای به بودجه و امکانات نظامی تقریباً دوبرابر آنچه در عراق به کار گرفت نیاز دارد. آمریکا فعلاً گرفتار عراق و افغانستان است و باید به سرعت اوضاع سیاسی ـ امنیتی عراق را سر و سامان دهد.

۳ــ۵ــ جنگ محدود: در جنگ محدود فقط به اهداف محدود استراتژیک از راه دور و هوا حمله خواهد شد. در این حالت توان هسته‌ای ایران نابود شده و زرادخانه موشکی و توان دریایی و مراکز سپاه پاسداران مورد حمله قرار خواهند گرفت. به فرض آنکه این حمله کاملاً موفقیت‌آمیز باشد، دو تحلیل مختلف دربارهٔ نتایج آن وجود دارد:
الف. به گمان محافظه‌کاران تندرو آمریکایی، پس از حمله، حکومت کاملاً تضعیف می‌شود، ترس و وحشت مردم ناپدید خواهد شد و مردم به خیابانها ریخته و رژیم را سرنگون خواهند کرد.

ب. به گمان دموکراتهای مخالف جنگ، پس از چنان حمله‌ای، رژیم، مخالفان را به شدت سرکوب و فضای سیاسی را کاملاً مسدود خواهد کرد. مردم و روشنفکران بیگانه‌ستیز ایرانی، در صورت حمله خارجی، به پشتیبانی از رژیم برخواهند خاست و به جای آنکه رژیم سرنگون شود، تحکیم خواهد شد.

۴ـ۵ـ بهانه حمله نظامی: دولت آمریکا تنها به بهانه وجود سلاح‌های هسته‌ای و عملیات تروریستی می‌تواند به ایران حمله نماید. در مذاکرات هسته‌ای ایران تاکنون به نحو احسن عقب‌نشینی کرده است. پروتکل الحاقی در عمل در حال اجراست. هرچه را آن‌ها خواستند فعلاً تعطیل شده است. هنوز راه برای عقب‌نشینی‌های بعدی باز است. بدین ترتیب آمریکا نمی‌تواند پرونده ایران را به شورای امنیت سازمان ملل بسپارد. درباره عملیات تروریستی نیز توجه به این نکته ضروری است که از خرداد ۷۶ تاکنون هیچیک از مخالفان دولت ایران در اروپا ترور نشده‌اند.[۱۴] مسأله حمایت از حزب‌الله، حماس و جهاد اسلامی نیز با عقب‌نشینی ارتش سوریه از لبنان و سیاستهای دولت خودمختار محمود عباس در خصوص خلع سلاح کلیه گروه‌های مسلح، رفته‌رفته منتفی خواهد شد. بدین ترتیب اگر بهانه سلاح‌های هسته‌ای و عملیات تروریستی وجود نداشته باشد، به بهانه نقض حقوق بشر، آمریکا نمی‌تواند ایران را مورد تهاجم نظامی قرار دهد. البته اگر ایران به عقب‌نشینی خود ادامه ندهد، امکان ارسال پرونده به شورای امنیت سازمان ملل تقویت خواهد شد.

۵ـ۵ـ به باور دموکراتهای جمهوریخواه تنها راه جلوگیری از رویارویی ایران و آمریکا، استقرار یک نظام دموکراتیک در ایران است. با وجود نظام فعلی و ادامهٔ سیاستهایش، امکان رویارویی نظامی تقویت خواهد شد. دموکراتها از طریق تحریم انتخابات، که اقدامی کاملاً مسالمت‌آمیز است، دموکراتیزاسیون ایران را دنبال می‌نمایند. به گمان آن‌ها یک جنبش اجتماعی فراگیر دموکرات، می‌تواند از حمله نظامی آمریکا به ایران ممانعت به عمل آورد. در صورت وجود چنان جنبشی، مسأله حمله نظامی منتفی خواهد شد.
از سوی دیگر، آزادیخواهان نمی‌توانند به دلیل احتمال حمله آمریکا، از مبارزه در راه آزادی و دموکراسی دست بشویند (به اصطلاح در مقابل امپریالیسم در پشت استبداد بایستند). آیا مجاهدین افغانی به دلیل آنکه آمریکا قرار بود به افغانستان حمله کند، مبارزه را کنار نهادند و به طالبان پیوستند؟ آیا مبارزین عراقی به دلیل آنکه قرار بود آمریکا به عراق حمله نماید،

مبارزه با رژیم صدام را کنار گذاردند و به رژیم صدام پیوستند؟ اگر چنان می‌کردند از سوی آزادیخواهان دنیا مورد ملامت قرار نمی‌گرفتند؟ می‌توان مخالف تهاجم نظامی آمریکا به ایران بود و در عین حال به مبارزات آزادیخواهانه ادامه داد.

۶ـ انواع رژیم‌های غیردموکراتیک و فرآیند گذار:

رژیمهای غیردموکراتیک انواع گوناگونی دارند. از یک منظر، این نوع رژیمها، به دیکتاتوریهای نظامی، حزبی و شخصی تقسیم می‌شوند. در دیکتاتوری نظامی، ارتش حکومت می‌کند. در دیکتاتوریهای حزبی، یک حزب مسلط (کمونیستی، فاشیستی، ناسیونالیستی و. . .) حکومت می‌کند. در حکومت شخصی، حاکم از میزان یا درجه‌ای از خودسرانگی برخوردار است که به خودکامگی می‌انجامد. این وضعیت را ماکس وبر سلطانیسم (**Sultanism**) می‌نامد. سلطانیسم نظامی است که در آن حاکم از حداکثر اختیارات و قوهٔ صلاحدید امور برخوردار است. لینتز (**Linz**) چهار نوع نظام سیاسی مبتنی بر سلطهٔ شخصی را مشخص نموده است که عبارتند از: سلطانیسم مُدرن، دموکراسی الیگارشیک، پدرسالاری نظامی و سیادت متنفذین محلی (حکومت به وسیلهٔ رؤسای سیاسی محلی). او حاکمیت سلطانیسم را متمرکزترین و خودسرانه‌ترین شکل سلطه شخصی می‌داند. سلطانیسم مدرن مبتنی بر سازمانهای مُدرن و رسماً یا علناً مبتنی بر هنجارهای بوروکراتیک است. به نظر برخی از اندیشمندان، فقدان نهادهای سیاسی کارآمد منجر به تفوقِ قدرت و اقتدار شخصی می‌شود که تنها یک قدرت تعدیل‌کننده می‌تواند آن‌را محدود گرداند تا نهادهای موجود. به اعتقاد آن‌ها سلطهٔ شخصی، نظامی از مناسبات فردی است که بر پایهٔ روابط حاکم با همدستان، پیروان، حامیان و رقبای خود، استوار می‌باشد. در حکومت شخصی، مناصب و اختیارات دولتی «مایملک» شخصی رهبر مادام‌العمر است. به تعبیر دیگر، دولت دارایی شخصی رهبر است. ماکس وبر سلطانیسم را برای اشاره به وضعیتی به کار می‌برد که در آن سلطه یا اقتدار مطلق به حداکثر میزان خود می‌رسد. معمولاً ویژگیهای «ساختاری» باعث می‌شود تا رهبر موقعیت شخصی‌اش را در درون رژیم تحکیم بخشد. مثل کنترل اختیارات دولتی که از نظر قانونی بسیار گسترده‌اند. مثلاً، خودکامگی قانونی، تضمین‌کنندهٔ موقعیت رهبر در برابر شیوه‌های قانونی‌ای است که می‌توانند موجبات برکناری وی را فراهم آورند (در ایران رهبر اعضای شورای نگهبان را برمی‌گزینند، اعضای شورای نگهبان هم، اعضای مجلس خبرگان رهبری را برمی‌گزینند. یعنی رهبر با واسطه کسانی را برمی‌گزیند که قرار است ناظر و

عزل‌کنندهٔ او باشند). از سوی دیگر رهبر شخصی فرمانده کل نیروهای نظامی و انتظامی است. بدین ترتیب تهدیدی از سوی نظامیان احساس نمی‌کنند. نظام حاکم بر ایران، نظام توتالیتر نیست، بلکه نظام سلطانی است. لذا با توجه به این امر و تمایز انواع رژیمها از یکدیگر، باید به این پرسش پاسخ گفت: چگونه نوع خاصی از رژیم، تسلیم فرآیند دموکراتیزاسیون شده است؟ روستو گذار به دموکراسی را به سه مرحله تقسیم کرده بود:

الف: منازعه‌ی بلندمدت بین نیروهای سیاسی مخالفی که از قدرت برابری برخوردارند.

ب: مذاکره برای دستیابی به یک قرارداد سازش توسط رهبران نیروهای سیاسی که به نهادینه کردن رویه‌های دموکراتیک می‌انجامد و

ج: عادت کردن به رویه‌های دموکراتیک که به تدریج باعث افزایش میزان و گسترهٔ اجماع می‌گردد.

توافق‌نامه سازش از یک‌سو به دنبال بازتعریف قواعد بازی سیاسی است و از سوی دیگر، مبتنی بر تعهدات و ضمانت‌نامه‌های متقابلی است که حافظ منافع حیاتی طرفین قرارداد باشد. در قرارداد رهاسازی قدرت، معمولاً رهبران نظامی به طرف مقابل تضمین می‌دهند که حقوق فردی شهروندان اعاده و انتخابات آزاد برگزار شود. در مقابل غیر نظامیان به نظامیان تعهد می‌دهند که درصدد مجازات زمامدارانی که مرتکب تندرویهای سرکوبگرانه شده‌اند، برنیایند (اصل ببخش و فراموش نکن) و فرآیند دموکراسی را بدون خشونت و هرج و مرج پیش برند. در واقع دیکتاتورهای نظامی و حزبی پس از فشار اجتماعی شدید، بر سر میز مذاکره حاضر می‌شوند. گذار توافقی حاصل وضعیتی است که از نظر قدرت سیاسی طرفین کاملاً برابر و متوازن باشند. گذارهای توافقی در رژیمهای اقتدارگرا محصول اختلافات عمده تندروها (محافظه‌کاران) و میانه‌روهای (اصلاح‌طلبان) درون رژیم از یک‌سو، و ائتلاف اصلاح‌طلبان حاکم با دموکراتهای خارج از حاکمیت جهت کنار زدن تندروهای رژیم از سوی دیگر است. ولی فرآیند گذار در دیکتاتوریهای شخصی بسیار متفاوت است. به گفتهٔ هانتینگتون: رهبران دیکتاتوریهای شخصی در مقایسه با رهبران نظامی و تک‌حزبی احتمال

کمتـــری دارد کـــه قـــدرت را بـــه صـــورت داوطلبانـــه واگـــذار کننـــد. بـــه نظـــر اودانـــل (O'Donnell) و فیلیـــــپ اشـــــمیتر (Schmitter)، تنهـــــا راه تغییـــــر رژیـــــم و برقـــــراری دموکراســـــی در دیکتاتوریهـــای ســـلطانی نظیـــر رژیـــم پیشـــین ســـوموزا در نیکاراگوئـــه، «شـــورش مســـلحانه غیـــر نظـــامی» اســـت. بـــرای اینکـــه حاکمـــان شخصـــی نوعـــاً مایـــل بـــه واگـــذاری قـــدرت نیســـتند. گـــرایش کلـــی حاکمـــان شخصـــی، امتنـــاع از واگـــذاری قـــدرت اســـت. لـــذا بـــه نظـــر اشـــنایدر (Snyder)، در صـــورتی کـــه ارتـــش فاقـــد اســـتقلال کـــافی بـــرای از میـــان برداشـــتن حـــاکم شخصـــی (نظـــامی یـــا غیرنظـــامی) باشـــد، آنگـــاه تنهـــا راه‌حـــل بـــرای ســـرنگونی وی شـــکل‌گیـــری یـــک جنـــبش انقلابـــی اســـت.
رهبـــران شخصـــی نـــه‌تنهـــا تمـــایلی بـــه واگـــذاری قـــدرت ندارنـــد، بلکـــه قـــدرت را بـــه طـــور مـــادام‌العمـــر در اختیـــار گرفتـــه و بـــه طـــور خودکامـــه از آن اســـتفاده مـــی‌کننـــد. مســـألۀ گـــذار بـــه دموکراســـی در چنـــین شـــرایطی، بـــا گـــذار در رژیمهـــای اقتـــدارگرای نظـــامی و حزبـــی تفاوتهـــای چشـــمگیری دارد. در اینجـــا همکـــاری بـــا حـــاکم شخصـــی و مشـــروعیت‌بخشـــی بـــه فرمـــانروایی او هـــیچ کمکـــی بـــه فرآینـــد دموکراســـی نمـــی‌کنـــد. بـــرعکس، فرآینـــد دموکراســـی در ایـــن شـــرایط از راه عـــدم همکـــاری و مشـــروعیت‌زدایـــی تســـهیل خواهـــد شـــد. بـــدین ترتیـــب آزادی‌خواهـــان بایـــد روشـــن نماینـــد کـــه رژیـــم ایـــران بـــه کـــدام‌یـــک از انـــواع رژیمهـــا تعلـــق دارد؟ و گـــذار آن نـــوع رژیـــم خـــاص بـــه دموکراســـی تـــابع چـــه فرآینـــدی اســـت؟ جامعـــه‌شناســـی سیاســـی، فرآینـــد دموکراتیزاســـیون انـــواع رژیمهـــا را بـــر اســـاس تجربـــــــۀ بشـــــــری، توصـــــــیف و تبیـــــــین کـــــــرده اســـــــت.
دوســـتان ســـازمان مجاهـــدین انقـــلاب اســـلامی و جبهـــۀ مشـــارکت اســـلامی، بـــه دلیـــل یـــک تحلیـــل خـــاص، بـــا تحـــریم انتخابـــات مخالفنـــد و از شـــرکت فعـــال در انتخابـــات دفـــاع مـــی‌کننـــد. بـــه گفتـــۀ نماینـــده ســـازمان: «در کشـــورهای در حـــال توســـعه، گـــذار بـــه دموکراســـی زمـــانی ممکـــن مـــی‌شـــود کـــه هـــیچ‌یـــک از دســـت کـــم دو جنـــاح سیاســـی در درون قـــدرت قـــادر بـــه حـــذف رقیـــب خـــود نباشـــد. . .]یعنـــی[جامعـــه بایـــد بـــه مرحلـــه‌ای برســـد کـــه نخبگـــان آن در درون حکومـــت (صـــرف نظـــر از پایگـــاه اجتمـــاعی یکســـان یـــا متفـــاوت امـــا بـــا دیـــدگاه‌هـــای متمـــایز ایـــدئولوژیک) نتواننـــد یکـــدیگر را حـــذف کننـــد. در ایـــن وضـــعیت یـــک جامعـــه وارد عصـــر دموکراســـی‌خـــواهی خواهـــد شـــد»[۱۵] بـــه گفتـــۀ نماینـــدۀ مشـــارکت: «در کشـــورهایی کـــه گـــذار دموکراســـی در آنهـــا بـــا موفقیـــت صـــورت گرفتـــه اســـت. . . دمـــوکرات‌هـــای حکـــومتی بـــا رهبـــران جنـــبش‌هـــا معاملـــه کـــرده‌انـــد و دموکراســـی در حقیقـــت، محصـــــــول نهـــــــایی ایـــــــن معاملـــــــه‌هـــــــا بـــــــوده اســـــــت».[۱۶]
علـــوم اجتمـــاعی تجربـــی، ماننـــد علـــوم متـــافیزیکی، معرفتـــی پیشـــینی نیســـتند، بلکـــه دانـــش‌هـــای پســـینی‌انـــد. مـــی‌تـــوان در کـــنج عزلـــت نشســـت و دربـــارۀ وجـــود ماهیـــت یـــا جـــوهر و عـــرض فکـــر کـــرده و ســـخن گفـــت، ولـــی در خصـــوص »گـــذار بـــه دموکراســـی»، بـــدون توجـــه بـــه گـــذارهایی کـــه در ســـه یـــا

چهار موج توسعه دموکراسی صورت گرفته است، نمی‌توان یک کلمه سخن گفت یا حُکمی صادر کرد.

نگاه پسینی به کشورهایی که موج سوم را طی کرده‌اند، سه سنخ گذار و سه نوع رژیم دیکتاتوری را نشان می‌دهد. دیکتاتوری‌ها سه نوع‌اند: دیکتاتوری‌های نظامی، دیکتاتوری‌های حزبی و دیکتاتوری‌های شخصی. سه سنخ گذار از دیکتاتوری به دموکراسی اتفاق افتاده است.

الف: گذار تفویضی (abdictated transition) : دیکتاتوری ضعیف از سر اجبار قدرت را به دیگران واگذار می‌کند.
ب: گذار تحمیلی (dictated transition) : در گذار تحمیلی، رژیم دیکتاتوری در موضع قدرت قرار دارد، با این حال تظاهرات گسترده مردمی رژیم را به فکر می‌اندازد تا آگاهانه فرایند دموکراتیزسیون دیکته‌شده را دنبال نماید. ۲۴ رژیم نظامی بین سال‌های ۹۵ـ۱۹۹۰ از طریق برنامه‌ریزی به دموکراسی رسیدند ولی «پدیده توافق نخبگان» بازتابی در آنها نداشت. برزیل، تایوان، تایلند و. . . مصادیق این نوع گذارند.
ج: گذار توافقی یا قراردادی (pactde transition) : گذار توافقی دو خصوصیت مهم دارد. اولاً رژیم حاکم به دو بخش تندرو (محافظه‌کار) و میانه‌رو (اصلاح‌طلب) تقسیم می‌شود. ثانیاً مخالفان دموکرات رژیم که بیرون از حاکمیت قرار دارند با قدرت از طریق تظاهرات گستردۀ مردمی، اعتصابات و عدم همکاری، بین خود و رژیم موازنۀ قدرت برقرار می‌نمایند. اگر عمر منازعات طولانی شود و منازعات پرهزینه و بی‌فایده باشد، نخبگان به توافق بر سر جدی‌ترین اختلاف‌هایشان علاقه‌مند می‌شوند. در نهایت از طریق مذاکرات میزگرد، بین دموکرات‌های خارج از رژیم و میانه‌روهای حاکم، گذار توافقی صورت می‌گیرد. مهم‌ترین مصداق این نوع گذار، گذار لهستان به دموکراسی در سال ۱۹۸۹ بود. در فرایند مذاکره نخست، قدرتمندترین و مجرب‌ترین رهبران مهم‌ترین گروه‌ها باید محرمانه (یا علنی) و سریعاً همکاری کنند تا به نوعی تفاهم دست یابند که برای هر یک از طرفین قابل قبول باشد. سپس باید پیروانشان را به پذیرفتن نتایج عملی این توافق متقاعد کنند. و سرانجام باید، با پیشه کردن رفتارهای خویشتن‌دارانه، اطمینان خاطر دهند که این توافق و آداب سلوک سیاسی حاصل از آن جزئی از فرهنگ نخبگان است. استقرار نظام دموکراتیک در مقابل مصونیت از برخوردهای تلافی‌جویانه و مقابله به مثل است.

بدین ترتیب، اولاً تمام گذارها، گذار توافقی (مذاکرات میزگرد) نیست. ثانیاً گذار توافقی، توافق بین دو جناح رژیم حاکم نیست، بلکه توافق بین جناح میانه‌رو حاکم با مخالفان دموکرات رژیم است. ثالثاً انتخابات آزاد و عادلانه توافقی برگزار می‌شود تا رژیم حاکم جای خود را به مخالفان دموکرات بسپارد، نه آنکه یک بازی نمایشی در زیرمجموعه قدرت اصلی صورت گیرد. رابعاً وضع در دیکتاتوری‌های شخصی، به کلی با دیکتاتوری‌های حزبی و نظامی متفاوت است.

اصلاح‌طلبان حکومتی گمان می‌برند تنها راه گذار به دموکراسی، رفتن به درون حکومت، تبدیل حاکمیت به حاکمیت دوگانه، ایجاد موازنهٔ قدرت بین دو طرف و توافق ضروری برای گذار به دموکراسی است. حتی اگر چنین باشد، می‌بایست یک جنبش قدرتمند اجتماعی دموکرات مخالف رژیم وجود داشته باشد که از طریق تظاهرات، اعتصابات، تحریم انتخابات و... رژیم را وادار به مصالحه و توافق نماید (فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا به تعبیر سعید حجاریان). لذا بهتر است اصلاح‌طلبانی که می‌خواهند نقش میانه‌روهای رژیم را بازی کنند، در انتخابات شرکت و اگر محافظه‌کاران اجازه دادند، حاکمیت را دوگانه کنند. ولی به دیگران اجازه دهند از طریق عدم همکاری، تحریم و مشروعیت‌زدایی، جنبش نیرومند دموکراسی‌خواهی را به وجود آورند تا امکان توافق و مصالحه فراهم شود. بدون فشار از پایین، چانه‌زنی در بالا وجود نخواهد داشت.[۱۷]

اما باید توجه داشت که رژیم ایران نه دیکتاتوری نظامی است نه دیکتاتوری حزبی (که در آن یک حزب مسلط باشد). رژیم حاکم بر ایران دیکتاتوری شخصی است. فرایند گذار به دموکراسی در چنین نظامی، با دو نوع دیگر تفاوت دارد. این نوع گذار معمولاً از سوی جامعه‌شناسان، نوع ضد شخصی گذار (**transition type anti-Personalist**) نامیده می‌شود. این نوع گذار معمولاً مستلزم سرنگونی حاکمان شخصی است (مارکوس در فیلیپین، چائوشسکو در رومانی، استروراسز در پاراگوئه، صدام در عراق) یا مستلزم مرگ دیکتاتور شخصی است (فرانکو در اسپانیا). برای نمونه، در مصر اینک دیکتاتور شخصی حاکم است. مخالفان دموکرات، خواهان برکناری مبارک هستند. انتخابات آزاد، عادلانه در رقابتی در مقابل مبارک و برای برکناری اوست، نه مشارکت در قدرت زیر نظر او. ظاهراً مبارک حاضر به عقب‌نشینی و برگزاری انتخابات با حضور چند کاندیدا شده است. اما در ایران، رهبری به هیچ‌وجه حاضر به شرکت تک‌نفری در انتخابات نیست، چه رسد به شرکت

در انتخاباتی که چند کاندیدای رقیب در مقابل او بایستند. روشن است که او رأی مردم را ندارد. برخی از حاکمان شخصی با برگزاری انتخابات تک‌نفره مدعی به دست آوردن بیش از ۹۰ درصد آرای مردم می‌شوند، ولی در اینجا رهبری به هیچ‌وجه حاضر به ریسک اخذ مشروعیت از طریق رأی مردم نیست.

۷ـ انقلابیگری یا اصلاح‌گری:

به باور برخی تحریم انتخابات، عدم همکاری، مشروعیت‌زدایی و برگزاری رفراندوم؛ اقداماتی ساختارشکن و انقلابی‌اند و از این‌رو با اصلاح‌طلبی ناسازگارند. باید توجه داشت که از یک منظر می‌توان انقلابی بود و از منظری دیگر اصلاح‌طلب. مهم تفکیک این دو مقام از یکدیگر است.

الف ـ اصلاح‌طلبِ روشی: آدمیان اهدافی دارند و برای رسیدن به آن اهداف، روش‌ها و وسایل خاصی را برمی‌گزینند. فرض کنیم هدف، تغییر ساختِ سیاسی خودکامه و جایگزینی ساختِ سیاسی دمکراتیکی که آزادی و حقوق بشر را به رسمیت می‌شناسد باشد. برای رسیدن به این هدفِ اخلاقاً مطلوب، از دو روش متفاوت می‌توان استفاده کرد: اصلاح‌طلبانه و انقلابی.

ـــ اصلاح‌طلب روشی به کسی اطلاق می‌شود که از روش‌ها و وسایل مسالمت‌آمیز برای رسیدن به اهداف و غایات بهره می‌برد و اصلاحات اجتماعی تدریجی، موقتی، تجربی و جزء‌گرایانه را تعقیب می‌کند.

ـــ انقلابی روشی به کسی اطلاق می‌شود که از روش‌ها و وسایل قهرآمیز و خشونت‌بار برای رسیدن به اهداف استفاده می‌کند و به دنبال تغییرات انفجاری و ناگهانی است. توسل به روش‌های خونبار برای دستیابی به اهداف اخلاقاً نامجاز و مذموم است.
تمام آنچه تاکنون درباره انقلاب‌ها و پیامدهای منفی آن‌ها گفته شده، درخصوص انقلاب‌های کلاسیک صادق است که به روش‌های خشونت‌بار تغییرات کل‌گرایانه یا یوتوپیایی را دنبال می‌کردند. انقلاب کلاسیک یک قصه تماماً تازه بود که کل آن، حتی کلماتش، تازه و جدید بود. هدف انقلاب تغییر کل ساختارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی،

اجتماعی و نظامی از طریق تغییرات سیاسی بود. یعنی کلیه مسائل به مسائل سیاسی تقلیل می‌یافت و به روش‌های سیاسی بنیان جامعه موجود باید زیر و رو می‌شد تا همه مسائل یک جا حل و فصل شود.

اما در اواخر دهه هشتاد، انقلاب‌های آرام بلوک شرق به وقوع پیوست و یخ‌های رژیم‌های توتالیتر با تظاهراتِ مردمِ شمع در دست، ذوب شدند و عصر آزادی فرا رسید. انقلاب مخملی چک‌اسلواکی نماد انقلاب‌های بدون خون‌ریزی جدید است. پس از آن انقلاب آرام مردم بلگراد علیه میلوسویچ و بعد هم انقلاب گل‌های سرخ تفلیس علیه شواردنادزه به وقوع پیوست. پس از آن انقلاب نارنجی در اوکراین و سپس انقلاب زرد یا لاله‌ای در قرقیزستان به وقوع پیوست.

دو تفاوت عمده این انقلاب‌ها را از انقلاب‌های کلاسیک متمایز می‌سازد. یکی آنکه خشونت و خون‌ریزی و انتقام‌گیری[۱۸] در کار نبود و دیگر آنکه، خلاص شدن از شرّ خودکامگی و ایجاد آزادی، هدف انقلاب‌های جدید بود، نه تغییر کل‌گرایانه برمبنای یک ایدئولوژی تمامت‌خواه، که کاری نشدنی (ناممکن)، پرهزینه و بی‌فایده است. انقلاب‌های مسالمت‌آمیز، معطوف به تأسیس آزادی و مردم‌سالاری، ممکن و مطلوب‌اند و نقدهایی که بر انقلاب‌های کلاسیک و پیامدهای آن‌ها وارد است، بر این انقلاب‌ها وارد نیست. به‌عنوان نمونه، کارل پوپر که با انقلاب‌های کل‌گرایانه کلاسیک مخالف بود، از انقلاب‌های آرام بلوک شرق حمایت و دفاع می‌کرد.[۱۹]

شاید گفته شود انقلاب دو طرف دارد: رژیم حاکم و مردم مخالف آن. انقلاب‌های مسالمت‌آمیز جدید از آن رو به وقوع نپیوست که مردم به روش‌های مسالمت‌آمیز توسل جستند، بلکه از آن مهم‌تر، رژیم‌های حاکم از خود خویشتن‌داری نشان داده و از قوه قهریه برای سرکوب مردم استفاده نکردند. ولی در ایران رهبری نظام اراده و توان و قصد استفاده از ابزار سرکوب را دارد و لذا هر گونه تظاهرات گسترده مسالمت‌آمیز مردمی، توسط رژیم به خاک و خون کشیده خواهد شد.

این مدعا مبتنی بر دو پیش‌فرض مهم بلا دلیل است. مطابق پیش‌فرض اول، رژیم حاکم توان سرکوب گسترده را دارد و شرایط جدید بین‌المللی و داخلی اجازه و امکان سرکوب را به

آن‌هـا مـی‌دهـد. مطـابق پـیش‌فـرض دوم، نظـام حـاکم بـر ایـران بـدتر از نظـام‌هـای حـاکم بـر بلـوک شـرق سـابق، یوگسـلاوی و گرجسـتان اسـت و حاکمـان ایـن نظـام از حاکمـان بلـوک شـرق سـابق و میلوسویچ خودکامه‌تر و سرکوبگرترند.[۲۰]

اگـر نظـام حـاکم آنقـدر اصـلاح‌ناپـذیر اسـت کـه حتـی تظـاهرات مسـالمت‌آمیـز مخالفـان را تحمـل نمـی‌کنـد و آن را بـه خـاک و خـون مـی‌کشـاند، تـا مخالفـان نتواننـد نظراتشـان را بیـان دارنـد و رفتـه رفتـه همگـان را بـا خـود همـراه نماینـد؛ در آن صـورت تکلیـف قضـیه حتـی از نظـر فـرد لیبرالـی چون کارل پوپر هم روشن است:

«چنـین نیسـت کـه مـن در همـه احـوال و در کلیـه شـرایط، مخـالف انقـلاب خشـونت‌بـار باشـم. مـن هـم ماننـد برخـی از روشـنفکران مسـیحی قـرون وسـطی و دوران رنسـانس کـه کشـتن حاکمـان جبـار را جـایز مـی‌دانسـتند، بـر ایـن بـاورم کـه واقعـاً ممکـن اسـت در یـک حکومـت جـابر و زورگـو چـاره‌ای جـز ایـن نباشـد و در چنـین احـوال، انقـلاب خشـونت‌بـار را بایـد موجـه شـمرد. ولـی همچنـین معتقـدم کـه یگانـه هـدف هـر انقلابـی از ایـن قسـم بایـد تأسـیس دموکراسـی باشـد... بـه سـخن دیگـر، خشـونت‌گـری فقـط تحـت حکومـت‌هـای جـابر و زورگـو موجـه اسـت کـه اصـلاحات بـدون خشـونت‌گـری را غیـرممکن مـی‌سـازند و یگانـه هـدف آن بایـد ایجـاد شـرایطی باشـد کـه اصـلاحات مسالمت‌آمیز در آن ممکن شود.»[۲۱]

بـا توجـه بـه آنچـه ذکـر آن رفـت، دموکراتهـا از روش‌هـای مسـالمت‌آمیـز (تحـریم انتخابـات، برگـزاری رفرانـدوم) جهـت تأسـیس جمهـوری تمـام‌عیـار دفـاع مـی‌نماینـد و معتقـد بـه اسـتفاده از خشـونت بـرای رسـیدن بـه مقصـود نیسـتند. منتهـا چـون اقتـدارگرایان زیـر بـار رفرانـدوم نمـی‌رونـد، نافرمـانی مـدنی کـه روشـی مسـالمت‌آمیـز اسـت بـرای ایـن غایـت پیشـنهاد مـی‌گـردد. پـس از پیـروزی، بایـد اصـل »ببخش و فرامـوش نکـن« مبنـای کـار کمیتـه‌هـای حقیقـت‌یـاب قـرار گیـرد. چـرا کـه دموکراسـی بـا انتقـام‌گیـری تثبیـت و تحکـیم نخواهـد شـد.[۲۲] مـردم ایـران زمـین اینـک بسـیار بـیش از سـال ۱۳۵۷ مـی‌داننـد. انقـلاب ۵۷ علیـه مدرنیتـه بـود، امـا جنـبش کنـونی مـدرن و دمکراتیـک اسـت. نبـرد بـرای آزادی و دموکراسـی مشـروع و مطلـوب اسـت امـا فـدا کـردن آدمیـان در پـای ایـدئولوژی‌هـای ناکجاآبـادی و نظـام‌هـای اقتـدارگرا کـه دسـتاوردی جـز رعـب و وحشـت و خشـونت ندارنـد، نـاروا و نامشـروع اسـت. تـک تـکِ آدمیـان بـا پوسـت و گوشـت و خـون و اسـتخوان، غایـت بـا لـذات‌انـد و کوشـش و مبـارزه جهـت فـراهم کـردن شـرایطی آزاد و

دموکراتیک تا آدمیان از طریق انتخابگری به غایات مطلوبشان دست یابند؛ اخلاقاً مجاز و بلکه واجب است.

ب ـ انقلابی در طرد آئین‌ها: نظریه‌ها و مدل‌ها و ایدئولوژی‌ها، برای حلِ مسائل نظری و رفع مشکلات عملی ابداع و ساخته می‌شوند. اگر نظریه یا آئینی مدعی حلِ مسائل نظری یا رفع مشکلات عملی باشد، اما از پس حل و رفع آن‌ها برنیاید، دو کار می‌توان کرد. یکی آنکه جهان و جامعه و آدمیان را آنقدر تغییر دهیم تا مصداق نظریه و آئین شوند، و دیگر آنکه نظریه و آئین را کنار بگذاریم. نظریه و آئین در خدمت آدمی است و ساخته و ابداع شده تا مسائل را حل نماید، نه اینکه آدمی خادم نظریه و آئین باشد و موظف باشد جان خود را فدای آئین بنماید.

روش‌شناسی پوپر، که مقبول نوشتار حاضر است، مبتنی بر «بهره‌گیری انقلابی از فراگرد آزمون و حذف خطا از طریق نقادی» است.[۲۳] «بدینسان ما می‌توانیم از دست نظریه‌ای که با نتایج تجربی به خوبی مطابقت ندارد خلاص شویم، پیش از آنکه قبول و پذیرش نظریه سبب شود که شانس بقای خود را از دست بدهیم. از رهگذر نقد کردن نظریه‌های خود می‌توانیم کاری کنیم که نظریه‌ها فدای ما شوند و به عوض ما از بین بروند. این امر البته حائز نهایت اهمیت است».[۲۴]

طرد انقلابی نظریه‌ها، آئین‌ها و مکاتبی که در عمل موفق به حلِ مسائل آدمیان و رفع مشکلات عملی آن‌ها نمی‌شوند، بجای حذف خشونت‌آمیز آدمیان، عین عقلانیت است. پیشرفت عقلانیت در گرو سرنگون شدن قابل تحسین‌ترین و زیباترین نظریه‌ها و آئین‌هاست: «به این نحو به یک امکان اساسی دست می‌یابیم: می‌توانیم آزمون‌ها، و فرضیه‌های موقت خود را از طریق بحث عقلانی به نحو نقادانه حذف کنیم، بی‌آنکه خود را حذف نماییم. این نکته به واقع غرض بحث عقلانی نقادانه است... اگر روش بحث عقلانی نقادانه تثبیت بشود، این امر کاربرد خشونت را از یاد می‌برد: زیرا خردِ نقاد تنها بدیلی است که تاکنون برای خشونت یافت شده است. این وظیفهٔ روشن همه متفکران است که برای این انقلاب تلاش کنند. برای جایگزین کردن کارکرد حذفی نقادی عقلانی به جای کارکرد حذفی خشونت.»[۲۵
]

نزدیک شدن به حقیقت از طریق اقدام شجاعانه و نبوغ‌آمیز در نقادی انقلابی نظریه‌های

قدیمی و اقدام شجاعانه و نبوغ‌آمیز در ابداع خلاقانه نظریه‌های جدید است: «این نکته تنها در مورد علم تجربی صادق نیست، بلکه در همه حوزه‌های]معرفتی[چنین است».[۲۶] از نظر پوپر پیشرفته‌ترین صورت فکری عقلانیت عبارت است از آمادگی برای بحث درباره باورهای خود به نحو نقادانه، تصحیح آن‌ها در پرتو بحث نقادانه با دیگران و حذف انقلابی باورهایی که قادر به حل مسائل نیستند.[۲۷]

انقلابی بودن در این معنا پیامدهای مختلفی در عرصه سیاسی دارد که باید بدانها توجه شود. در این سطح ما با دو مساله، که یکی نظری و دیگری عملی است، روبرو هستیم:

ـــ مساله نظری: آیا نظام جمهوری اسلامی اصلاح‌پذیر است یا اصلاح‌ناپذیر؟ (اگر مقصود از اصلاحات، تحول نظام سیاسی مستقر به یک نظام سیاسی مردم‌سالار (دموکراتیک) باشد). نظام اصلاح‌ناپذیر را باید کنار نهاد.

ـــ مساله عملی: روش‌های گذار از نظام مستقر به نظام دمکراتیک کدامند؟ (تاکتیک‌ها و استراتژی که ما را به هدف می‌رسانند).

نظریه‌ها و مدل‌هایی که تاکنون از سوی اصلاح‌طلبان جهت حل مساله خودکامگی و گذار به ساخت سیاسی دموکراتیک ارائه شده، از عهده حل مساله برنیامده‌اند و لذا تجدید نظر و ابداع مدل‌های جدید ضروری است. بحث تحریم انتخابات، عدم همکاری، نافرمانی مدنی و مشروعیت زدایی؛ در این چارچوب مطرح شده است.

۸ . نافرمانی مدنی:

برخی بر این باورند که غلبه گفتمان دموکراسی و اصلاح‌طلبی در ایران جایی برای رویکرد انقلابی باقی نمی‌گذارد، لذا:«همین محذورات است که آنان را واداشته ناشیانه از مشی «نافرمانی مدنی» که ویژه جنبشهای اجتماعی پس از دموکراسی در غرب است، دفاع کنند».

گزاره کلی «نافرمانی مدنی ویژه جنبش‌های اجتماعی پس از دموکراسی در غرب است»، حداقل با نمونه‌های نهضت گاندی در هند دوران استعمار انگلیس و جنبش نلسون ماندلا در افریقای جنوبی رژیم آپارتاید، ابطال می‌شود. در هر دو کشور، در دوران ماقبل دموکراسی، گاندی و ماندلا برای مبارزه از روش نافرمانی مدنی سود جستند. از نظر تبارشناسی، یکی از مهمترین تبارهای نافرمانی مدنی به مبارزه منفی و تز عدم خشونت گاندی بازمی‌گردد. باورهای بنیادی هندویی، گاندی را به نافرمانی مدنی سوق می‌داد. مطابق باور نخست، هر

یـک از مـا در ژرفنـای طبیعـت خـود بـا آتمـن کـل (Atman) یکـی هسـتیم،کـه در عمـق وجـود مـا، در میـان همـه مـا مشـترک اسـت، اگـر چـه در ایـن حیـات در ابـدان و آگـاهی‌هـای متفـاوت بـی‌شـمار تقسـیم شـده اسـت. خـدا موجـودی متشـخص نمـی‌باشـد، بلکـه در بطـن همـه اشـیا وجـود دارد « خـدا بـدون صـورت اسـت « امـا چـون مـا شـخص هسـتیم، بـه آن وجـود بـی‌صـورت تشـخص مـی‌بخشـیم. گانـدی از ایـن بـاور، وحـدت ذاتـی انسـان و بـه طریـق اولـی وحـدت همـه جلـوه‌هـای حیـات را اسـتنتاج مـی‌نمـود. مفهـوم سیاسـی وحـدت حیـات بـرای گانـدی ایـن بـود کـه هـیچ کـس نمـــی‌توانـــد کـــاملاً بیگانـــه و بـــه طـــور جبـــران‌ناپـــذیری دشـــمن باشـــد.
مطـابق بـاور دوم، عنصـری الهـی در هـر یـک از مـا وجـود دارد. (آتمـن atman همـان بـرهمن Brahman اسـت). او از تـز «حضـور خداونـد در هـر انسـانی»، نتیجـه مـی‌گرفـت »مـن حتـی در مخالفـان خـود نشـانه‌ای از وجـود خداونـد مـی‌بینـم». از اینـرو، هـیچ کـس نمـی‌توانـد کـاملاً و در نهایـت یـک دشـمن باشـد زیـرا هـیچ یـک بـدون آن بارقـه الهـی در درون خـود نیسـتند.
بـاور سـوم، آهیمسـا، یعنـی خـودداری از قتـل و کشـتن، و بـه‌طـور عـام‌تـر عـدم خشـونت اسـت. آهیمسـا آشـکارا بـا ایـن بـاور ربـط دارد کـه همـه جلـوه‌هـای حیـات یکـی هسـتند و اینکـه عنصـری الهـی در هـر شخصـی وجـود دارد. نتیجـه مـی‌گیـریم کـه در آسـیب رسـاندن بـه دیگـران مـا بـه کلـی آسـیب مـی‌رسـانیم کـه خـود مـا جزیـی از آن هسـتیم، و بـه حقیقـت غـایی یـا واقعیـت مطلـق آسـیب مـی‌رسـانیم کـه مـا آن را خـدا مـی‌نـامیم. آهیمسـا در عمـل بـه ایـن معناسـت کـه در هنگامـه ظلـم و بـی‌عـدالتی و خودکـامگی، راه درسـت برخـورد بـا خودکامگـان، شـورش خشـونت‌آمیـز نیسـت بلکـه توسـل بـه سرشـت درونـی آن‌هـا بـا اسـتدلال عقلـی همـراه بـا نافرمـانی مـدنی از قـوانین ناعادلانـه اسـت، حتـی هنگـامی کـه نافرمـانی مـدنی بـرای قـانون‌شـکن رنـج، خشـونت و حـبس در پـی داشـته باشـد. آمـادگی بـرای تحمـل رنـج بـه خـاطر عـدالت، کـه انسـانیت مشـترک هـم سـتمگر و هـم سـتمدیده را بـه داوری مـی‌خوانـد، آن نیـروی اخلاقـی‌ای اسـت کـه گانـدی بـرای آن کلمـه سـاتیاگراها، یـا نیـروی حقیقـت را وضـع نمـود. آمـادگی بـرای تحمـل رنـج و آلام جـزء مهمـی از سیاسـت عـدم خشـونت و نافرمـانی اسـت. گانـدی مـی‌گفـت: «مـن مـی‌دانـم کـه بـرای ۹۰ درصـد مـردم هنـد، عـدم خشـونت بـه معنـای نافرمـانی مـدنی اسـت و نـه هـیچ چیـز دیگـر». سـرپیچی آگاهانـــه از قـــوانین ناعادلانـــه، گـــوهر تـــز عـــدم خشـــونت گانـــدی بـــود.
نخسـتین نافرمـانی مـدنی در ۱۹۲۰ پـیش آمـد. دومـین جنـبش نافرمـانی مـدنی در اوایـل دهـه ۱۹۳۰ تـأثیر بیشـتری داشـت. ایـن جنـبش انگلیسـیها را بـه حیـرت انـداخت، چـون میلیونهـا تـن کـه از قـوانین انگلسـتان سـر پیچیـده بودنـد، ضـرب و شـتم را تحمـل کردنـد و بـه زنـدان رفتنـد. گانـدی اسـتدلال مـی‌کـرد کـه راه مبـارزه بـا حاکمیـت انگلسـتان در هنـد خشـونت نیسـت. برتـری نیـروی

نظامی قدرت استعماری همیشه می‌تواند بر اقدامات خشن مخالفان غلبه کند، حال آن که حاکمیت استعماری اگر علیه مردمی زور به کار برد که، در عین اعتراض، از خود واکنش خشن نشان نمی‌دهند، ممکن نیست دیری بپاید. عدم خشونت، با تبدیل کردن روش استفاده از زور به چیزی اخلاقاً نفرت‌انگیز، حاکمان را درمانده می‌کند. از این‌رو، انگلیسیها نمی‌بایست کشته شوند؛ می‌بایست از لحاظ سیاسی شکست بخورند. مقاومت غیر خشونت‌آمیز در برابر قوانین ناعادلانه ـــ نافرمانی مدنی ـــ انگلیسیها را مهار می‌کند و از مردم هند ملّتی قدرتمند می‌سازد.

ماندلا و کنگره ملی افریقا، نافرمانی مدنی را از گاندی فرا گرفتند و بدان عمل کردند. ماندلا می‌نویسد: «ما گفتیم رهبران کنگره ملی افریقا باید سرانجام قوانین را نقض کنند و اگر لازم شد در راه عقاید خود مثل گاندی به زندان بروند».[۲۸] «والتر سیسولو برای نخستین بار ایده انجام عملیات ملی نافرمانی و سرپیچی از قوانین را نزد گروه کوچکی از ما مطرح کرد. او طرحی را ارائه داد که طبق آن افراد داوطلب از تمامی گروه‌ها عمداً با تخلف از قوانین خاص، خود را به زندان می‌اندازد».[۲۹] کنفرانس کنگره ملی افریقا قطعنامه‌ای را از تصویب گذراند که در آن از دولت خواسته شده بود «قانون سرکوبی کمونیسم»، «قانون اسکان گروهی»، «قانون نمایندگی جداگانه رای‌دهندگان»، «قانون تعیین مقامات بانتو»، «قانون تردد» و قوانین مربوط به مالکیت احشام را تا ۲۹ فوریه ۱۹۵۲ لغو کند. شورای برنامه‌ریزی اعلام کرد کنگره ملی افریقا در روز ۲۶ آوریل ۱۹۵۲ تظاهراتی برپا می‌کند که مقدمه عملیات تخلف از قوانین غیرعادلانه خواهد بود».[۳۰] «در اولین روز عملیات تخلف از قوانین غیرعادلانه بیش از ۲۵۰ داوطلب در گوشه و کنار کشور این گونه قوانین را زیر پا گذاشتند و زندانی شدند. این، سرآغازی خجسته بود. سربازان ما منظم و مرتب و برخوردار از اعتماد به نفس طی چند ماه بعدی ۸۵۰۰ نفر در یک عملیات شرکت کردند و افرادی از تمامی اقشار: پزشکان، کارگران کارخانه، وکلا، معلمان، دانشجویان و دانش‌آموزان، کشیشان و غیره از قوانین سرپیچی کرده و به زندان رفتند. آن‌ها این سرود را می‌خواندند «آهای آماندا درهای زندان را باز کن. ما می‌خواهیم وارد شویم».[۳۱] «قبلاً زندان رفتن نوعی ننگ بود اما این طرز برخورد اکنون تغییر یافته بود و این دستاوردی بزرگ بود. زیرا ترس از زندان مانعی بزرگ در راه مبارزات آزادیبخش است. از زمان اجرای عملیات تخلف از قانون به بعد، زندان رفتن به نشان افتخاری برای افریقاییها تبدیل شد»[۳۲]

بدین ترتیب نافرمانی مدنی، نه روشی انقلابی است، نه به جوامع پسادموکراسی تعلق دارد. آری، خشونت خط قرمز دموکراتهای جمهوریخواه است. آن‌ها هیچگاه به خشونت توسل

نخواهند جُست. اما نهایت عدم همکاری، نافرمانی مدنی است، نه خشونت‌ورزی. نافرمانی مدنی، نقض آگاهانه و عامدانه قوانین ظالمانه و ناحق است. فرد با نقض قانون، آگاهانه مجازات (هزینه) را می‌پذیرد. نادیده گرفتن عملی قوانین غیر عادلانه و تحمل مجازات، راهی است که فرآیند دموکراتیزاسیون را تسهیل و تحکیم می‌کند.

هزینه نافرمانی مدنی به دو امر بستگی دارد. اول، قانون خاصی که نقض می‌شود. دوم، گسترهٔ افرادی که قانون را نقض می‌کنند. در دو نمونهٔ زیر، اولاً هزینه قانون‌شکنی پائین است. ثانیاً به دلیل گستردگی نقض، نظام در مقابل مردم عقب‌نشینی کرده است.

مطابق تبصرهٔ ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی: «زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند به حبس از ده روز تا دو ماه و یا از پنجاه هزار تا پانصد هزار ریال جزای نقدی محکوم خواهند شد.» مجازات ناچیز بدحجابی از یک سو، و گسترش آن از سوی دیگر باعث شد تا نظام این مساله را نادیده گرفته و با آن مدارا کند.[۳۳]

مطابق ماده ۹ قانون ممنوعیت بکارگیری تجهیزات دریافت از ماهواره (مصوب ۷۳/۱۱/۲۳): «استفاده کنندگان از تجهیزات دریافت از ماهواره علاوه بر ضبط و مصادره اموال مکشوفه به مجازات نقدی از یک میلیون تا سه میلیون ریال محکوم می‌گردند». در این خصوص هم هزینه اندک نقض قانون از یک سو و جاذبه برنامه‌های ماهواره‌ای از سوی دیگر باعث گسترش نقض قانون شده و رژیم مجبور به قبول این امر گردیده است. در زمانی که ویدئو ممنوع بود، مردم با نقض گستردهٔ قانون، رژیم را مجبور به عقب‌نشینی کردند. کوشش کنونی رژیم برای وضع ممنوعیتهای قانونی به منظور عدم استفاده از اینترنت، با نقض گسترده خواست رژیم توسط مردم، در نهایت چاره‌ای جز عقب‌نشینی برای رژیم باقی نمی‌گذارد.

موارد یاد شده نشان می‌دهد که نافرمانی مدنی به هیچ وجه عملی خشونت‌آمیز و انقلابی نیست و به شرط گستردگی آن، بسیار مؤثر و نتیجه بخش است. دموکراسیها، نافرمانی مدنی را از ماقبل دموکراسیها آموختند، نه آنکه جوامع غیر دموکراتیک‌آن‌را از جوامع دموکراتیک وام گرفته باشند. عدم توجه فعالان سیاسی - دانشجویی و روشنفکران به احضارهای قوهٔ قضائیه، به دلیل آنکه آن قوه مستقل و بی‌طرف نیست و دادگاههای سیاسی فرمایشی است، مصداقی از نافرمانی مدنی است که می‌تواند عدم مشروعیت رویه‌های سیاسی را برملا کند.

مادهٔ ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی یکی از قوانین غیرعادلانه و ناحقی است که باید نقض شود. مطابق مادهٔ ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی: «هر کس علیه نظام جمهوری ایران یا به نفع گروهها و سازمانهای مخالف نظام به هر نحو فعالیت تبلیغی نماید به حبس از سه ماه تا یک

سال محکوم خواهد شد». مطابق اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر، انتخاب نظام سیاسی یا مخالفت با نظام سیاسی، حق کلیهٔ ابناء بشر است. هر فردی حق دارد نظام مطلوب خود را برگزیند و اگر نظام سیاسی مستقر را نپسندید، به طور علنی با آن مخالفت کند و از این راه با جلب دیگران و به روشهای مسالمت‌آمیز نظام مطلوب خود را تأسیس کند. مگر آیت‌الله خمینی همین کار را در سخنرانی بهشت زهرا در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ انجام نداد و آن‌را برای آیندگان تئوریزه نکرد؟ این قانون ناحق و ناعادلانه است و زمامداران کشور می‌خواهند به هر نحو ممکن مردم را از حق بشری‌شان محروم نمایند. لذا شهروندان می‌بایست با نقض قانون، به طور علنی به مخالفت با رژیم برخیزند و بگویند چرا این نظام را نمی‌خواهند و نظام مطلوب‌شان دارای چه اوصافی است. نافرمانی مدنی در این زمینه، هزینهٔ زیادی ندارد: سه ماه تا یک سال حبس. ولی اگر نقض قانون گسترده شود، رژیم نخواهد توانست افراد بسیاری را به دلیل مخالفت با نظام جمهوری اسلامی راهی زندان کند.

۹. گذار به دموکراسی از طریق فرآیندهای پخش و اشاعه:

به نظر ساموئل هانتینگتون توسعه دموکراسی سه موج داشته است. به نظر فیلیپ اشمیتر توسعه دموکراسی چهار موج بسیار فشرده داشته است. موج سوم (یا چهارم دموکراسی) در ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ در پرتغال با کودتای نظامی عملاً بدون خونریزی آغاز شد. دامنه موج چهارم از نظر جهانی بیشتر از موجهای قبلی بوده است. این موج، در کشورهای بیشتری تأثیر گذاشت و از حیث تأثیر منطقه‌ایش از موجهای پیشین بسیار فراگیرتر بود. کشورهایی که تاکنون گرفتار موج چهارم شده‌اند بسیار کمتر از کشورهای گذشته گرفتار بازگشت به رژیمهای خودکامه و استبدادی شده‌اند. موج سوم (یا چهارم) دموکراسی چگونه تبیین شده است؟ صریح‌ترین فرضیه این است که امواج توسعهٔ دموکراسی بر اثر فرآیندهای پخش و اشاعه به وجود می‌آیند. نمونهٔ موفق گذار یک کشور، آن را به عنوان الگویی برای تقلید دیگر کشورها تثبیت و تعیین می‌کند؛ همین که منطقه‌ای کاملاً با رژیم‌های سیاسی دموکراتیک اشباع شود، فشار اوج خواهد گرفت و کشورهای استبدادی باقیمانده را وادار به سازگاری خود با هنجار نوبنیاد خواهد کرد. توسعه نظامهای ارتباطی فراملی این اطمینان بیش از حد را فراهم آورده‌اند که سازوکار (مکانیسم)های پخش و اشاعه کارسازند. کشورهایی که دیرتر به این موج می‌پیوندند هر روز بیشتر تحت تأثیر کشورهایی قرار می‌گیرند که در این مسیر جلوتر از آنها بوده‌اند. دیرآمدگان می‌توانند روشها و ارزشهای

پیشگامان خود را در پیش گیرند بی‌آنکه ناگزیر شوند برخی از هزینه‌های کشف و شروع کار را بپردازند.

دموکراتهای ایرانی نباید صرفاً تمام نگاه خود را به عوامل ساختاری معطوف نمایند. تئوری اشاعه، تصویر دیگری را در مقابل دیدگان ما می‌گشاید. تحولات اخیر جمهوری‌های آسیای میانه مؤید این فرضیه‌اند. کما اینکه حکمرانان خاورمیانه به طور زنجیره‌ای مجبور شده‌اند «اصلاح از بالا و کنترل‌شده» را در پیش گیرند تا گرفتار موج انقلابهای صورتی نشوند.

۱۰. رهبری عدم همکاری:

برخی بر این باورند که اقداماتی چون تحریم، اعتصاب غذا، رفراندوم و... را نباید بی جهت سوزاند. باید آن‌ها را برای روز مبادا نگاه داشت. اما باید توجه داشت که اگر هیچگاه اعتصاب غذایی صورت نگیرد و فقط به صرف تهدید اکتفا شود، نتیجه‌ای عاید نخواهد شد. اگر هیچ انتخاباتی (البته غیر عادلانه) تحریم نشود و به امید اینکه در فرصتی مناسب از این حربه استفاده شود، در انتخابات شرکت شود، سلاح تحریم هیچ فایده‌ای نخواهد داشت. کسی که فوتبال بازی نکند، فوتبال را یاد نخواهد گرفت. هر ورزشی با تمرین و تکرار به مهارت تبدیل می‌شود. اگر مردم کشوری هیچگاه فوتبال آمریکایی بازی نکنند، هیچگاه آن را فرا نخواهند گرفت.

گذار به دموکراسی مثل بازی شطرنجی است که در یک سوی آن دیکتاتورها و در سوی دیگر دموکراتها نشسته‌اند. باید وارد بازی شد و از تمام مهره‌ها جهت کیش و مات حریف استفاده کرد. اعتصاب غذا، تحریم انتخابات، برگزاری تجمعات اعتراض آمیز، عدم همکاری و... تاکتیک‌هایی برای رسیدن به اهداف‌اند، نه اینکه هیچگاه از آن‌ها استفاده نشود.

تحریم انتخابات در شرایط فعلی عملی ضروری است. تحریم هیچ هزینه‌ای برای مردم تحریم‌کننده ندارد، چون هیچ قانونی همه مردم را ملزم به شرکت در انتخابات نمی‌کند تا در اثر عدم شرکت قانونی نقض شود و مجازات در پی داشته باشد. تعداد کسانی که به طور قطع انتخابات را تحریم می‌کنند (میلیون ۱۵ = ۳۰٪ حداقل) آنقدر بالاست که به طور مطلق امکان تلافی منتفی است. در حالیکه اگر نیمی از مردم در انتخابات شرکت نکنند، این رقم به ۲۴ میلیون تن خواهد رسید. برای آنکه تحریم مؤثر و کارا باشد، باید چهره‌های شاخص

سیاسی ـ فرهنگی ـ اجتماعی سراسر کشور طی یک اطلاعیه رسماً مردم را به تحریم انتخابات فرا بخوانند.

اگر یک هزار تن از نخبگان سراسر کشور چنان اطلاعیه‌ای را امضا کنند، نفس یک اطلاعیه مدلل، عین عدم همکاری و مشروعیت‌زداست. علاوه بر آن، امضا کنندگان می‌توانند از طریق انتخاباتی دمکراتیک، شورایی از میان خود برگزینند تا گام‌های بعدی را برنامه‌ریزی کرده و به عنوان تشکل جبهه‌یی دموکرات‌ها عمل نماید. از این راه می‌توان امیدوار شد که جنبش دموکراسی خواهی بتواند به طور دمکراتیک برای خود رهبری ایجاد نماید. اگر نافرمانی مدنی به رهبری و برنامه‌ریزی احتیاج دارد، باید به دنبال ایجاد تشکل و رهبری رفت، نه آنکه به بهانه عدم وجود رهبری، مبارزات آزادیخواهانه را تعطیل کرد. این اقدامات زمینه ظهور تشکیلات رهبری جنبش جمهوری خواهی را فراهم می‌آورد. تحریم انتخابات فرصتی فراهم می‌آورد تا دموکراتهای جمهوریخواه از طریق بیانیه جمع شوند و سپس از طریق انتخابات دموکراتیک شورای رهبری برای خود برگزینند. حداقل‌هایی که جمع می‌تواند بر سر آنها توافق نماید به صورت پیش‌نویس تهیه و در اختیار کلیه امضاکنندگان قرار گیرد تا پس از اصلاح به صورت دستور کار منتشر شود. جمع‌آوری یک‌هزار امضا برای بیانیهٔ تحریم شاید فراتر از امکانات دموکراتهای جمهوری‌خواه باشد. ولی باید خیز برداشت. برای رسیدن به هدف، باید در مسیر آن گام برداشت. مهم صدور اطلاعیهٔ تحریمی است که چهره‌های شاخص آزادی‌خواه زیر آن‌را امضا کنند. راه ناهموار آزادی با تلاش و کوشش گشوده خواهد شد. آزادی رایگان نیست. **Freedom is not free**

----

[۱]. به گمان برخی دموکراسی تنها در جوامعی استقرار و دوام یافته است که مردم آن دموکرات بوده و «تحمل دیگری» را داشته‌اند. در جامعه ما دموکراسی هیچگاه استقرار نیافت برای اینکه روشنفکران به این نکته عنایت نکردند که مردم ما دموکرات نیستند و ما تحمل دیگری را نداریم. به تعبیر دیگر، تساهل یا رواداری (تحمل دیگری، تمایل به پذیرفتن اظهار نظرهای مخالف) و اعتماد، دو ارزش فرهنگی هستند که نقشی اساسی در دموکراسی پایدار دارند. اعتماد به معنای توانایی اعتماد کردن به دیگران است.
[۲]. یکی دیگر می‌گوید: «انسان‌ها موجوداتی هستند که مثل حیوانات مهمترین وصفشان لذت‌طلبی و خواهشگری است و عقل آن‌ها ابزاری است که این خواهش‌ها را با نتیجه بیشتر

و هزینه کمتر تأمین کند». عدم درک این نوع انسان‌شناسی، باعث »بسیاری از تکاپوهای غالباً پرهزینه و کم‌فایده سیاسی در طول دو، سه قرن گذشته بوده است... چیزی که بحرانهای بسیار به بار آورد و نتایج منفی فراوانی داشت».
[۳]. به همین دلیل شورای نگهبان از شمارش رایانه‌ای انتخابات ممانعت به عمل می‌آورد. شمارش دستی، توسط خودیها، ابزار مطمئنی است برای تضمین پیروزی یا بالا بردن آراء محافظه‌کاران.

[۴]. مهدی کروبی می‌گوید: «برنامه بنده کاملاً مشخص است، پیاده کردن سیاستها و چشم‌انداز بیست‌ساله و برنامه چهارم وظیفه من است» (ایران، ۱۳۸۴/۲/۱۷، ص ۸).
[۵]. به گفته وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی: «ما خواسته یا ناخواسته از ابتدای انقلاب انتخابات را به موضوعی حیثیتی و در واقع تبدیل به نوعی رفراندوم کرده‌ایم... ما تبلیغ کرده‌ایم که همه چیز به انتخابات گره خورده و این را هم مردم و هم دشمنان ما پذیرفته‌اند، حال که اینگونه شده باید انتخابات را در بهترین شرایط برگزار کنیم تا هم دولت بتواند با قدرت مسئولیت اجرایی را در بر گیرد و هم جمهوری اسلامی از مشارکت حداکثری مردم قوت و قدرت بیشتری بگیرد» (حمایت، ۱۳۸۴/۲/۱۸، ص ۲). جمهوری اسلامی برای مشروعیت خود آنقدر به آرای این انتخابات احتیاج دارد که وزیر اطلاعات دولت اصلاح‌طلبش، تحریم انتخابات را چندی پیش »براندازی» خواند و اینک آن را معیار مسلمانی و نامسلمانی اعلام می‌نماید. تحریم‌کننده نه تنها «غیر خودی» است، بلکه «نامسلمان» است: «به حضور حداکثری تن دهیم، حتی اگر شکست بخوریم و این گونه ما مسلمان هستیم. اگر کسی این احساس را نداشته باشد باید در مسلمانی او شک کرد، کسی که شکست جمهوری اسلامی را به قیمت پیروزی حزب خود بخواهد مسلمان نیست» (همشهری، ۱۳۸۴/۲/۱۸، ص ۲۶).

حتماً پیامبر گرامی اسلام می‌بایست از وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی می‌آموخت و به عنوان مؤسس دین اسلام، شرکت در نُهمین دورهٔ انتخابات ریاست جمهوری را ملاک مسلمانی قرار می‌داد. مراجع تقلید هم از این پس باید در رساله‌های عملیه خود این معیار را درج نمایند.

نکتهٔ جالبتر اینکه به نظر یونسی حداکثر ۵۰٪ مردم در انتخابات شرکت خواهند کرد. بدین ترتیب ۵۰٪ بقیهٔ مردم، مسلمان نیستند.

[۶]. آراء باطله جزو آراء اصلاح‌طلبان محاسبه شده است.

[۷]. ادعای حمایت صد درصدی مردم از پرزیدنت سکوتوره، یا ادعای حضور صد درصدی مردم و رأی «آری» آن‌ها در انتخابات پارلمانی در کرهٔ شمالی، دو نمونه از این ترفند است.
[۸]. به گفته وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی، حکومتی که در افغانستان و عراق حاکم شد، در جهت منافع ملی ایران است و سیر تحولات این دو کشور به نفع جمهوری اسلامی است. به گفته یونسی: «در انتخابات عراق ... چیزی اتفاق افتاد که باب میل آن‌ها (آمریکا) نبود... آنچه در عراق اتفاق افتاده به نفع جمهوری اسلامی ایران است» (شرق، ۸۴/۱/۳۰)
[۹]. روزنامه حمایت، ۸۴/۱/۲۵، ص ۳.

[۱۰]. بحث بر سر این نیست که نظام فعلی عراق یک نظام دموکراتیک است و یا به سرعت و از طریق اشغال نظامی می‌توان دموکراسی بنا کرد. بلکه بحث بر سر آن است که آیا طرحی برای تجزیه ایران وجود دارد یا نه. بسیار روشن است که دموکراسی را نمی‌توان به انتخابات رقابتی آزاد و عادلانه تحویل کرد. هر گونه قصور و ناتوانی در حفظ حقوق بشر ادعاهای دموکراتیک بودن یک نظام را تضعیف می‌کند. دموکراسی — یعنی نظامی مبتنی بر حاکمیت اکثریت از طریق انتخابات آزاد، که با تفکیک قوا، حاکمیت قانون، و حمایتهای قانونی از آزادیهای فردی وضعی متعادل می‌یابد — تنها چارچوب رسمی مطمئن را برای تضمین حقوق بشر در جهان معاصر به کشورها عرضه می‌دارد. دموکراسی یعنی مردم حق دارند قانون اساسی جدید خود را شکل دهند یا بر شکل‌گیری آن تأثیر بگذارند. مردم حق دارند قانون اساسی خود را، پس از بحثهای مبسوطِ همگانی و احتمالاً جرح و تعدیل پیشنویس اولیه، تصویب کنند. مردم حق دارند که دربارهٔ تغییر یا اصلاح قانون اساسی طرف مشورت قرار گیرند. این فرآیندها باید در عراق شکل گیرند تا عراق تبدیل به یک کشور دموکراتیک شود. آنگاه اگر چنان شود، الگو بودن یا نبودن عراق واجد معناست.
[۱۱]. روزنامه همشهری، ۸۴/۱/۲۵، ص ۱.

[۱۲]. مطابق نظرسنجی مؤسسهٔ گالوپ، ۶۶ درصد شهروندان آمریکایی مخالف حمله نظامی آن کشور به ایرانند و تنها ۲۸ درصد مردم آن کشور موافق حمله نظامی به ایرانند. از سوی دیگر ۱۷ درصد اعضای حزب دموکرات موافق حملهٔ نظامی به ایرانند، در حالی که ۴۳ درصد اعضای حزب جمهوری‌خواه موافق حملهٔ نظامی به ایرانند (همشهری، ۱۳۸۴/۲/۱۸، ص ۱)

[۱۳]. از آغاز جنگ تا ۳۰ آوریل ۲۰۰۵ (۱۳۸۴/۲/۱۰)، آمریکا یکصد و شصت و شش میلیارد و نُهصد و شصت و هشت میلیون و دویست و سی و پنج‌هزار و بیست و نُه دلار (۱۶۸/۹۶۸/۲۳۵/۰۲۹) هزینه جنگ عراق کرده است. از آغاز جنگ تا تاریخ یادشده ۱۵۸۶ آمریکایی در عراق کشته شده‌اند که ۱۲۳۴ نفر از آن‌ها در نبردها و درگیریهای جنگی جان باخته‌اند. مطابق آمار رسمی آمریکا، طی مدت یادشده، ۱۱/۶۶۴ آمریکایی مجروح و زخمی شده‌اند ولی منابع غیر رسمی مجموع مجروحین را بین ۱۵/۰۰۰ تا ۳۸/۰۰۰ نفر تخمین می‌زنند.

[۱۴]. فضای بین‌المللی آنقدر تغییر کرده است که وزیر خارجه وقت جمهوری اسلامی، دکتر ولایتی، اینک به صراحت می‌گوید: «حوادثی چون قتل بختیار و میکونوس به مصلحت کشور نبوده» (شرق، ۱۳۸۴/۲/۱۱، ص ۴) و در خصوص ارسال موشک به وسیلهٔ کشتی حامل خیارشور می‌گوید: «بنده واقعاً اطلاع نداشتم. ما چه اطلاعی از اینکه مثلاً در بلژیک یک موشک پیدا کردند، داشتیم» (ایران، ۱۳۸۴/۲/۱۸، ص ۸).

[۱۵]. سید مصطفی تاج‌زاده، دموکراسی و نخبگان، سالنامهٔ ۱۳۸۳ شرق، ص ۱۱.

[۱۶]. حمیدرضا جلایی‌پور، شرق، ۱۳۸۴/۲/۲۴، ص ۶.

[۱۷]. در اواخر دفتر اول مانیفست جمهوری‌خواهی دربارهٔ نظریهٔ گذار به دموکراسی از طریق توافق دموکرات‌های خارج حاکمیت با اصلاح‌طلبان داخل حاکمیت به طور مبسوط سخن گفته شده است.

[۱۸]. انقلاب ایران، آخرین انقلاب کلاسیک قرن بیستم بود. انتقام‌گیری از سران رژیم گذشته در دادگاه‌های آیت الله خلخالی و پس از آن حذف و سرکوب‌های اوائل دهه شصت، آنگاه اعدام هزاران زندانی در تابستان ۱۳۶۷، قتل‌های زنجیره‌ای و... برخی از نمونه‌های انتقام‌گیری و خشونت‌ورزی این انقلابند. در این راستا و به منظور ایجاد نظامی مردم‌سالار اصل راهبردی «ببخش و فراموش کن» یا «ببخش و فراموش نکن» پیشنهاد گردید. این نکته مهم هیچگاه نباید فراموش شود، هر کس از پروژه اعدام گسترده زندانیان در تابستان ۱۳۶۷ اطلاع داشت و در مقابل آن سکوت نمود، به همان میزان در آن جنایت وحشتناک مشارکت داشته است. تنها کسی که قاطعانه در مقابل آن قتل عام ددمنشانه ایستاد، آیت‌الله منتظری بود. «نهٔ» بزرگ وی به آن کشتار، نماد یک حرکت روشنفکرانه بود. در واقع در آن حال، ایشان بیش از هر روشنفکری، روشنفکر بود. چون به کاری دست زد که بالذات وظیفه روشنفکران بود، نه فقیهان. البته به گمان برخی از روشنفکران، فقیهان هم می‌توانند روشنفکر باشند. اینان کار و فعالیت روشنفکرانه را به گفتمان (سخن = Discours) وصل می‌کنند و می‌گویند کسی که در جهت رشد و تدقیق گفتمان یا سخن دینی کار می‌کند (فارغ از محتوای درست یا غلط بحث او) کار روشنفکرانه انجام می‌دهد. در ادبیات سیاسی ـ اجتماعی دهه اخیر (خاصه در فرانسه و در اروپای قاره‌ای) مفاهیم روشنفکر مسلمان، روشنفکر یهودی، و غیره به کار می‌روند. همان طور که در دهه‌های قبلی مفهوم روشنفکر مارکسیست به کار می‌رفت و اشکالی هم نداشت. برای نمونه لوکاچ یا آلتوسر را روشنفکر مارکسیست می‌خواندند.

[۱۹]. شاید گفته شود مفهوم انقلاب در انقلاب‌های کلاسیک و انقلاب‌های مخملی، به صورت مشترک لفظی بکار رفته و لذا تحولات نوع دوم را نمی‌توان انقلاب نامید. این اشکال تفاوتی در اصل مساله ایجاد نمی‌نماید. تحولات نوع دوم، هر چه خوانده شوند، ممکن و مطلوب‌اند و باید به استقبال آن‌ها رفت. مارکس در مساله یهود میان انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی تفکیک قائل می‌شود. بر این مبنا شاید بتوان حوادث گرجستان (و به یک معنا بالکان: یوگسلاوی) را انقلاب سیاسی دانست. اما انقلاب‌های فرانسه، روسیه و ایران را انقلاب اجتماعی خواند. ولی رویدادهای آفریقای جنوبی و به قدرت رسیدن کنگره ملی آفریقا به رهبری ماندلا چیست؟ انقلاب سیاسی یا اجتماعی؟

[۲۰]. «نظام» همچون »جامعه» کلی اعتباری است نه کلی حقیقی. ذات یا ماهیتی به نام ماهیت جامعه یا نظام در خارج محقق نشده است، بلکه در جهان خارج فقط افراد وجود

دارنـــد. جامعـــه و نظـــام محصـــول اعتبـــار و قـــرارداد آدمیانـنـــد. نظـــام بـــه‌عنـــوان یـــک مفهـــوم انتزاعـــی، برســـاخته‌ای اجتمـــاعی اســـت کـــه بالـــذات فاقـــد هرگونـــه ارزشـــی اســـت. آنچـــه بالـــذات دارای ارزش اســـت افـــرادی هســـتند کـــه بـــه‌عنـــوان موجـــودات بـــا پوســـت و گوشـــت و خـــون در جهـــان خـــارج زنـــدگی مـــی‌کننـــد. نظـــام مقـــدس نیســـت، بلکـــه اگـــر چیـــزی مقـــدس باشـــد، همـــین آدمیاننـــد کـــه همـــه چیـــز بـــرای آن‌هـــا ســـاخته مـــی‌شـــود. نظـــام بایـــد فـــدای مـــردم شـــود، نـــه اینکـــه افـــراد فـــدای نظـــام شـــوند. نظـــام مظلـــوم نیســـــــت. افـــــــراد تحـــــــتِ ســـــــلطه خودکامـــــــه‌گـــــــان، مظلـــــــوم‌انـــــــد. بـــــر مبنـــــای فردگرایـــــی متـــــدولوژیک (methodologic individualism) نهـــــاد و ســـاختارها واجـــد نیـــات و اهـــداف نیســـتند، بلکـــه تنهـــا افرادنـــد کـــه هـــدف، قصـــد، نیـــاز و اراده دارنـــد و تصـــمیم مـــی‌گیرنـــد. ازینـــرو ســـخن گفـــتن از «اهـــداف نظـــام» فاقـــد معناســـت. در واقـــع اهـــداف نظـــام بـــه اهـــداف زمامـــداران فـــرو کاســـته مـــی‌شـــود. در نظـــام‌هـــای خودکامـــه، اهـــداف نظـــام، بـــه اهـــداف حاکم خودکامه تحویل می‌شود.

[۲۱]. کـــارل پـــوپر، جامعـــه بـــاز و دشـــمنان آن، ترجمـــه عـــزت الله فولادونـــد، انتشـــارات خـــوارزمی، ص ۹۵۷ـ ۹۵۸

[۲۲]. مـــی‌دانـــم کـــه عطـــش انتقـــام گریبـــان بســـیاری را لحظـــه‌ای رهـــا نمـــی‌ســـازد. در تاکســـی و اتوبـــوس شـــنیده مـــی‌شـــود کـــه مـــی‌شـــه اوضـــاع برگـــرده تـــا مـــا حـــال آخونـــدها و پاســـدارها را بگیـــریم. در زنـــدان از فـــلان زنـــدانی مـــالی مـــی‌شـــنوی کـــه مـــی‌گویـــد منتظـــر اســـت اوضـــاع برگـــردد تـــا بـــا تیربـــار همـــه آخونـــدها را بـــه رگبـــار ببنـــدد. در خـــارج از کشـــور هـــم برخـــی منتظـــر فروپاشـــی‌انـــد تـــا حـــداقل چنـــد هـــزار نفـــر را قتـــل عـــام کننـــد. ایـــن رویکـــرد بـــه هـــیچ وجـــه دموکراتیـــک نیســـت و بجـــای دموکراســـی، استبدادســـاز اســـت. خوشـــبختانه روشـــنفکران، دگراندیشـــان و فعـــالان سیاســـی مطـــرح، چنـــان ســـودایی را دنبـــال نمـــی‌کننـــد. دموکراســـی، حقـــوق بشـــر، زنـــدگی صـــلح‌آمیـــز، نفـــی خشـــونت در تمـــامی چهـــره‌هـــا و اشـــکال بایـــد شـــعار همگـــان باشـــد. جنایـــت جنایـــت اســـت. جنایـــت مقـــدس وجـــود نـــدارد. آن صـــحنه باشـــکوه را هرگـــز نبایـــد فرامـــوش کـــرد کـــه مانـــدلا پـــس از دهـــه‌هـــا جنـــگ و کشـــتار اعلام کرد: آنچه گذشته است گذشته است.

[۲۳]. کارل پوپر، اسطوره چارچوب، ترجمه علی پایا، طرح نو، ص ۴۶

[۲۴] پیشین، ص ۴۶

[۲۵]. پیشین، ص ۱۴۳ـ ۱۴۲

[۲۶]. پیشین، ص ۱۰۱

[۲۷]. پیشین، ص ۳۴۰

[۲۸]. نلسون ماندلا، راه دشوار آزادی، ترجمه مهوش غلامی، انتشارات اطلاعات، ص ۱۴۸.

[۲۹]. پیشین، ص ۱۶۰.

[۳۰]. پیشین، صص ۱۶۲ــ۱۶۱.

[۳۱]. پیشین، ص ۱۷۲.

[۳۲]. پیشین، ص ۱۸۲-۱۸۱.

[۳۳]. مطابق قانون، حبس کمتر از ۹۰ روز قابل خرید است. ازینرو با توجه به اینکه حداکثر مجازات قانون شکنی در این خصوص، دو ماه حبس است، نقض این مورد فقط جریمه مالی دارد، نه حبس.

دوستان عزیز خواننده ، امیدوارم از تلاش به عمل آمده برای گرداوری این مجموعه کمال رضایت را داشته باشید.

درشرایط کنونی که وضعیت قیمت کتاب های مختلف در سطح جامعه رو به فزونی است، انتشار الکترونیکی کتب میتواند گامی موثر برای در اختیار گذاشتن این کالای فرهنگی به تمام اقشار مختلف باشد. شما نیز میتوانید کتاب مورد علاقه خود را به آسانی به دیگران تقدیم کنید .

محصولات این ناشر در زمینه سیاست :

1-واژه نامه سیاسی **کد انحصاری:201#**

2-سخنان تاریخی داوود دانش جعفری در مراسم تودیع از پست وزارت **کد انحصاری: 202#**

3-مانیفست جمهوری خواهی - اکبر گنجی **کد انحصاری:203#**

HTTP://GHAFASEH.4SHARED.COM